

فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی « علمی پژوهشی » است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۷۴۴۰۸/۱۸/۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری علمی - پژوهشی می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهرا (س)
مدیر مسئول: دکتر سیمین فصیحی
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی
ویراستار فارسی: نادر خبازی
ویراستار چکیده های انگلیسی: دل آرا مردوخی
ویراستار منابع انگلیسی: مریم خوبکر دار
دبیر اجرایی: رویا مشمولی پبلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر یعقوب آژند، استاد، عضو هیأت علمی گروه هنر دانشگاه تهران
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر علی بیگدلی، استاد، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر محمد تقی راشد محصل، استاد، عضو هیأت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر مهدی فرهانی منفرد، دانشیار، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر سیمین فصیحی، استادیار، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶۱-۰۲۱
ترتیب انتشار: دو فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله مراجعه فرمایید.

سایت مجله: hph.alzahra.ac.ir

پست الکترونیک: hph@alzahra.ac.ir



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهرا (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهرا (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

نحوه‌ی پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده‌ی نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه‌ی کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله‌ی مذکور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه‌ی دیگری فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقاله رعایت کنند:
- ۱. مقاله از طریق سامانه‌ی الکترونیک مجله (hph.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
- ۲- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده‌ی فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه شامل: طرح مسئله‌ی پژوهش و پیشینه‌ی آن، شیوه‌ی تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه/ فرضیه‌های تحقیق و ارائه‌ی تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مأخذ
- ۳. فهرست منابع به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/ عربی و لاتین) به ترتیب حروف الفبای نام نویسندگان تنظیم شود:
کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام. (سال انتشار). **عنوان اثر**. مصحح (مترجم و...). شماره جلد. نوبت چاپ. محل انتشار: ناشر.
مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام. (سال انتشار). «عنوان مقاله». **نام نشریه**. سال. شماره. شماره صفحات.
- ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار و شماره جلد و صفحه ذکر شود: (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۲۵).
- ۵- مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
- ۶- معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص و توضیحات اضافی در پاورقی نوشته شود.
- ۷- مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه‌ی علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه‌ی مربوط و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.
- ۸- چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - مقاله در مجله‌ی تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - درمورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ی چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به‌عهده‌ی هیئت تحریریه است).

فهرست مطالب

- ۵-۲۸ ابن اثیر و منابع مغرب اسلامی و اندلس
علی سالاری شادی
- ۲۹-۵۴ تحلیل تاریخ‌نگاری شاهزاده جهانگیر میرزا در تاریخ نو
محمد رضا ناظری، عباس سرافرازی
- ۵۵-۷۷ رویکرد به تاریخ از منظر فلسفه تاریخ دیانت زردشتی
اسماعیل سنگاری، علیرضا کرباسی
- ۷۹-۱۰۷ حاکمیت ولّات عباسی در تبرستان بر اساس گاه‌نگاری سکه‌ها
و منابع مکتوب
فاطمه قلی‌زاده، حسن کریمیان، جوادنیستانی،
سیدمهدی موسوی کوهپیر، صفورا برومند
- ۱۰۹-۱۳۱ مراحل جریان تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در غرب
محبوبه شمشیرگرها
- ۱۳۳-۱۵۶ مقایسه محتوای کتاب بصائر الدرجات با منابع معتبر روایی شیعه
عباس برومند اعلم، حسین غفاری ثمر
- ۱۵۷-۱۷۷ نقد و ارزیابی رویکردهای دکتر کاتوزیان به انقلاب مشروطه
ایران
علیرضا ملائی توانی
- چکیده مقالات به انگلیسی

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

ابن‌اثیر و منابع مغرب اسلامی و اندلس^۱

علی سالاری شادی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/۲۰

چکیده

سرزمین مغرب اسلامی و اندلس از سرزمین‌های قدیمی و سنتی جهان اسلام و جزء لاینفک تاریخی آن محسوب است. شمال آفریقا سرزمینی وسیع و بسیار حادثه‌خیز بود؛ چرا که به خاطر وسعت و بافت جغرافیایی و همچنین دوری نسبی از حوزه مرکزی و شرق اسلامی، مکرر پذیرای جریان‌های متعدد موافقان و مخالفان سیاسی و مذهبی و وضع موجود بود. خوارج، اسماعیلیان و علویان با همراه کردن ساکنان بومی بربر و قبایل آن سامان، تأثیرات و تحولات فراوانی را در آن دیار موجب شدند و اولین حکومت‌های بزرگ و مستقل از خلافت عباسی را بنیاد نهادند که در جهان اسلام بی‌سابقه بود. اما علی‌رغم این همه تغییر و تحولات بزرگ و کوچک، تاریخ و احوال این منطقه، در نوشته‌های مورخان مرکز و مشرق اسلامی بازتاب چندانی نیافت که آن خود ناشی از دلایل متعدد بود. در میان مورخان مرکز نشین، شاید تنها ابن‌اثیر، برخلاف دیگران، با حساسیت زیادی درصدد بیان و رصد تاریخ مغرب و اندلس برآمده است که ضمن بیان اخبار مهم و تفصیلی از آن منطقه، از مورخان قبلی به خصوص طبری،

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.12708.1099

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه. A.salarishadi@urmia.ac.ir

به‌خاطر این بی‌توجهی انتقاد کرده است. اما ابن‌اثیر علی‌رغم بیان تاریخ مغرب و اندلس از ایام فتوحات تا عصر خود، از ذکر منابع خود تا حد زیادی خودداری و رزیده است. این نوشته درصدد است تا تعدادی از این منابع (ناشناس) مغرب و اندلس را که منبع و مرجع ابن‌اثیر بوده‌اند، از راه مقایسه و مقابله بشناساند و معرفی نماید.

واژه‌های کلیدی: سرزمین مغرب اسلامی، اندلس، مورخان، طبری، ابن‌اثیر، منابع تاریخی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مناطق دنیای اسلام که دارای تاریخ پرفراز و نشیب و مملو از تغییر و تحولات بوده، سرزمین افریقاییه، مغرب اسلامی و اندلس است که تا حدی از حوزه شرق اسلامی به‌خصوص از منظر تاریخ سیاسی دچار جدایی شد. این روند با تشکیل خلافت عباسی و انتقال پایتخت از دمشق به بغداد و نگاه بیش از حد خلافت عباسی به عراق و شرق و دوری از حوزه مدیترانه شتاب بیشتری گرفت. همچنین حضور و نفوذ دیرپای خوارج، علویان، اسماعیلیان و امویان در آن سامان مزید بر علت گردید و منجر به شکل‌گیری حاکمیت‌های گوناگون شد. این فرایند که اغلب با جذب و همراهی ساکنان بومی بربر صورت گرفت، جدی‌تر از یک حرکت معمولی و یا موقتی بود. لذا اولین حکومت‌های بزرگ و مستقل از خلافت عباسی، در آنجا شکل گرفت و عباسیان برخلاف شرق عالم اسلامی در آنجا با ناکامی زیادی مواجه شدند. نفوذ رومیان از قبل در آن سامان گاهی محرک شورش‌های متعدد و پردردسری گردید. حضور دیرپای خوارج، وجود قبایل متعدد و بزرگ بربر، و همچنین وسعت آن سرزمین به این استقلال سیاسی و حتی مذهبی از خلافت عباسی کمک فراوانی کرد. تشکیل حکومت امویان اندلس عملاً به جدایی سیاسی جهان اسلام مَهر تأیید گذاشت و در ادامه با قیام اسماعیلیان و تبلیغ آنها در میان رهبران بربر در نهایت منجر به تشکیل دولت فاطمی در مغرب و سپس مصر گردید. در نهایت دو حاکمیت اموی و فاطمی به حضور کم و بیش عباسیان در آن منطقه وسیع و دور خاتمه دادند و به‌گونه‌ای دیگر، مقدرات سیاسی آن مناطق را رقم زدند. در این فاصله حکومت‌های علوی و خارجی خود نقش میان‌برده تاریخ و جغرافیای آن منطقه را ایفا کردند. روند حوادث در آن سامان در نهایت منجر به تشکیل حکومت‌های بربر مرابطون، موحدون، بنی‌حفص، بنی‌وداد و... شد که از نظر تاریخ فرهنگی و تمدنی، موجب تکوین یکی از مهم‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام به‌خصوص در آن

منطقه گشت. از طرفی به همان اندازه آن منطقه و به خصوص اندلس، که نقطه ضعف این حاکمیت‌ها بود، در معرض تهاجم و فشار دنیای مسیحی قرار گرفت تا پس از قرن‌ها مجادله و مقابله مستمر، در قرن نهم منجر به خروج مسلمانان از اندلس و تصرف آن توسط مسیحیان گردید. هرچند این منطقه از نظر سیاسی و اداری از شرق عالم اسلامی جدا بود، اما در سایر زمینه‌های فرهنگی، تمدنی و فکری وحدت خود را با شرق دنیای اسلامی حفظ کرد.

حال مورخان مشرق عالم اسلامی به دلایلی از جمله بُعد مسافت، انشقاق و انفکاک سیاسی آن منطقه با مشرق اسلامی و به تبع آن عدم ارتباط حوادث آن سامان با قلمرو خلافت شرقی و همچنین ایجاد حاکمیت فاطمی در مصر - که تا حدی به خصوص از نظر سیاسی و نظامی پرده‌ای آهین میان شرق و غرب اسلامی به وجود آورد - به اخبار وقایع آن سامان یا توجه نکرده‌اند و یا نگاه حداقلی داشته‌اند. حال در این میان، ظاهراً تنها ابن‌اثیر است که با حساسیت نسبت به این قصور و کوتاهی با انتقاد و گلایه از مورخان مشرق اسلامی از جمله طبری در صدد رفع این کاستی برآمده و سعی نموده است اخبار مغفول آن سامان را به قلم آورد. گذشته از آن، مسئله این است که منابع ابن‌اثیر در خصوص مغرب اسلامی کدامین آثار بوده‌اند؟ آیا ابن‌اثیر از منابع اختصاصی آن منطقه سود برده است؛ در این صورت آن آثار کدامند؟ همچنین رویکرد ابن‌اثیر در اخذ و اقتباس و نحوه سامان‌دادن آن منابع در تاریخ الکامل چگونه بوده است؟

ابن‌اثیر و منابع تاریخ الکامل

عزالدین علی بن محمد بن محمد مشهور به «ابن‌اثیر» (۵۵۵-۶۳۰) مورخ مشهور صاحب کتاب الکامل است. ابن‌اثیر مشهور و اثرش بی‌نیاز از معرفی است. او در علوم متداول عصر مانند قرآن، حدیث، کلام، اصول، و بر مبنای نام مشایخش، در منطق، نجوم، هیت و... به تحصیل پرداخت. ابن‌عماد حنبلی در این باره می‌نویسد او تحصیلات مرسوم روزگار به خصوص قرآن، حدیث، سیره، رجال‌شناسی، تاریخ و علم‌الانساب را گذراند (ابن‌عماد حنبلی: ۱۳۷/۳). ابن‌اثیر، معاصر با پنج خلیفه عباسی از جمله المستجد بالله، المستضیء بأمر الله، الناصر لدین الله، الظاهر بأمر الله و مستنصر بالله بود. در عصر او جهان اسلام از جمله مغرب اسلامی و اندلس شاهد ظهور و سقوط حکومت‌های فراوان و از طرفی معاصر با حوادث و وقایع جهانی مانند جنگ‌های صلیبی و حمله مغول بود. بنابراین، ابن‌اثیر در عصر پر مجادله‌ای می‌زیست.

در این شکی نیست که ابن‌اثیر، اطلاعات و آگاهی‌های وسیعی از منابع تاریخ اسلام و مناطق مختلف آن داشته است. این از محتوای کتاب الکامل به وضوح استنباط می‌گردد. او در مقدمه

می‌نویسد که پیوسته دوستدار مطالعه کتب تاریخی بوده است (ابن‌اثیر: ۱۳۲/۱). همچنین او در موضعی دیگر به این موضوع اشاره دارد و می‌نویسد: «من به بررسی تواریخ پرداختم و بسیاری از تاریخ‌های اسلامی که ضبط‌شان امکان داشت نگاه کردم...» (همان: ۲۱/۲۶۲). قراین و شواهد حاکی از این است که این مورخ کوشید تا از منابع معتبر و دقیق و نه لزوماً هر منبعی، بهره‌برد. از جمله بارتولد و اشپولر به نمونه‌ای از دقت او در شرح نبرد (سال ۱۳۴) مسلمانان با چینیان در آسیای میانه اشاره دارند که صحت مطلب او را منابع چینی نیز تأیید کرده‌اند. بارتولد در ادامه تأکید دارد که از میان مورخان مسلمان تنها ابن‌اثیر از آن واقعه یاد کرده است (بارتولد: ۳۷/۱؛ اشپولر: ۲۶/۱). یکی از مشخصات عمده روش ابن‌اثیر، استفاده از منابع منحصربه‌فردی است که اکنون در اختیار نیستند. این مهم توجه محققانی چون اشپولر را به خود معطوف نمود که تأکید ورزید ابن‌اثیر اغلب از منابعی به خصوص در ایام متأخر سود جسته است که حال جزء آثار مفقودند (اشپولر: ۲۶/۱). ابن‌اثیر از هر منبعی به سهولت و با شتاب استفاده نمی‌کرد، بلکه با دقت به سنجش آن می‌پرداخت و در صورت تأیید، مطالب آن را به شکلی در کتاب تاریخ الکامل جاسازی و سامان می‌داد که انسجام و وحدت متن دچار گسیختگی و ناهمواری نشود و با هنرمندی خاصی آن را ترکیب و تلفیق می‌کرد. او چنان این انسجام و ترکیب‌بندی را انجام داده است که خواننده به سختی متوجه تغییر منبع و یا استفاده از منابع متعدد توسط وی خواهد شد. ابن‌اثیر منابع متعدد را با دخل و تصرف زیاد با منابع دیگر تکمیل، تلفیق، تهذیب و مختصر و حتی پس و پیش کرد تا با سبک و سیاق او در کتاب الکامل مطابقت یابد. این یکی از مهم‌ترین شیوه‌های کار ابن‌اثیر در مناسبات با منابعش می‌باشد. او در مقدمه به این حساسیت به‌صراحت اشاره کرده است که: «با این همه نقل نکردم جز از تاریخ‌های معروف و کتاب‌های مشهور و از کسانی که همه می‌دانند آنچه آورده‌اند راست و یا آنچه تنظیم کرده‌اند، درست است» (ابن‌اثیر: ۱۳۵/۱).

منابع تاریخ الکامل طبیعتاً به تناسب دوره زمان و مکانی آن بسیار متنوع و متعدد می‌باشد، هرچند مؤلف گاهی از ذکر منابع غفلت می‌ورزد. این یکی از کاستی‌های عمده کار ابن‌اثیر است. هرچند این بیان در بادی امر یک کلی‌گویی بیش نیست و با توجه به وسعت و دامنه وسیع تاریخ الکامل باید تا حدی تعدیل گردد. شاید تنوع منابع او به حدی بوده که ذکر نام همه آنها را ضروری نمی‌دیده است. باین حال، او اغلب منابع عمده مورد استفاده خود را نام برده و حتی گاهی مطالب انتقادی درباره آنها مطرح کرده است. گذشته از آن، او به‌صراحت از قلت منابع و عدم کفایت آنها درباره پاره‌ای از وقایع و یا بعضی از مناطق گلایه و شکوه دارد. دسترسی ابن‌اثیر به منابع مناطق دور از زیستگاه (موصل) او به آسانی میسر نبود. او در مقدمه با گلایه و شکایت از این

کاستی (فقدان منابع) و بی‌خبری از حوادث شرق و غرب برای کسی که در موصل می‌زید، به‌عنوان یکی از معضلات پیش‌روی تألیف کتاب یاد کرده است (ابن اثیر: ۱۳۲۲/۱-۱۳۴). با این حال او با طرح آن، درصدد تیرئه خود نیست تا کاستی‌هایش را توجیه کند، بلکه عکس آن، سعی کرد تا حد امکان اثرش از کاستی به دور باشد و متن کتاب با ادعای مقدمه‌اش درباره توازن و تعادل مطالبش در خصوص شرق و غرب هم‌خوانی و مطابقت داشته باشد. او ظاهراً در حد قابل قبولی در توازن کتاب توفیق یافت، موضوعی که توجه روزنتال را به خود جلب کرده است (روزنتال: ۱۶۸/۱). ابن حجر عسقلانی کتاب الکامل را بهترین تاریخ در ضبط و روش می‌داند، به‌طوری‌که شنونده احساس حضور در رویدادها می‌کند. ابن حجر عسقلانی و ابوطالب علی بن انجب بغدادی خازن (متوفی ۶۷۴) بر آن ذیل‌هایی نوشته‌اند (همان، ۳۳۲/۲). با این حال، باید تصریح و تأکید کرد که ابن اثیر گاهی نیز منابع خود را نمی‌آورد که موارد آن کم نیست و شاید یکی از عمده ایرادات و کاستی‌های کار او، غفلت از ذکر نام تعدادی از منابع به‌خصوص در تاریخ مغرب اسلامی است.

ابن اثیر و تاریخ مغرب اسلامی و اندلس

تاریخ‌نگاری اسلامی در سرزمین مغرب تا حد زیادی دیرتر از مرکز و شرق اسلامی شروع گردید و در ادامه علی‌رغم تألیف آثار عمده و مشهور، تا حدی به نسبت هم‌تایان شرقی خود در مرحله بعد قرار دارد. بیشتر مورخان از آن سامان توانستند به شهرت خاصی دست یابند و آثار اساسی تألیف نمایند که الگوی خود را مورخان مرکز و شرق عالم اسلامی قرار دادند. نمونه برجسته آن ابن خلدون است که اغلب از هم‌تایان مرکز و شرق اسلامی چون طبری، مسعودی و ابن اثیر تأثیر پذیرفت (نک: سالاری شادی، ۱۳۹۱؛ سالاری شادی، ۱۳۸۹). از طرفی اغلب آثاری که از قرن سوم به بعد در آن خطه تألیف شده‌اند، مفقودند و یا تنها بخشی از آن در اختیار است. گذشته از آن، نخستین آثار تاریخی آن سامان تحت تأثیر فرقه خوارج تألیف یافت. تشکیل حکومت خارجی بنی‌رستم موجب تألیف اولین آثار تاریخی آن سامان شد (درباره نک: فرهمند، ۱۳۸۷، ص ۸ به بعد) که آن نباید خیلی باب طبع مورخان مرکز اسلامی بوده باشد.

حال از سوی دیگر، نویسندگان مشرق اسلامی ساکن در عراق و شام مانند یعقوبی، ابوحنیفه دینوری، ابن قتیبه دینوری، طبری، مسعودی، ذیل‌نویسان تاریخ طبری، ابن جوزی و دیگران کمتر به تاریخ و حوادث و مسائل مغرب اسلامی توجه کرده‌اند. برای مثال ابوحنیفه دینوری حتی به اخبار مصر هم نمی‌پردازد (ابوحنیفه دینوری، ص ۱۴۲ به بعد). همچنین ابن قتیبه دینوری گویی سرزمین مغرب و اندلس را فراموش کرده است (نک: ابن قتیبه دینوری، المعارف). در این میان

یعقوبی نیز با استناد به تاریخ یعقوبی (موجود) چنین وضعیتی دارد (نک: تاریخ یعقوبی)، اما همو در کتاب البلدان اخبار و مطالب قابل ملاحظه‌ای از آن منطقه دارد (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱۰۰ به بعد و به خصوص ۱۰۹ به بعد). اما نکته مهم اینکه یعقوبی در بحث از مغرب اسلامی به صراحت می‌نویسد: «ما فتح آفریقا را و اخبار آن را در کتابی جداگانه ذکر کرده‌ایم» (همان: ۱۰۸). اگر چنین باشد و دلیلی هم بر رد آن در دست نیست، پس باید یعقوبی را تا حدی استثناء کرد. با این همه در همین کتاب البلدان اشارات کلی تاریخی در چارچوب یک کتاب المسالک و الممالک آمده است. همان‌گونه که گذشت، علت این بی‌توجهی غیرقابل توجیه، بُعد مسافت و عدم ارتباط سیاسی آن منطقه با مشرق و عراق بود. البته این نمی‌تواند برای مورخ دلیلی موجه باشد. مثلاً یعقوبی و مسعودی اواخر عمر خود را در مصر گذراندند که این خود دسترسی آنها را به اخبار آن آسان‌تر می‌کرد، اما باین حال، آنها تا حد زیادی (در همان آثار مشهورشان) همچنان نسبت به آن بی‌توجه ماندند. مثلاً یعقوبی فتح اندلس را در یک بند آورده است در حالی که با تفصیل بیشتری فتوحات شرق را بیان داشته است (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲/۲۳۹ به بعد) و همان تشکیل حکومت ادریسیان را در مغرب در چند سطر ذکر کرده است (همان، ۴۰۷/۲). طبری هم اندک توجهی در بخش فتوحات به این مناطق داشته که در ادامه و در دوران‌های بعد آن اندک ملاحظه هم از میان رفته است. اما در این میان ابن‌اثیر یک استثناء است و یکی از موارد ناخرسندی شدید ابن‌اثیر از این مورخان و به‌خصوص طبری اختصار اخبار این منطقه و حتی غفلت از آن بود. از این رو ابن‌اثیر، مکرر از کوتاهی و قصور طبری در اختصار اخبار مغرب اسلامی و اندلس گلایه و انتقاد کرده است. او خطاب به طبری می‌نویسد: «چنین فتح عظیم و کشورگشایی بی‌مانند در آن اقلیم نباید به این اشاره و اختصار برگزار شود» (همان، ۱۶۰/۷-۱۶۱). لذا، او به خواننده وعده داده است که: «من (ابن‌اثیر) به خواست خداوند چگونگی فتح آن بلاد را مفصلاً شرح خواهم داد، آن هم از روایات و تاریخ مردم آن سامان، زیرا مردم آن دیار به احوال کشور آگاه و داناتر از دیگران هستند» (همان). عمر موسی نیز اشاره دارد که مورخان شرق اسلامی کمتر به اخبار مغرب پرداخته‌اند و تنها ابن‌اثیر را استثناء می‌داند که سخت علاقه‌مند به اخبار تاریخ افریقه بوده است. او همچنین از اطلاعات داده‌های ابن‌اثیر درباره تشکیلات اداری - سیاسی موحدون با خرسندی یاد می‌نماید (موسی، ۱۳۸۱: ۲۶). بدین‌سان ابن‌اثیر از منابع محلی و بومی آن مناطق اطلاعات و اخبار ارزشمندی را فراهم کرده که با توجه به فقدان تعدادی از آن، نوشته ابن‌اثیر از اهمیت زیادی برخوردار است. او با کوشش خاصی سعی کرده است که اخبار مهم و عمده مغرب اسلامی و اندلس را بیان دارد و کمتر سال و یا سال‌هایی در تاریخ‌الکامل را می‌توان یافت که مطالبی از تاریخ آن سرزمین در آن نباشد.

بدین‌سان بررسی این موضوع از تاریخ‌الکامل ضرورت خاصی دارد. هرچند قابل ذکر است که ابن‌اثیر در دو دهه پایان کتاب، تا حدی اخبارش از حوادث و وقایع مغرب و اندلس کاسته می‌شود. هرچند لازم به ذکر است که در عصر جدید، موضوع چگونگی، کیفیت و روند فتح اندلس خود موجب بحث و مناقشه‌ای شده است. از جمله ایگناسیو اولاگوئه در کتاب تحت عنوان «هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا» به نقد و بررسی داده‌ها و روایات موجود در فتح اندلس پرداخته است و اعتقاد دارد که اوضاع داخلی اسپانیا به خصوص حاکمیت بی‌قیدوبند گوت‌ها عامل اصلی غلبه اسلام در اسپانیا بود که آنها در پی یک تحول فکری به اسلام گرویدند (اولاگوئه، ۱۳۶۵: ۲۲۹). به زعم او این آباء و اهل کلیسیا و دیگرانی بودند که به‌خاطر تبریئه در این فرایند، غلبه زورمندان اعراب مسلمان و فتح نظامی نسبتاً خشن آن را نشر و تبلیغ کردند، لذا به نظر او، روایات فتح اندلس اعتبار ندارد و بیشتر جعلی است (نک: اولاگوئه، همان کتاب). گذشته از وی نویسنده دیگر یعنی عبدالحلیم عویس در کتاب «إسطوره إحقاق طارق بن زیاد للفسن» به رد و نقد بعضی از این روایات فتوح عرب در اندلس از جمله روایت آتش‌زدن کشتی‌ها توسط طارق برای عدم هرگونه عقب‌نشینی پرداخته است. او معتقد است که این روایت در قرن سوم، یک و نیم قرن بعد توسط مورخانی چون ابن عبدالحکم مؤلف فتوح مصر و المغرب و الاندلس، عبدالملک بن حبیب و دیگران بیان شده است (نک: عویس، ۱۴۲۱ه/۲۰۱۰: ۵-۶؛ و...).

هرچند نوشته‌های این دو رویکرد جالب و نقادانه‌ای دارند اما به‌طور کلی نمی‌توان منکر هرگونه ورود فاتحانه اعراب مسلمان شد. از طرفی با توجه به صعوبت نفوذ در اسپانیا به‌علت وجود دریا و همچنین ماندگاری در قاره پیش رو یعنی اروپا که هیچ پیوند زمینی با شمال آفریقا نداشت، نیاز به آمادگی نظامی و به تبع آن نبردهایی بوده است که رد و انکار تمام و یا اغلب آن، شاید تا حدی غیرقابل قبول باشد. البته بی‌شک گسترش سریع اسلام خود بسیار اعجاب‌آور است. همین باعث شده تا عده‌ای چون محققان مذکور به دنبال توجیه و تبیین این فتوحات سریع برآیند. اما یک نکته مهم اینکه بی‌شک تعالیم اسلام و همچنین برخورد نسبتاً عادلانه سپاهیان اسلام در فتوحات و تا حدی رعایت قوانین و دستورات اسلام در برخورد با مغلوبین بسیار بیشتر از غلبه و فتح نظامی باعث اسلام‌پذیری مردمان مناطق دنیای آن رو، که از شرق تا غرب در زیر حاکمیت‌های استبدادی و بی‌درک اشرافیت و کهنه‌گرایی به تنگ آمده بودند، نقش داشته است. از این رو، در پهنه وسیع این فتوحات از هند و آسیای میانه تا اسپانیا علی‌رغم یک قرن و اندی فتوح اسلام، تقریباً هیچ نبرد سهمگینی که در رده نبردهای بزرگ جهان قرار گیرد، رخ نمود. هیچ کدام از نبردهای مسلمین در جغرافیای وسیع و دوره طولانی زمانی آن، نبرد خونین و هولناکی نبود. چنان‌که نبردهای سهمگین

و بزرگ تاریخی درجه‌بندی گردد، بعید است فتوحات مسلمانان رتبه‌ای کسب نماید که این خود نشان از آن دارد که غلبه و ماندگاری اسلام با شمشیر نبود. چنان‌که محققان تاریخ نظامی و جنگ‌ها با نگاه علمی و تحقیقی به نبردها و فتوحات مسلمانان پردازند احتمال قریب به یقین به این نتیجه دست خواهند یافت که نبردها و فتوحات مسلمانان بیشتر نوعی زد و خورد و درگیری‌های کوچک و محلی بوده است.

حال گذشته از آن، ابن‌اثیر با بیان وجوه تسمیه اندلس و اسپانیا (اندلس و اسپانیا) به تاریخچه‌ای از اقوام آن سرزمین و شهرهای آن براساس اطلاعات عصر می‌پردازد (۱۶۰۷-۱۶۱). بنابراین با توجه سکونتگاه (موصل) ابن‌اثیر و عدم توجه کافی مورخان پیشین عراقی و شرقی به حوادث مغرب اسلامی، وی برای بیان حوادث و وقایع آن سامان باید تلاش مضاعفی کرده باشد تا حداقل بتواند مسائل اصلی آن منطقه بزرگ را توضیح دهد.

در این میان، ابن‌اثیر از امیر عبدالعزیز مؤلف تاریخ افریقیه و مغرب در شرح احوال آن سامان بهره برده است (ابن‌اثیر، ۸۹/۱۲-۱۱۳؛ ۸۸/۱۳). او علی‌رغم انتقاداتی چند از این کتاب در مجموع آن را خوب ارزیابی و وصف کرده است. وی آن را یکی از پرنغزترین و بهترین نوشته‌ها درباره تشکیل حکومت فاطمیان (در مغرب اسلامی) می‌داند، هرچند در مواردی از آن انتقاد کرده است (همان، ۸۹/۱۱). ابن‌اثیر ظاهراً از منابع مغربی و اندلسی تنها از همین امیر عبدالعزیز مؤلف تاریخ افریقیه و مغرب به‌صراحت نام برده و نقل قول کرده است. از این مورخ علی‌رغم جستجویی چند، اطلاع زیادی به دست نیامد و تا حدی همچنان (حداقل برای من) گمنام است و یا اینکه نتوانستم چیز خاصی از وی به‌دست آورم. جای سپاسگزاری خواهد بود که کسی این مورخ را بیشتر معرفی و شناسایی کند. هرچند باید با احتیاط گفت یک احتمال وجود دارد و آن اینکه شاید منظور ابن‌اثیر، عبدالعزیز البکری (متوفای ۴۵۶) امیر و لَبّه و شَلطیش باشد (درباره این عبدالعزیز البکری نک: ابن‌عذاری، ۴۷۱/۲-۴۷۱). ابن‌عذاری از وی کتابی نام نبرده است. اگر این حدس و گمان درست باشد، وی پدر ابو عبیده بکری نویسنده المسالک والممالک می‌باشد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

ابن‌اثیر و منابع تاریخ مغرب اسلامی و اندلس

ابن‌اثیر در خصوص منابع تاریخی مورد استفاده در شمال آفریقا و اندلس، به‌جز کتاب امیر عبدالعزیز که در فوق به آن اشاره شد، از ذکر نام سایر منابع اختصاصی خود از آن مناطق غفلت و رزیده است. لذا رصد و شناسایی منابع او با توجه به تنوع و تعدد سلسله‌ها و تراکم حوادث و وقایع

مغرب اسلامی و اندلس در طول مدت چندین قرن دشوار خواهد بود. حال تا آنجایی که بضاعت و مجال باشد در این مختصر به شناسایی تعدادی از منابع ابن‌اثیر درباره این مناطق، از راه مقایسه و مقابله پرداخته خواهد شد و قطعاً بسیاری از منابع دیگر ابن‌اثیر برای ما (حداقل برای من) همچنان مجهول هستند. براساس مقایسه‌ای که میان مطالب الکامل و چند اثر کهن مغرب اسلامی و اندلس صورت گرفت، تعدادی از این منابع شناسایی شده که عبارتند از: تاریخ فتح اندلس از ابن قوطیه، تاریخ مغرب و افریقه از الرقیق قیروانی، افتتاح الدعوه از ابوحنیفه قاضی نعمان، اخبار المهدی ابن تومرت و اخبار دوله الموحديه از ابوبکر صنهاجی و ... که به اختصار و فشرده موارد و مطالبی از این آثار با الکامل مقابله، مقایسه و بیان خواهد شد تا حداقل بخشی از منابع ابن‌اثیر به شکل مستند شناسایی شود.

هرچند باید خاطر نشان کرد، از آنجایی که در مجموع اخبار ابن‌اثیر از شمال آفریقا و اندلس کم و یا گاهی مختصر است، او برخلاف شیوه سنواتی مرسوم خود، در نقل اغلب اخبار این مناطق به تجمیع و تلفیق اخبار پرداخته است و در ابتدای شروع و یا خاتمه‌ی وقایع به این رویکرد به‌صراحت اشاره دارد (نک: ابن‌اثیر، ۱۸۳/۷). از جمله در حین بیان و رود عبدالرحمان بن معاویه مشهور به «الداخل» به‌خاطر پیوستگی مطالب می‌نویسد: «این است آنچه در تاریخ اندلس آمده که شرح آن پراکنده بود، اکنون مختصراً در یک جا جمع و تدوین تا وقایع اندلس پیوسته به هم بیان و به یکدیگر مرتبط شود» (همان، ۱۲۷/۹).

حال با این مختصر، به شناسایی و معرفی تعدادی از منابع ابن‌اثیر در خصوص اندلس و مغرب اسلامی پرداخته خواهد شد.

۱- طبری و مورخان پیش از او

از آنجایی که ابن‌اثیر در موارد متعدد به‌خاطر بی‌توجهی طبری به مغرب اسلامی و اخبار آن سامان به انتقاد از می‌پردازد، در ابتدا ضرورت دارد تا به مقایسه مطالب طبری و ابن‌اثیر و ایرادها و تفصیلات او از اخبار آن منطقه پرداخته شود، چرا که به‌رحال حداقل یکی از منابع ابن‌اثیر در تاریخ مغرب و اندلس، گاهی همان مطالب کوتاه طبری است که با منابع دیگر تکمیل شده است. از این رو حداقل همچنان طبری در این میان از منابع ابن‌اثیر درباره مغرب اسلامی شمرده می‌شود. اما قبل از طبری، یکی از منابع ابن‌اثیر در اخبار اندلس و مغرب اسلامی واقدی (متوفای ۲۰۷ ه.ق) می‌باشد. ابن‌اثیر که چندان تمایلی به ذکر نام منبع خود ندارد، چندین بار از واقدی به‌خصوص در ضمن اخبار شمال آفریقا یاد می‌کند (ابن‌اثیر، ۳۵/۴). ابن‌اثیر درباره ولایت‌داری حسان

بن نعمان در عصر عبدالملک (سال ۷۴) و قیام کاهنه از واقدی بدون ذکر عنوان اثر یاد می‌نماید. او بدون ذکر نام کتاب می‌نویسد: واقدی در تاریخ خود چنین آورده است (ابن‌اثیر، ۲۸۲/۶-۲۸۳).
 باین حال در الفهرست ابن‌اندلس کتابی بنام فتوح افریقیه و یا شبیه آن در سیاهه آثار واقدی نیست. احتمالاً منبع مورد استفاده ابن‌اثیر همان کتاب فتوح شام (به علت پیوستگی با تاریخ مصر و شمال آفریقا) و یا تاریخ‌الکبیر باشد (ابن‌اندلس، ۱۸۷) و یا شاید از کتابی دیگری بهره جسته است که ابن‌اندلس آن را در فهرست خود نیاورده است. اما به گمانم، ابن‌اثیر روایات واقدی را از بلاذری در فتوح‌البلدان اخذ کرده است. در میان مورخان مشرق اسلامی بلاذری به خاطر ماهیت نوشته‌اش یعنی فتوح توجیهی هر چند اندک به افریقیه، مغرب و اندلس داشته است. او اخبار فتوح افریقیه، مغرب، اندلس و جزایر دریای مدیترانه را از واقدی و اغلب از کاتب وی یعنی محمد بن سعد (به روایت از واقدی) نقل نموده است (نک: بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۲۶-۳۴۰). شباهت بعضی از مطالب ابن‌اثیر با فتوح‌البلدان بلاذری به حدی زیاد است که تردیدی نیست که ابن‌اثیر از فتوح‌البلدان استفاده کرده است (بلاذری، همان: ۳۳۰؛ مقایسه با: ابن‌اثیر، ۲۸۲/۶). اما آنچه اهمیت دارد این است که بلاذری در فتوح‌البلدان برخلاف سایر مناطق، که با طول و تفصیل موضوع فتوح را پی گرفته است، درباره فتح مغرب و اندلس مطالب چندانی جز بیان کلیات ندارد و تمام فتوح آن سامان را در چند صفحه بیان کرده است. بلاذری فتح اندلس و اخبار آن منطقه را تا ایام مستعین چنان خلاصه آورده است که فهرست مطالبی بیش نیست (بلاذری، همان، ۳۳۲ به بعد). در حالی که، همان‌گونه که خواهد آمد، ابن‌اثیر با تفصیل خاصی از فتوح و اخبار آن مناطق یاد می‌نماید و بی‌شک منبع او دیگر بلاذری نمی‌تواند باشد.

اما تاریخ طبری برای یک دوره طولانی چندین قرنی منبع اصلی ابن‌اثیر بود، لذا آن نوشته در رأس منابع‌الکامل قرار دارد و دارای جایگاه خاصی در کتاب ابن‌اثیر است. ابن‌اثیر اثرش را تا اوایل قرن چهارم (۳۰۲) یعنی در یک دوره طولانی و امدار طبری است و طبری - البته با تلخیص و تلفیق روایات و یا دخل و تصرف‌های فراوان - مهم‌ترین منبع و مرجع او می‌باشد.

اما در ارتباط با بحث فوق، باید خاطر نشان کرد که ابن‌اثیر در اخبار مغرب و اندلس نه تنها و امدار طبری نیست، بلکه باید تصریح کرد که در این مورد حق انحصار و اختصاصی خود را دارد. ابن‌اثیر در مجموع به جز موارد عام، در چند مورد خاص مطالب بیشتری از طبری دارد که این موارد در تاریخ عمومی اسلام و یا برای بعضی از مناطق اهمیت اساسی دارد و نباید آنها را دست کم گرفت. طبری درباره پاره‌ای از مناطق مطلب درخوری ندارد. از جمله اخبار شمال آفریقا، مغرب اسلامی و اندلس و دارالمرزهای مسلمانان با رومیان در خشکی و دریا است. حال به‌طور

مثال در موارد ذیل ابن‌اثیر با تفصیل بیشتری اخبار را مورد ملاحظه قرار داده است که یا در تاریخ طبری فقط مورد اشاره قرار گرفته و یا اصلاً از آن ذکری نرفته است.

برای مثال ابن‌اثیر حوادث سال ۱۰۷، که طبری خیلی به اختصار آورده، با عناوین و توضیحات بیشتر از جمله نبرد و غزای عنبه بن سحیم و محاصره شهر قرسونه را شرح کرده است (ابن‌اثیر، ۳۴/۸-۳۵). همچنین ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۱۱۶ از فتوحات مسلمانان در صقلیه، سوس، و... و اندلس مطالب زیادی دارد (همان، ۸۳/۸-۸۴). ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۱۳۳ دو خبر مهم از تحرک قسطنطین پادشاه روم را برای تصرف جزیره مالت و همچنین قالیقلا یاد می‌نماید. ابن‌اثیر نکته مهمی را می‌آورد مبنی بر اینکه امپراتور به اهالی مالت پیغام داد که من به محاصره شما اقدام نکرده‌ام مگر پس از اطلاع از اختلاف مسلمین (ابن‌اثیر، ۸۰/۹-۸۱). اما حمله امپراتور به مالت در حقیقت بازتاب خارجی تغییر خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس است. طبری به این موارد اشاره‌ای ندارد. اما مطلب ابن‌اثیر با نوشته مورخان دیگر اندک تفاوتی دارد و آن اینکه ابن‌اثیر جزیره مالت و ابن‌خلدون و یعقوبی ملطیه گفته‌اند (یعقوبی، ۳۴۹/۲). ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۱۳۸ می‌گوید قسطنطین مالت و ملطیه بلاد اسلام را با قوه و غلبه گشود (ابن‌اثیر، ۱۲۱/۹). او در ذیل حوادث سال ۱۳۹ می‌نویسد که طبری خبر ورود عبدالرحمان بن معاویه بن هشام را در این سال آورده است، اما ابن‌اثیر آن را با طول و تفصیل زیادی نقل نموده (ابن‌اثیر، ۱۲۷/۹ به بعد).

ابن‌اثیر در شرح فتح اندلس، که به تعبیرش طبری از آن غفلت کرد، شرح و تفصیل خاصی دارد؛ اما منابع خود را درباره حوادث آن منطقه تقریباً به دست نمی‌دهد (ابن‌اثیر، ۱۶۱/۷). او اخبار درگذشت عبدالرحمان اموی حاکم اندلس و امارت فرزندش هشام و قیام برادرش علیه او را آورده است که در تاریخ طبری خبری از آن نیست (ابن‌اثیر، ۵۶/۱۰-۵۸، ۶۱-۶۳). وی تا سال ۱۷۵، اخبار مهم و متنوعی از اندلس از جمله حاکمان غیراسلامی در پاره‌ای از مناطق آن سرزمین، غلبه هشام بر شورش برادرش و غزای او در آن سرزمین نقل می‌کند که طبری این اخبار را ندارد (ابن‌اثیر، ۶۱/۱۰-۶۷). طبری در ذیل سال ۷۴ به وقایع شمال آفریقا و ولایتداری حسان بن نعمان و قیام کاهنه اشاره نکرده که از موارد پراهمیتی است که توجه ابن‌اثیر را به شکل فرایندهای به خود معطوف کرده است. یکی از منابع او در این میان واقدی است که به آن اشاره گردید (ابن‌اثیر، ۲۷۹/۶-۲۸۳).

ابن‌اثیر از امارت و نبردهای عبدالرحمان بن عبدالله غافقی امیر اندلس در صقلیه (سیسیل) و فرنک (فرانسه) که تحت امر فرماندهی شمال آفریقا یعنی عبیده بن عبدالرحمان قرار داشت، یاد نموده است که تقریباً در کمتر منبعی می‌توان وصف آن را جستجو کرد. این حوادث در سال ۱۱۳

و یا به تعبیر صحیح‌تر در سال ۱۱۴ رخ نمود که منجر به شهادت ابن‌غافقی گردید (ابن‌اثیر، ۷۴/۸-۷۵). این در واقع همان نبرد مشهور پواتیه (تور) است. جالب اینکه ابن‌خلدون همین واقعه یعنی نبرد پواتیه را در سال ۱۱۴ از ابن‌اثیر گزارش کرده که حکایت از آن دارد که حتی برای ابن‌خلدون، که ساکن و مطلع از آن اخبار آن مناطق بود، نوشته‌ی ابن‌اثیر تنها منبع منحصر به فرد در این میان بوده است. اگر منبعی جز آن بود قطعاً ابن‌خلدون به آن استناد می‌جست (ابن‌خلدون، ۲۲۳/۲). طبری و مورخان دیگر نیز از این حادثه یاد نموده‌اند. ابن‌اثیر از کوتاهی طبری شکوه دارد و خاطرنشان کرده که طبری نوشته است در این سال موسی بن نصیر بر غلام خود طارق بن زیاد غضب گرفت و او را روانه فتح طنجه کرد. ابن‌اثیر در ادامه می‌نویسد من چنین گویم که طبری بیش از این چیزی نوشته است. من در سال ۹۲ در شرح فتح اندلس آن را وارد کرده‌ام. موسی بن نصیر و ملاقات او با طارق و اخبار دیگر را بیان نموده‌ام که به شرح کافی می‌باشد و از بسط و تکرار بی‌نیازیم (ابن‌اثیر، ۱۸۳/۷). ابن‌اثیر در مورد فتح اندلس پس از نقل نوشته طبری، ضمن اشاره به اختصار گویی او می‌نویسد: «چنین فتح عظیم بی‌مانند در آن اقلیم نباید با این اشاره و اختصار بر گزار شود من به‌خواست خداوند چگونگی فتح آن بلاد را مفصل شرح خواهم داد، آن هم از روایات و تاریخ آن سامان و آن دیار با احوال کشور آگاه و داناترند» (ابن‌اثیر، ۱۶۰/۷-۱۷۴).

ابن‌اثیر به اخبار شمال آفریقا و مغرب اسلامی علاقه خاصی دارد. او با اشاره به مختصرگویی طبری، معترضانه در موضعی می‌نویسد: «مورخین مغرب زمین به اوضاع کشور خود داناتر از سایرین هستند، من هم روایت آنها را نقل و تدوین می‌کنم و نه از روایت طبری» (ابن‌اثیر، ۳۵۰/۴). بدین‌سان ابن‌اثیر حق اولویت را با مورخان منطقه‌ای مغرب اسلامی می‌داند و نه اشاره مختصر طبری. طبری به حاکمیت روح بن حاتم فقط اشاره دارد، در حالی که ابن‌اثیر مشروح آن را بیان داشته است (ابن‌اثیر، ۶۰/۱۰؛ طبری، ۵۱۱۹/۱۲، ۵۲۳۳). ابن‌اثیر در ذیل اخبار سال ۱۷۷، که طبری آن را بس خلاصه بیان کرده، سه خبر نسبتاً مفصل از غزای هشام در بلاد فرنگ، ایالت‌داری فضل بن روح و خبری مفصل از قیام علیه او دارد (ابن‌اثیر، ج ۱۰ صص ۷۷-۸۲). همچنین از غزای هشام در اندلس و فتنه تا کرتا و در ادامه از مرگ هشام بن عبدالرحمان و حاکمیت فرزندش و غزای او در فرنگ یاد می‌نماید که در تاریخ طبری نیست (ابن‌اثیر، ۸۸/۱۰، ۹۲-۹۳). او در اخبار اندلس صرفاً به تحولات سیاسی و نظامی اکتفا نکرده است بلکه به موارد داخلی اجتماعی و از جمله درگیری قبایل عرب در اندلس، که هفت سال طول کشید و طی آن سه هزار نفر به قتل رسیدند، اشاره نسبتاً مفصلی دارد (ابن‌اثیر، ۷/۱۱). درگیری یمانی و مضری در اندلس به‌سان خراسان اما در مقطع زمانی

دیرتر (سال ۲۱۲ و ۲۱۳) و دخالت حکومت اموی اندلس برای فرونشاندن این شورش‌ها تا تسلیم ابوالشماخ رئیس قبیله یمانی ادامه یافت (ابن اثیر، ۲۶/۱۱). طبری هیچ‌کدام از این موارد را نیاورده است و در مقام مقایسه متوجه تلاش ابن‌اثیر برای ارائه اخبار بسیار بیشتر از طبری و دیگران خواهیم شد. بدین‌سان، او اخبار غرب عالم اسلامی را به‌سان شرق و مرکز آن پی‌گرفته است. از این رو، تاریخ‌الکامل برای غرب اسلامی و اندلس یک منبع نسبتاً منحصر به فرد می‌باشد. بی‌سبب نیست که ابن‌خلدون در تاریخ‌اندلس و مغرب از او کراراً نقل قول کرده است. او حتی در مواردی به جزئیات آن نیز توجه می‌نماید، از جمله خبر وفات ادریس بن ادریس، لشکرکشی عبدالرحمان اموی علیه شهر باجه و ستیز با هاشم ضراب در طلیطله که تا سال ۲۱۶ طول کشید. ابن‌اثیر ضمن اتمام این شورش می‌نویسد: «آنها فتنه‌جو و مفسد و تباهگر بودند که خداوند مردم را از شر آنها نجات داد» (ابن‌اثیر، ۴۱/۱۱-۴۲). این موارد را طبری نیاورده است. ابن‌اثیر اخبار نبردهای مسلمین و رومیان در دریای مدیترانه و از جمله تصرف صقلیه را بیان کرده است (ابن‌اثیر، ۱۷۲/۱۱-۱۷۵). مثلاً یکی از اخبار مفصل در این میان احوال و فرار ابومصر زیاده‌الله از آفریقا به عراق بود که ابن‌اثیر آن را با طول و تفصیل بیان کرده است (ابن‌اثیر، ۸۶/۱۳-۱۱۳). حال چنان‌که موارد فوق و ده‌ها مورد دیگر که ابن‌اثیر در احوال آن سامان نقل کرده است لحاظ شود تا حدی تاریخ و روند و قایع آن سامان روشن خواهد شد.

۲- ابن قوطیه

یکی از منابع ابن‌اثیر در باره تاریخ مغرب اسلامی به خصوص اندلس، تاریخ فتح اندلس اثر ابوبکر محمد بن عمر معروف به ابن قوطیه (متوفای ۳۶۷) مورخ، ادیب و فقیه مالکی آن سامان است که ابن‌اثیر ظاهراً به‌رغم بهره‌جویی نسبتاً زیادی از آن کتاب، هیچ‌گاه از وی یاد نمی‌کند. ابن قوطیه اخبار آن منطقه را از ورود موسی بن نصیر به اندلس تا اوایل قرن چهارم با اختصار زیاد و گزینش خاص آورده است. این کتاب یکی از منابع ابن‌اثیر بوده و یا اینکه با واسطه‌ای از آن نقل قول کرده است.

ابن‌اثیر در مواردی دو خبر را درباره اندلس نقل می‌نماید که یکی از آنها با نوشته ابن قوطیه مطابقت دارد. در موضعی بیان ابن‌اثیر و ابن قوطیه بسیار باهم شباهت دارند، با این تفاوت که نوشته ابن‌اثیر مفصل‌تر است (ابن قوطیه، ۳۴؛ ابن‌اثیر، ۱۶۶/۷-۱۶۷). ابن‌اثیر در موضعی که از اخبار اندلس با این لحن «گفته‌اند و یا گفته شده است» یاد می‌کند، به گمانم مرادش ابن قوطیه باشد (ابن قوطیه، ۳۴، ۳۷؛ ابن‌اثیر، ۱۷۲/۷، ۲۱۸). ابن‌اثیر می‌نویسد: «گفته شده است سلیمان بن عبدالملک به

سپاهیان خود فرمان قتل عبدالعزیز بن موسی را داد» (ابن قوطیه، ۳۷؛ مقایسه با: ابن اثیر، ۲۱۸/۷). آنچه شک ما را در این اخذ و اقتباس تقویت می‌کند این است که ابن اثیر می‌نویسد: «به موجب این روایت، تاریخ قتال او (عبدالعزیز بن موسی) در سال ۹۸ بوده است» (ابن اثیر، ۲۱۸/۷) که ابن قوطیه نیز همین روایت را دارد (ابن قوطیه، ۳۷). موارد مشابه نوشته ابن اثیر با ابن قوطیه کم نیست، از جمله: تاریخ فتح اندلس و ماجرای دعوت یولیان از موسی بن نصیر برای فتح اندلس به خاطر رنجش از لذریق (ابن قوطیه، ۳۴؛ ابن اثیر، ۱۶۶/۷-۱۶۷)، موضوع خانه مهموری که تصاویر اعراب معمم در آن قرار داشت (ابن قوطیه، ۳۴؛ ابن اثیر، ۱۷۲/۷)، قیام و شورش علاء بن مغیث به حمایت ابوجعفر منصور در اندلس و اظهار شعار عباسی علیه عبدالرحمان اموی در هر دو منبع تقریباً علی‌رغم اختلافاتی چند، از مشابهت خاصی برخوردارند (ابن قوطیه، ۵۴-۵۵؛ ابن اثیر، ۲۲۰/۸). در این میان مطالب ابن اثیر درباره امارت عتبه بن یحسم بن کلیبی به سال ۱۰۷ و ولایتداری عبدالله بن حجاب در افریقیه و اندلس و شورش‌های صورت گرفته علیه او و تبعات آن مفصل‌تر و منظم‌تر از ابن قوطیه است (ابن قوطیه، ۳۸-۴۰؛ ابن اثیر، ۳۴/۸-۳۵؛ ۸۹-۹۳). اینکه ابن اثیر این تفصیلات و اضافات را از کدام منبع یا منابع به دست آورده است، اطلاعی ندارم و یا به تعبیر درست‌تر نتوانستم آن را به دست آورم. هر چند باید خاطر نشان کرد که نوشته ابن قوطیه در مواردی بس آشفته می‌باشد، در حالی که در متن ابن اثیر مطالب منظم و بسامان است (ابن قوطیه، ۶۲؛ ابن اثیر، ۲۵۵/۸). ابن اثیر از قیام سعید یحصی علیه عبدالرحمان اموی (ابن اثیر، ج ۹/ص ۲۳۲-۲۳۳) و یا قیام شقنا (ج ۹/ص ۲۵۶، ۲۶۲) و قیام ابی‌الاسود (ج ۱۰/ص ۲۴-۲۵) یاد کرده است که حتی مورد اشاره ابن قوطیه نیز قرار نگرفته است و پیداست ابن اثیر منابع دیگری در اختیار داشته است. هر چند نکات و موضوعاتی نیز در تاریخ ابن قوطیه وجود دارد مانند اخبار داستان گونه اربطاش که در اثر ابن اثیر نیست (ابن قوطیه، ص ۵۸ به بعد). گذشته از آن، احوال و سیره هشام بن عبدالرحمان (متوفای، ۱۸۰) در هر دو منبع (ابن قوطیه و ابن اثیر) شباهت‌هایی وجود دارد (ابن قوطیه، ۶۳-۶۴؛ ابن اثیر، ۹۲/۱۰-۹۶).

قیام و شورش مردم قرطبه علیه حاکم اموی در هر دو اثر شباهت‌هایی دارد، هر چند موارد اختلاف آن دو نیز کم نیست (ابن قوطیه، ۷۰؛ ابن اثیر، ۱۲۹/۱۰). ابن اثیر به جز موضوع قیام‌ها به مسئله غزا و فتوحات سپاهیان مسلمان اندلس در مرزها نیز دقت و وسواس خاصی دارد، اما این برای ابن قوطیه چندان مهم نیست، لذا ابن اثیر نبرد و غزای هشام بن عبدالرحمان در سال ۱۷۹ را بیان داشته (ابن اثیر، ۸۸-۸۷/۱۰) در حالی که ابن قوطیه از نقل آن به‌سان موارد مشابه صرف نظر کرده است. از همه جالب‌تر در این میان نبرد معروف پواتیه در سال ۱۱۴ به فرماندهی عبدالرحمان بن

عبدالله غافقی و ایالت‌داری عبدالملک بن قطن است که یکی از وقایع معروف اندلس اسلامی و اروپا می‌باشد و مورد توجه و اشاره ابن‌اثیر قرار گرفته است (ابن‌اثیر، ۷۴/۸)، درحالی‌که ابن‌قوطیه حتی به آن نیز اشاره‌ای نکرده است. البته ابن‌اثیر در توجه به اوضاع اندلس مطالبش بیشتر متوجه غذای فرنگ و شورش‌ها و قیام‌ها است، درحالی‌که ابن‌قوطیه اغلب به اوضاع داخلی و دربار و مناسبات داخلی و هیئت حاکمه با مردم می‌پردازد. گذشته از آن، ابن‌قوطیه سعی دارد تأثیرات امام مالک در حاکمیت و جامعه اندلس را نشان دهد (ابن‌قوطیه، ۶۴، ۶۵، ۶۷ و...)، اما ابن‌اثیر بیشتر به اخبار خوارج توجه نموده است. ابن‌اثیر در بررسی اوضاع اندلس و افریقه به نقش خوارج و شورش‌های آنها توجه زیادی مبذول می‌نماید، درحالی‌که آن توجه ابن‌قوطیه را جلب نکرده است (ابن‌قوطیه، ص ۴۱ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۹۱/۸ به بعد). از نگاه ابن‌قوطیه نبردهای داخلی اندلس در قالب دو اردوگاه اموی - شامی با عرب - بربر بیان شده است (ابن‌قوطیه، ص ۴۲ به بعد). درحالی‌که ابن‌اثیر چنین‌نگاهی ندارد. به عبارت دیگر، ابن‌قوطیه نبردهای اندلس را بیشتر نبرد میان بلدیون و بربرها با امویان و شامیان می‌آورد. از طرفی ابن‌قوطیه دارای حس وطن‌دوستی اندلسی و هواخواه امویان و مخالف عباسیان است (نک: ابن‌قوطیه، ۵۵). اینکه با حوصله بیشتر به اخذ و اقتباس‌های ابن‌اثیر از ابن‌قوطیه و تفاوت‌ها و مشابهت‌ها، و تضادهای بیشنی آن دو توجه شد برای این بود تا نمونه‌ای از چگونگی بهره‌مندی و تحقیق ابن‌اثیر از منابع به دست داده شود و این موضوع به اثبات برسد که ابن‌اثیر کمتر خود را مقید به یک منبع می‌نماید. او تحت تأثیر بینش یک مورخ محلی که هم متقدم بود و هم شاید اطلاعات بیشتری داشت، قرار نمی‌گیرد بلکه در تحقیق منش و استقلال خود را دارد.

۳- القیروانی

یکی از منابع ابن‌اثیر در شرح وقایع و حوادث افریقه و مغرب کتاب تاریخ افریقه و مغرب از الرقیق القیروانی است که مشتمل بر تاریخ خطه مذکور از دوره دوم ولایت‌داری عقبه بن نافع (سال ۶۲ ه. ق) تا ابتدای تأسیس حکومت بنی‌اعلب است (القیروانی، ۴۰-۴۱). القیروانی، ابواسحاق، ابراهیم بن قاسم (متوفای ۴۲۰) از کاتبان عصر، اهل قیروان و صاحب آثاری چند بود که ظاهراً کتاب مذکور قطعه‌ای از یک اثر بزرگ‌تر بوده است. او با حکومت فاطمیان مصر از جمله وزیر آنها بادیس بن زیری ارتباط‌هایی داشت.

نوشته القیروانی ظاهراً یکی از منابع دست اول از وقایع آن سامان در آن فاصله زمانی است و احتمال قریب به یقین ابن‌اثیر از این کتاب نیز طبق شیوه مرسوم خود یعنی با دخل و تصرف افزودن

مطالبی از منابع دیگر استفاده کرد. آنچه ابن‌اثیر در بیان دومین دوره ولایت‌داری عقبه بن نافع و حرکت وی به قیروان و دستگیری ابوالمهاجر و تصرف شهر باغایه و سپس محاصره شهرهای اربه (اذنه) و ملاقات عقبه با یلیان (البیان) و موارد بعد آن آورده است با نوشته القیروانی علی‌رغم دخل و تصرف‌هایی چند شباهت تام و در مواضعی دقیقاً همان مطالب تاریخ افریقیه و مغرب القیروانی است (نک: القیروانی، ص ۴۱ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۳۲/۵ به). مقایسه متن مذکور با نوشته ابن‌اثیر شکی نمی‌گذارد که حداقل آن یکی از منابع ابن‌اثیر بوده است. هرچند باید یاد آورد که مطالب ابن‌اثیر گاهی تفصیل بیشتری از قیروانی دارد. القیروانی گاهی وقایع را چنان مختصر نقل می‌کند که سررشته مطالب از هم گسیخته شده است. مثلاً القیروانی آغاز قیام کسبیه را با ابهام نقل کرده در حالی که ابن‌اثیر آن را با مقدمه و توضیحات بیشتری آورده است (نک: القیروانی، ص ۴۴ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۳۵/۵ به بعد). هرچند به نظر می‌رسد که شرح ابن‌اثیر هم تا حدی آشفته است و خالی از رنگ و لعاب داستانی نیست. ابن‌اثیر ولایت زهیر بن قیس بر افریقیه و مغرب و مقابله‌اش با کسبیه در عهد عبدالملک بن مروان و همچنین ولایت‌داری حسان بن نعمان پس از قتل زهیر را تقریباً با همان دخل و تصرف از القیروانی آورده است (نک: القیروانی، صص ۴۴ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۳۸/۵ به بعد؛ القیروانی ص ۴۶ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۲۷۹/۶ به بعد). او به همین سان این روند و دخل و تصرف را از کتاب تاریخ افریقیه و المغرب القیروانی تا خاتمه آن در پیش گرفته است.

۴- قاضی نعمان، ابوحنیفه.

یکی از منابع ابن‌اثیر در احوال افریقیه و مغرب و به‌خصوص چگونگی تأسیس و روند حکومت فاطمیان، کتاب افتتاح الدعوه (تألیف سال ۳۴۶) از قاضی محمد بن نعمان (متوفای ۳۶۳) فقیه مشهور اسماعیلی و قاضی فاطمیان است. کتاب افتتاح الدعوه قاضی نعمان یک روایت درونی- خودی یا خودروایی از تاریخ فاطمیان است و خود وزنه‌ای در برابر سایر منابع می‌باشد که توسط دشمنان و مخالفان آنها نگاشته شده است. گذشته از اغراق‌ها و یا کوچک‌انگاری‌های معمول چنین نوشته‌هایی که از سر حب و دوستی و گاهی بغض نسبت به مخالفان فراهم شده، این اثر یک روایت کهن از حرکت اسماعیلی- فاطمی است. به‌رحال این کتاب از منابع و مراجع اصلی تشکیل حکومت فاطمیان می‌باشد. ابن‌اثیر نیز درباره روند و تشکیل حکومت فاطمیان کتاب افتتاح الدعوه را مبنای کار خود قرار داده است. این عجیب نیست چرا که ابن‌اثیر در مجموع نسبت به فاطمیان نظر منفی نداشته است، بلکه تا حد زیادی نسبت به آنها حسنی خوب و مثبت دارد و با اصرار عجیبی آنها را علوی‌نسب می‌شمارد. بدین سان او گاهی نوشته قاضی نعمان را کاملاً نقل و

در موضعی خلاصه نموده تا حدی که رشته حوادث دچار انقطاع و یا گسیختگی نشود. از جمله ابن اثیر در شرح چگونگی ورود ابو عبدالله شیعی به مغرب و همراهی قبایل کتامة، که سران آنها برای مراسم حج آمده بودند، از این اثر استفاده کرده است. همچنین در ذکر اینکه ابو عبدالله شیعی ظاهراً با آن قبایل به صورت تصادفی همسفر شد و با مخفی کردن نیت خود و تظاهر به دینداری و به خصوص پرس‌وجو از اوضاع و احوال آن سامان و مناسباتشان با خلافت عباسی و مواردی از این دست و تأکید بر ذکر فضایل اهل بیت از کتاب افتتاح الدعوه نقل کرده است (نک: قاضی نعمان، ۱۹۷۵: ۳۴-۴۰؛ ابن اثیر، ۱۳/۹۲ به بعد). ابن اثیر با قطع و وصل‌های خود از این کتاب، اخبار فاطمیان را چنان به اختصار و اجمال پی گرفت که رشته حوادث گسیخته نشود. او در شرح حال این قیام و اقدامات و مناسبات آنها با قبایل بربر و حکومت‌های چون بنی‌اعلب و در نهایت تشکیل حکومت فاطمی متکی به افتتاح الدعوه است. ابن اثیر با نقل تاریخ روزشمار ورود ابو عبدالله شیعی به سرزمین کتامة در ربیع‌الاول سال ۲۸۰، البته با اسقاط مطالبی از نوشته قاضی نعمان، که گاهی به حوادث جزئی وارد می‌گردد، از رسیدن ابو عبدالله به کوه اخیار و گزارش مربوط به آن را نقل می‌کند (قاضی نعمان، ۴۷-۴۹؛ ابن اثیر، ۱۳/۹۴-۹۵). همچنین ابن اثیر، موضوع ابراهیم بن احمد و ابو عبدالله شیعی برای تصرف شهر میله و تبعات آن را از کتاب افتتاح الدعوه می‌آورد (قاضی نعمان، ۹۵ به بعد؛ ابن اثیر، ۱۳/۱۴۲ به بعد، ایضاً مقایسه گردد: قاضی نعمان، ۱۰۲؛ ابن اثیر، ۱۳/۱۸۰؛ ایضاً قاضی نعمان، ۱۸۲؛ ابن اثیر، ۱۳/۱۰۳). با این وصف طبیعی است که مطالب افتتاح الدعوه مفصل‌تر و حاوی اخبار بیشتری از الکامل می‌باشد. برای مثال قاضی نعمان نامه‌های زیاده‌الله و مکتفی خلیفه عباسی خطاب به مردم آن سامان را آورده است، در حالی که ابن اثیر این مطالب را ندارد (قاضی نعمان، صص ۱۸۵ به بعد، ۱۹۲ به بعد). همچنین ابن اثیر اخبار حرکت مهدی و اقدامات ابو عبدالله شیعی را به اختصار از افتتاح الدعوه نقل کرده است و اما شرح چگونگی قتل ابو عبدالله شیعی و برادرش ابوالعباس را اندکی مفصل‌تر از قاضی نعمان آورده است، چرا که آن اخبار برای قاضی چندان خوشایند نبوده است. ابن اثیر در بیان این واقعه بی‌طرفی را رعایت کرده است که نباید انتظار داشت که قاضی نعمان هم بی‌طرف باشد. برخلاف ابن اثیر، قاضی نعمان موضوع را اندکی تعدیل و با حمایت از عبدالله مهدی به جانبداری از او در قتل ابو عبدالله شیعی پرداخته و مخالفان وی را منافق خوانده است (قاضی نعمان، ۳۰۸-۳۱۷؛ ابن اثیر، ۱۳/۱۱۰-۱۱۳). ناگفته پیداست که قاضی نعمان مداح، هواخواه و طرفدار فاطمیان است (قاضی نعمان، ۳۳۸). مطالب قاضی نعمان تا حکومت فرزند عبدالله مهدی یعنی القائم بامرالله ادامه دارد. ناگفته واضح است که ابن اثیر علی‌رغم این اخذ و اقتباس از کتاب و نویسنده آن یاد نمی‌کند.

۵- ابوبکر سنه‌اجی

ابوبکر بن علی سنه‌اجی مکنی به البیذق (متوفای نیمه سده ششم قمری / دوازدهم میلادی) یکی از یاران محمد بن تومرت و جانشین او عبدالمؤمن بود. او صاحب آثار متعددی در زمینه تاریخ موحدون از جمله کتاب موسوم به «اخبار مهدی بن تومرت و بدهیه الدوله موحدین» است که قطعات موجود از آن از ورود ابن تومرت به تونس تا حوالی پایانی حکومت عبدالمؤمن را دربر دارد (سنه‌اجی، ۱۹۷۱: ۱۲ به بعد). هرچند باید گفت که این اثر طول و تفصیل فراوانی ندارد. ابن اثیر در بیان ابتدای کار ابن تومرت و کیفیت تشکیل موحدون و روند آن، مطالب را به شکل فشرده‌ای در ذیل حوادث سال ۵۱۴ شکل‌گیری و روند تداوم سه دهه ابتدای حاکمیت موحدون را تا سال ۵۴۴ بیان کرده است (ابن اثیر، ۱۸/۳۰۵-۳۴۲). شواهد متکی به قراین حکایت از آن دارد که ابن اثیر این شرح فشرده و گزینشی را از کتاب اخبار مهدی بن تومرت و بدهیه الدوله الموحدین نقل نموده است، با این تفاوت عمده که فاقد موارد و ادعای قدسی مأب ابوبکر سنه‌اجی در حق شخصیت و رفتار ابن تومرت می‌باشد. به عبارتی او حوادث مهم و وقایع پیوسته این کتاب را استخراج و آن را به شکل خلاصه‌ای در کتاب الکامل گنجانده است. این روش را ابن اثیر درباره کتاب القیروانی و کتاب قاضی نعمان هم به کار بسته است. ابوبکر سنه‌اجی خود از یاران و نزدیکان ابن تومرت و جانشین او عبدالمؤمن بود و در همین کتاب در موضعی به خود نیز اشاره دارد (نک: سنه‌اجی، صص ۴۰، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۸۱ و...). او نیز به سان قاضی نعمان و حتی فراتر از او به تحسین و تمجیدی قدسی‌گونه از ابن تومرت پرداخته و او را معصوم، علوی و مهدی خوانده و به حقانیت او اعتقاد و ایمان داشت و چه داستان‌هایی ماورایی که درباره وی مطرح نکرد. او با لحنی ستایشگرانه و جانبدارانه روند و فرایند به‌بارنشستن حاکمیت موحدون را به‌عنوان یک ناظر داخلی و خودی به بحث گذاشته است. حال با مقایسه و مقابله دو متن اخبار مهدی سنه‌اجی و ابن اثیر متوجه خواهیم شد که ابن اثیر صرفاً وقایع آن کتاب را به‌دور از اغراق‌ها و مبالغه‌های قدسی‌گونه سنه‌اجی گزینش و اخذ کرده است. ابن اثیر روند وقایع را آن‌چنان که سنه‌اجی در پیش گرفته ادامه داده و نکات تاریخی و رویدادهای اساسی و سرخط مطالب مهم کتاب اخبار مهدی را در شرح احوال آن حاکمیت برگزیده است. او در حد تاریخ الکامل شرح مفصلی از ابن تومرت به دست داده است که خود از مراجع احوال ابن تومرت به شمار می‌رود. او ابن تومرت را علوی حسنی و فردی فقیه، عالم به شریعت اسلام و دانش حدیث معرفی کرد (ابن اثیر، ۱۸/۳۰۹-۳۱۰). ابن اثیر این شرح را از کتاب سنه‌اجی استخراج کرده است (سنه‌اجی، ص ۴۱ به بعد، مقایسه با: ابن اثیر، ۱۸/۳۰۵-۳۴۲). اینکه گفته شود ابن اثیر در شرحی که از ابتدا و روند حکومت

موحدون به دست داده صرفاً پایه و اساس کارش بر نوشته‌ی صنهاجی بود، صحیح نیست. درست اینکه ابن اثیر موارد تاریخی آن نوشته را اخذ و یا مطمح نظر داشته است، اما اینکه آن تنها منبع او باشد جای تردید دارد. ابن اثیر در موارد متعددی صحنه‌سازی‌های و خیمه‌شب‌بازی‌های ابن تومرت و یارانی چون و نشرشی را برملا کرده که قطعاً آن مأخوذ از منابع معارض و یا مستقل از موحدون بوده است. ابن اثیر در موضعی در شرح احوال این سلسله می‌نویسد: «از عده‌ای از دانشمندان مراکشی شنیدم و...» (ابن اثیر: ۳۲۳/۱۸). به‌رحال یکی از منابع او کتاب اخبار مهدی صنهاجی است (به‌طور مثال درباره واپسین سخنان ابن تومرت نک: صنهاجی، ۴۰؛ ابن اثیر، ۳۲۷/۱۸-۳۲۸). با این حال، ابن اثیر از این منبع هیچ یاد نکرده است!

۶- سایر آثار

کتاب ابو عبید البکری (متوفای ۴۸۷ ه. ق) تحت عنوان المسالک والممالک که بخش اخبار تاریخی آن با عنوان المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب که جزئی از کتاب مذکور می‌باشد، از منابع عمده ابن اثیر به شکل عام و کلی بوده است، چرا که این اثر در زمره مسالک و ممالک و یا البلدان قرار دارد. بدین سان یک اثر عام و عمومی با تأکید بر جغرافیا و یا به عبارتی نوعی جغرافیای تاریخی آن سامان بود و با توجه به تعداد و کثرت شهرهای آن منطقه وسیع، مؤلف تاریخچه مختصری از هر شهر را در میان مطالب گنجانده است. از این رو تا حدی به بسان البلدان یعقوبی است. لذا اثر البکری با این ویژگی نمی‌توانست به شکل پیوسته و تفصیلی از منابع ابن اثیر باشد چرا که پیوسته رویدادها را همانند کتب تاریخی پی‌نگرفته است بلکه ملاک و مبنا شهرها و مناطق بوده است و در آن میان فشرده‌ای از احوال و اخبار آن سامان را نیز بیان کرده است (البکری، ۱۸۵۷: ۷۶ به بعد. درباره شهر تلمسان و نواحی آن و یا همچنین، سلجماسه، ص ۱۴۸ به بعد). از این رو بی‌شک این اثر از منابع ابن اثیر به شکل عام بوده است و گاهی عبارت و جملاتی از ابن اثیر در وصف وقایع تا حدی به فضای نوشته البکری نزدیک می‌گردد، اما بعد متوجه می‌شویم که مطالب ابن اثیر تفاوت و یا اضافات و کاستی‌های فراوانی نسبت به آن اثر دارد (به‌عنوان مثال نک: البکری، همان، ص ۷ به بعد؛ مقایسه با: ابن اثیر: ۲۷۹/۶ ماجرای کاهنه و حسان بن نعمان).

گذشته از آن، آثار دیگری در تاریخ مغرب و اندلس بوده است که بعضی مفقود و تعدادی چون تاریخ المعجب مراکشی موجودند که اثر اخیر تحت عنوان «المعجب فی تلخیص أخبار المغرب» از ابو محمد عبدالواحد بن علی مراکشی (تألیف سال ۶۲۱ ه. ق) می‌باشد که تا حدودی معاصر ابن اثیر بود. بعید است ابن اثیر از آن بهره‌ای برده باشد. گذشته از آن، از مقایسه متن المعجب

با پاره‌ای از اخبار الکامل می‌توان پی برد که آن اثر به‌خاطر اختصار فراوان نمی‌توانسته منبع ابن‌اثیر باشد. از جمله اخبار اندلس و ورود عبدالرحمان بن هشام معروف به «الداخل» به اندلس در هر دو اثر، این نکته را به اثبات می‌رساند که نوشته ابن‌اثیر نسبت به نوشته مراکشی از طول و تفصیل بیشتری برخوردار است (نک: مراکشی: ۴۰؛ مقایسه با: ابن‌اثیر: ۱۲۷/۹ به بعد). همچنین تسلط یوسف بن عبدالمؤمن بر شهر قفصه در افریقه در هر دو منبع تفاوت زیادی دارند و گزارش ابن‌اثیر بسیار مفصل‌تر از مراکشی است (نک: مراکشی، ص ۳۲۵؛ ابن‌اثیر، ۲۰۰/۲۲ به بعد). با این مقایسه و با توجه تاریخ تألیف المعجب بسیار بعید است که ابن‌اثیر آن را دیده یا بهره‌ای از آن گرفته باشد.

نتیجه

بررسی فشرده فوق از منابع ابن‌اثیر حکایت از آن دارد که ابن‌اثیر در صدد ارائه تاریخی متعادل و متوازن از تاریخ اسلام و روند آن در مناطق گوناگون جهان اسلام بوده است. یکی از مناطق مهم جهان اسلام که وضعیتی دارالمرزگونه‌ای هم داشت، سرزمین مغرب اسلامی و اندلس بود. مورخان مشرق اسلامی از جمله بغداد و عراق نشینان به اخبار مغرب اسلامی یا اصولاً توجهی نمی‌کردند یا با بیان کلیاتی چند از آن می‌گذشتند. در این میان تنها ابن‌اثیر است که به خواننده تعهد سپرده بود که اخبار آن سامان را در حد توان ضبط و فراهم سازد. او

ضمن انتقاد از قصور مورخان از جمله طبری در ارائه اخبار مغرب و اندلس سعی کرد با اتکا به منابع محلی و سلسله‌ای آن مناطق این کاستی را جبران نماید. لذا در این روند، او آثار مشهوری در زمینه تاریخ مغرب اسلامی و اندلس از جمله تاریخ ابن قوطیه، القیروانی، قاضی نعمان، ابوبکر صنهاجی و... را مبنای کار قرار داد و براساس سبک و سیاق خود آنها در تاریخ الکامل گنجانید، با این یادآوری که او از این منابع یاد ننموده است. از طرف دیگر به جز آثار فوق قطعاً ابن‌اثیر از منابع دیگری بهره برده است که طبق معمول از ذکر نام آنها نیز خودداری ورزیده است. با این حال، ابن‌اثیر به‌رغم بهره‌جویی از این آثار از ذکر نام آنها خودداری کرد.

منابع و مأخذ

- ابن‌اثیر عزالدین، ابوالحسن علی، (۱۴۰۸ / ۱۹۸۹). *الکامل فی التاریخ*. حقیقه و ضبط اصوله علی شیری. الطبعة الاول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۵۰ ش)، *تاریخ کامل؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران*. ترجمه ابوالقاسم حالت، علی هاشمی و عباس خلیلی. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

- ابن خلدون (۱۳۶۳). **تاریخ ابن خلدون**، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عداری، احمد بن محمد (متوفای ۷۲۱)، (۱۴۳۴/۱۳/۲۰ م). **البيان المغرب فی اختصار اخبار الملوك المغرب والاندلس**. حقه بشار عواد معروف و محمود بشار عواد. تونس: دارالغرب الاسلامی.
- ابن عماد حنبلی، ابی فلاح (بی تا). **شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب**. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۳۸۸/۱۹۶۹ ه. ق). **المعارف**. حقه و قدمه له ثروت عکاشه. مصر: دارالمعارف.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶). **الفهرست**. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر (۱۳۷۸). **تاریخ فتح اندلس**. ترجمه حمید رضابخشی. مشهد: انتشارات قدس رضوی.
- ابی عید، البکری (۱۸۵۷ م). **المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب و هو جزء من الكتاب المسالك و الممالک**. مکتبه المثنی بیگداد.
- ابوحنیفه دینوری (۱۳۶۸). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۶). **تاریخ مغول در ایران**. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ایگناسیو اولاکوئه. **هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا**. ترجمه ناصر موفقیان. بی جا: نشر ایران. ۱۳۶۵
- بارتولد، و (۱۳۶۶). **ترکستان‌نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷). **فتوح البلدان**. ترجمه محمد توکل. تهران: نشر نقره.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶ ش)، **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**، (جلد ۱ و ۲). ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سالاری شادی، علی (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن اثیر». مطالعات تاریخ فرهنگی، **فصلنامه علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ**. سال سوم. شماره ۱۱.
- سالاری شادی، علی و صفایی، صفی‌الله (۱۳۸۹). «تأثیرپذیری و نقد ابن خلدون از مسعودی». **فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ ایران**. پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. ش ۳. (پیاپی ۵/۶۱)، صص ۷۳-۱۰۰.
- صنهاجی، ابوبکر بن علی (۱۹۷۱). **اخبار المهدی و بدایة الدولة الموحدين**. مقدمه عبدالوهاب بن منصور. رباط. دارالمنصور للطباعه و الوراقه.

- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۸). **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر.
- _____ **تاریخ الطبری**. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: رواتع التراث العربی.
- عمر موسی، عزالدین (۱۳۸۱). **دولت موحدون در غرب جهان اسلام**. ترجمه صادق خورشیا. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- عویس، عبدالحلیم (۱۴۲۱/هـ ۲۰۱۰م). **أسطورة أحراق طارق بين زياد للسفن**. قاهره، دار الكلمه للنشر و التوزيع.
- فرهمند، یونس (۱۳۸۷). «درآمدی بر تاریخ‌نگاری اسلامی در مغرب تا پایان سده هفتم». **مجله علوم اسلامی**. پاییز. شماره ۱۱. صص ۱۹ تا ۳۲.
- قاضی نعمان (۱۹۷۵). **کتاب افتتاح الدعوه (تألیف سال ۳۴۶**. تحقیق فرحات الدشراوی. تونس: شرکت التونسیه للتوزيع. دیوان المطبوعات الجامعه الجزایری. الطبعة الثانی.
- قیروانی، الرقیق (۱۹۹۴م، ۱۴۱۴هـ. ق). **تاریخ افریقیه و المغرب**. تقدیم و تحقیق و تعلیق الدكتور محمد زینهم محمد عزب. القاهره: دارالفرحانی للنشر و التوزيع. الطبعة الاولى.
- مراکشی، ابومحمد عبدالواحد بن علی (تألیف سال ۶۲۱هـ. ق)، (۱۳۸۳/هـ ۱۹۶۳م). **المعجب فی تلخیص أخبار المغرب**. تحقیق الاستاذ محمد سعید العریان. قاهره: المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه و لجنته احیاء التراث الاسلامی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۱). **تاریخ یعقوبی**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۷). **البلدان**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

References in English

- Abī 'Ubayd, A. 1857. *Al-Maghrib fī Dhikri Bilād Afrīkīyih wa Al-Maghrib wa Huwa Djuz' min al-Kitāb al-Masālik wa al-Mamālik*. Al-Muthanā, Baghdad. (In Arabic) (**Book**)
- Abū Ḥanīfih Dīniwarī. 1989. *Akhbār al-Ṭiwāl*. M. Mahdawī Dāmghānī. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Balādhurī, A.Y. Dj. 1988. *Futūh al-Buldān*. M. Tawakul. (Translator). Nuḳrih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bartold, V.V. 1987. *Turkistān Nāmih*. K.Kishāwarz. (Translator). Āgāh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Farahman, Y. 2008. *Darāmadī bar Tārīkhniḡārī Īslāmī dar Maghrib t Pāyāni* 7 A.H. *Journal of Islamic Science*, (11): 19-23. (**Journal**)

- Ibn 'Adhārī, A.M. 2013. Al-Bayān al-Maghrib fī Ikhtisār Akhbār al-Mulūk al-Maghrib wa al-Āndulus. B. 'A. Ma'rūf & M.B. 'Awād. (Editors). Dār al-Gharbī al-Islām, Tunisia. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn 'Athīr, 'I. A. 1989. Al-Kāmil fī al-Tārīkh. 1 Ed. Dār al-Ihyā' al-Turāth al-'Arabī, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- _____ 1971. Tārīkhī Kāmil; Tārīkhī Buzurgi Islām wa Īrān. A. Hālat, 'A. Hāshimī, 'A. Khalīlī. (Translators). 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn 'Imād Ḥanbalī, A.F. (n.d). Shadharāt al-Dhahab fī al-Akhbār min Dhahab. Dār al-Ihyā' al-Turāth al-'Arabī Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Khaldūn. 1984. Tārīkhī Ibn Khaldūn. 'A. Āyatī. (Translator). The Institute of Cultural Studies and Research, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Kutaybih, 'A.M. 1969. Al-Ma'ārif. Th. 'Akāshih. (Editor). Dār al-Ma'ārif, Egypt. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Qūtīh, A.M. 'U. 1999. Tārīkhī Fathī Āndulus. H.R. Bakhshtī. (Translator). Qudsi Razawī (Behnashr), Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Nadīm, M.I. 1987. Al-Fihrist. M. Tadjadud. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kāḍī Nu'mān. 1975. Kitāb Ifitāḥ al-Da'wah. F. al-Dashwārī. (Editor). 2nd Ed. Tunisian Distribution Company, Tunisia. (In Arabic) (**Book**)
- Kīrwānī, A. 1994. Tārīkhī Afrīkīyih wa Al-Maghrib. 1th Ed. Dr. M.Z. Muḥammad 'Azab. (Editor & Researcher). Dār al-Fariḥānī, Cairo. (In Arabic) (**Book**) .
- Markish, A.M. 'A. 'A. 1963. Al-Mu'adjab fī Talkhīshī Akhbār al-Maghrib. M.S. al-'Uryān. (Editor). Dār al-Ihyā' al-Turāth al-Islāmī, Cairo. (In Arabic) (**Book**)
- Mas'ūdī, 'A.H. 1995. Murūdju al-Dhahab wa Ma'ādin al-Djūhar. A. Pāyandih. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Olagüe, I. 1986. Haft Karn Farāz wa Nashībi Tamaduni Islāmī dar Ispāniyā. N. Muwafaqīyān. Iran Nahr, (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Rosental, F. 1987. Tārīkhī Tārīkhnigārī dar Īslām. Vol. 1&2. A. Āzād. (Translator). Qudsi Razawī (Behnashr), Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Sālārī Shādī, 'A. 2012. Ta'thīr Padhūrīyi Ibn Khaldūn az Ibn 'Athīr. Journal of Cultural History Studies, Iranian Society of History, 3(11). (**Journal**)
- Sālārī Shādī, 'A, Ş, Şafā'ī. 2010. Ta'thīr Padhūrīyi wa Naqdi Ibn Khaldūn az Mas'ūdī. Quarterly of the History of Iran, Shahid Beheshty University, 5(61): 73-100. (**Journal**)
- Şanhāj, A. 'A. 1971. Akhbār al-Mahdī wa Bidiyat al-Dūlah al-Muwaḥidīn. 'A. Mansūr. (Introduction). Dār al- Mansūr, Rabat. (In Arabic) (**Book**)
- Spuler, B. Tārīkhī Mughul dar Īrān. M. Mīrāftāb. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ṭabarī, M.Dj. 1989. Tārīkhī Ṭabarī. A. Pāyandih. (Translator). Asāfīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ (n.d). Tārīkh al-Ṭabarī. A. Ibrāhīm. (Editor). Dār al-Turāth al-'Arabī, Beirut. (In Arabic) (**Book**)

- ‘Umar Mūsā, ‘I. 2002. Dūlati Muwaḥidūn dar Gharbi Djahāni Islām. Ṣ. Khūrshā. (Translator). Research Institute of Hawzah and University, Qum. (In Persian) (**Book**)
- ‘Uwis, ‘A. 2010. ‘Ustūrih ‘Ahrāk Ṭāriḳ bayna Zīyād Lilsafan. Dār al-Kalimah, Cairo. (In Arabic) (**Book**)
- Ya‘Ḳūbī, A.A.Y. 1992. Tārīkhi Ya‘Ḳūbī. M.I. Āyatī. (Translator). ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2008. Al-Buldān. M.I. Āyatī. (Translator). ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

تحلیل تاریخ‌نگاری شاهزاده جهانگیر میرزا در تاریخ نو^۱

محمد رضا ناظری^۲

عباس سرافرازی^۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۶/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۶

چکیده

یکی از گروه‌های اجتماعی دوران قاجار که نقش مهمی در نگارش آثار تاریخی داشته‌اند، شاهزادگان قاجاری هستند. یکی از این شاهزادگان که با وجود نابینا شدن، اقدام به نگارش اثری تاریخی می‌نماید، جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه است. او کتابش را تاریخ نو می‌نامد. تاریخ نو نخستین اثر تاریخی است که در دوره‌ی ناصرالدین شاه نگاشته شد. در این پژوهش تلاش شده است تا با روش توصیفی - تحلیلی و نقد درونی و بیرونی این اثر به شناختی از بینش، روش، مخاطب و نگرش‌های حاکم بر این اثر دست یافت. آسیب‌های تاریخ معاصر نویسی، تأثیر پایگاه طبقاتی مؤلف، سیطره‌ی گفتمان جنگ‌های ایران و روسیه، غلبه واحد سیاسی، سبک نگارش ساده، غلبه وجه توصیفی بر وجه تحلیلی، از جمله ویژگی‌ها و نقاط ضعف و قوت این اثر تاریخی می‌باشند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، شاهزادگان قاجار، جهانگیر میرزا، تاریخ نو

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.9428.1039

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول). mrm1355@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی. ab.sarafrazi@ferdowsi.um.ac.ir

مقدمه

دوران قاجار بنا به دلایل متعددی از جمله آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های جدید، رویارویی با جهان غرب، پیشرفت‌های باستان‌شناختی، ورود صنعت چاپ، رشد جریان شرق‌شناسی، ترجمه کتب تاریخی اروپاییان و در پی آن نضج نخستین نمونه‌های تاریخ‌نگاری جدید، نقطه عطفی در سیر تاریخ‌نگاری ایران محسوب می‌شود. در این دوره شاهد نگارش تاریخ توسط افرادی با پایگاه‌های اجتماعی متفاوت هستیم. در یک بررسی انجام شده حدود ۵۲ درصد مورخان این دوره وابسته به دستگاه اداری، ۲۲ درصد از گروه اجتماعی علما،^۱ ۳ درصد مورخان نظامی یا نظامیان تاریخ‌نویس، ۱۶ درصد شاهزادگان قاجاری و ۷ درصد مورخان بدون وابستگی دولتی و دیوانی هستند (احمدزاده، ۱۳۹۱). اما با وجود نقش پررنگ شاهزادگان در تاریخ‌نگاری عصر قاجار و اهمیت شناخت سبک‌ها، پیش‌فرض‌ها و جهان‌بینی این گروه اجتماعی از مورخان، تاکنون تحقیقی مستقل و جامع که به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری آنان پردازد انجام نشده است. تعدادی از محققان نیز که به بررسی برخی از این منابع پرداخته‌اند، به جای توجه به مسائل تاریخ‌نگاری یا خود را به مسائل لغوی و ادبی مشغول داشته‌اند و یا این متون را در بافتی وسیع‌تر به منظور دستیابی به اطلاعات تاریخی کاویده‌اند و به مباحث وقایع‌نگاری توجه داشته‌اند. آن‌چنان‌که سیما سالور به تاریخ‌نویسی امامقلی میرزا و زهرا امیری به تاریخ‌نگاری اعتضادالسلطنه پرداخته‌اند.^۲ پژوهش ارزشمند عباس امانت در آثار جلال‌الدین میرزا نیز به بازیابی اندیشه‌های ملی‌گرایی وی در نامه خسروان محدود شده است.^۳ از محققانی که به جهانگیر میرزا و تاریخ نو پرداخته‌اند می‌توان به هما ناطق اشاره کرد. او در پژوهشی انتقادی که به تحلیل دوران محمدشاه پرداخته به نقد دیدگاه‌های جهانگیر میرزا در تاریخ نو و به‌ویژه قضاوت‌های وی درباره دولتمردان این دوره نیز اهتمام داشته است.^۴ زرین کوب به دلیل اطلاعات مفید تاریخ نو در باب جنگ‌های دوم ایران و روس، حوادث دوره محمدشاه و احوال شاهزادگان قاجار بسیار کوتاه به اهمیت آن اشاره کرده است (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۵۷).

۱. البته محور توجه آنها بیشتر تاریخ اسلام و پیامبران و در دوره قاجار بحث مشروعیت، جهاد و جهادیه‌هاست.
 ۲. سیما سالور. «تاریخ‌نویسی شاهزادگان قاجاری نمونه‌ای از نسب‌نامه ایل قاجار نمونه‌ای از تاریخ‌نویسی». *پیام بهارستان*. دوره دوم. سال دوم. شماره ۷. ۱۳۸۹، صص ۲۵۲-۲۳۱؛ زهرا امیری، «بررسی شیوه‌های تاریخ‌نگاری شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه». *تاریخ پژوهی*. شماره ۳۶ و ۳۷، ۱۳۸۷. صص ۱۸-۱
 ۳. عباس امانت. «پورخاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران: جلال‌الدین میرزا و نامه خسروان». *ایران‌نامه*، شماره ۶۵، ۱۳۷۷، صص ۵۴-۵
 ۴. هما ناطق. *ایران در راهبایی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴*. پاریس: خاوران. ۱۳۶۸

علاوه بر این، قیداری در اثر خویش که به تاریخ‌نویسی عصر قاجار اختصاص دارد، به صورت مؤجز به تاریخ‌نو پرداخته است. اما با توجه به گستردگی موضوع این اثر، که به بررسی تاریخ‌نویسی عصر قاجار از ابتدا تا انقلاب مشروطیت پرداخته، بررسی وی از تاریخ‌نو بسیار کوتاه و محدود به بیان برخی امتیازات محتوایی و روشی آن می‌باشد.^۱

یکی از گروه‌های اجتماعی دوره قاجار که نقش مهمی در نگارش آثار تاریخی این دوره داشته‌اند، شاهزادگان قاجاری هستند. یکی از این شاهزادگان که با وجود نابیناشدن، اقدام به نگارش اثری تاریخی می‌نماید، جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه است. او کتابش را تاریخ‌نو می‌نامد که به حساب حروف ابجد با سال نگارش کتاب (۱۲۶۷ق) برابر است. تاریخ‌نو نخستین اثر تاریخی است که در دوره ناصرالدین شاه نوشته می‌شود. با وجود اهمیت این کتاب در بررسی تحولات نیمه نخست حکومت قاجار به ویژه جنگ‌های ایران و روسیه و بحران‌های جانشینی این دوره و ضرورت شناخت سبک نگارش، بینش، پیش‌فرض و جهان‌بینی مؤلف آن، تاکنون تحقیقی مستقل و جامع در این باره صورت نگرفته است. در این پژوهش سعی می‌شود تا با روشی تحلیلی ضمن نقد درونی و بیرونی تاریخ‌نو به شناخت روش، بینش، مخاطب و سبک نگارش در این اثر پرداخته شود. زیرا از یک سو مطالب بسیار مهم این کتاب در خصوص جنگ‌های دوم ایران و روسیه، احوال حاجی میرزا آقاسی، محمد خان امیرنظام و شاهزادگان قاجاری و بدایت احوال میرزا تقی خان امیرکبیر و ظهور باب در هیچ منبع دیگری نیست، و یا دیگران نیز از تاریخ‌نو گرفته‌اند و از سوی دیگر هیچ تحقیق مستقلی که به انگیزه‌های این تاریخ‌نگاری همراه با پرسش‌های مربوط به بینش، روش، مخاطب و پیش‌فهم‌های نویسنده آن پردازد، صورت نگرفته است.

روش تحقیق حاضر مبتنی بر اصول غالب تحقیقات تاریخی است؛ چنان‌که جمع‌آوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و روش تحقیق توصیفی- تحلیلی می‌باشد. اگر پذیرفته شود که هر روایت تاریخی^۲ با یک فراروایت تاریخی^۳ همراه است و این فرا تاریخ^۴ در اسلوب و نحوه استنباط فکر تاریخی به شکلی ناخودآگاه حضور دارد و هیچ مورخی را از آن گریزی نیست (آبادیان، ۱۳۸۷: ۳-۱؛ احمدی، ۱۳۹۱: ۱۷۷-۱۳۹)، در این پژوهش، محقق می‌کوشد با استفاده از روش درونی

۱. عباس قدیمی قیداری. *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

2. Historical narration
3. Historical metanarration
4. Metahistory

همدلاانه، فرا تاریخ یا طرز تلقی و نگاه نویسنده را نسبت به موضوعات کشف و با پی‌بردن به نظرات مستترِ نویسنده در متن، عمق معنای آن و بیان اندیشه مورخ در کلیت آن را درک کند.

جهانگیر میرزا؛ تاریخ‌نویس نایینا

جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۲۵ق متولد شد^۱ (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۲۷۷؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۹۵). او درحالی که کمتر از بیست سال سن داشت در کنار پدرش عباس میرزا در جنگ‌های دوم ایران و روسیه (۱۲۴۱-۱۲۴۳ق) شرکت نمود. بزرگ‌ترین موفقیت جهانگیر میرزا در این جنگ‌ها، فتح ناحیه سالیان و سپس حفظ قلعه اردبیل در برابر سپاه روس بود که شرح آن در اغلب منابع این دوره و البته مشروح‌تر از همه در تاریخ نو آمده است (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۷۵-۷۸، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، همچنین ن. ک. به: خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۶۵۲/۲؛ محمود میرزا، ۱۳۸۹: ۲۵۸؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۷۹). با مرگ عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ق و انتخاب محمد میرزا به ولیعهدی، در ماجرای توطئه شاهزادگان علیه محمد میرزا و حبس تعدادی از آنها، جهانگیر میرزا نیز به همراه سه برادرش - خسرو میرزا، مصطفی‌قلی میرزا و احمد میرزا - که همه از یک مادر بودند به زندانیان قلعه اردبیل پیوست. قائم‌مقام در این زمان ناچار به مهار رقیبان متعدد محمد میرزا بود و در این راه فرزندان و نوادگان فتحعلی شاه را به دشمنی با خویش واداشت.^۲ به همین دلیل جهانگیر میرزا دلیل اصلی محبوس شدن خویش را تحریکات قائم‌مقام می‌داند (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۵). او حتی معتقد است که پس از بر تخت نشستن محمدشاه، قائم‌مقام، شاه را به قتل وی و برادرش خسرو میرزا ترغیب کرده تا اینکه سرانجام پادشاه، به ناییناساختن آنها اکتفا کرده است (همان: ۲۲۹-۲۳۰).

پس از گرفتاری و قتل قائم‌مقام در سال ۱۲۵۲ق، که جهانگیر میرزا شرح آن را در کتاب خویش آورده است (همان: ۲۴۰-۲۳۶)، محمد شاه با برادرانش بر سر مهر آمد و دستور داد تا از قلعه اردبیل به توپسرها رفته و در آنجا آزادانه زندگی کنند. او حتی برای آنان موجب و تیول نیز تعیین کرد. جهانگیر میرزا با وجود نایینابودن، پس از رهایی از زندان در قم به تحصیل علوم دینی، عربی و ادبی پرداخت تا آن‌که در سال ۱۲۶۶ق از سوی برادرزاده‌اش ناصرالدین شاه به حکومت خوی منصوب شد. در همین زمان او کتاب طرائف‌الظرائف را که مجموعه‌ای از حکایات و اخبار

۱. دو برادر بزرگ‌تر او محمد میرزا شاه آینده و بهرام میرزا نام داشتند.

۲. در مورد دلایل دشمنی جهانگیر میرزا و دیگر شاهزادگان قاجار با قائم‌مقام ن. ک. به: ناظق، پیشین، صص ۱۷-۱۴.

و امثال می‌باشد تألیف نمود.^۱ او یک سال بعد (۱۲۶۷ق) تاریخ نو را نگاشت (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۲۸۴) و سپس در سال ۱۲۶۸ق به ترجمه کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد قزوینی (۶۸۲-۶۰۵ق) پرداخت (قزوینی، ۱۳۷۳: پیشگفتار مصحح). از دیگر آثار جهانگیر میرزا می‌توان به کتابی کم‌حجم در عروض و قافیه و کتابی اخلاقی- تعلیمی به نام پندنامه اشاره کرد. جهانگیر میرزا در سال ۱۲۶۹ق از شاه اجازه گرفت تا به سفر حج برود، ولی در میانه راه بیمار شد و در رمضان همان سال در تبریز درگذشت (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۵۵؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۲۵/۱؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۱۱/۳). از وی دو پسر به یادگار ماند که هر دو از شاهزادگان متبحر در علوم مختلف به‌ویژه زبان‌های اروپایی بودند (حبیب‌آبادی، ۱۳۶۴: ۱۴۷/۱).

درباره شیوه حکمرانی و شخصیت جهانگیر میرزا نظرات متفاوتی در منابع آمده است. عضدالدوله حکومت او در شهرهای آذربایجان را آن‌چنان عادلانه می‌داند که همواره اهالی آن شهرها برای او طلب مغفرت می‌نمایند (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۱۶۱). خاوری شیرازی نیز با همین دیدگاه از حسن رفتار وی با مردم و حتی از برداشتن آذوقه برای مساکین و فقرا توسط وی سخن رانده است. «نواب جهانگیر میرزا ... از قراری که مشهور است، فقرا و مساکین غریب و بومی را بسیار رعایت می‌کرد و شب‌ها به دوش خویش آذوقه به منزل ایشان می‌برده است» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۰۶۳/۲). اما روایت تاریخ نو از حضور حاج محمدحسن اردبیلی در اردوی عباس میرزا برای شکایت از رفتار و عملکرد جهانگیر میرزا و برخورد سخت این شاهزاده با وی، چندان با نظرات عضدالدوله و خاوری شیرازی انطباق ندارد (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۳۹). از سوی دیگر جیمز فریزر انگلیسی شرحی از قیام ساکنان دهی از توابع سلماس دارد که می‌تواند نمودار کیفیت و روش حکومتی جهانگیر میرزا باشد. بنابر روایت فریزر پس از آنکه مردم این ده از پرداخت مالیات سرباز زده و مأموران را از ده بیرون می‌کنند، جهانگیر میرزا دستور می‌دهد تا خانه‌های آنان ویران و تمام مردم را به نزد او ببرند. سپس دستور می‌دهد تا مردها را سربزند و زنان و کودکان را به عنوان کنیز و غلام به دست سربازان بسپارند (فریزر، ۱۳۶۴: ۵۳). بنابر آنچه خود جهانگیر میرزا از برخورد ناعادلانه‌اش با حاج محمدحسن اردبیلی روایت نموده و همچنین روایت فریزر از برخورد ظالمانه وی با رعایایش- که نسبت به دیگر رايوان به دلیل عدم وابستگی به دستگاه حکومت، انتشار اثرش در خارج از قلمرو قاجاریه و رویکرد انتقادی نویسنده، به واقعیت نزدیک‌تر می‌نماید- می‌بایست جهانگیر میرزا را نیز در عداد همان شاهزادگان مستبدی دید که در یک نظام استبدادی،

۱. ن.ک به: زهرا قزلسفلی، مقدمه تصحیح و شرح و تعلیقات به نسخه خطی طرائف‌الظرائف جهانگیر میرزا قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم و تحقیقات، ۱۳۸۹.

خود را مالک جان، مال و ناموس رعیت می‌دیدند و برای سلطه بر رعایای خویش از هیچ اقدامی فرو گذاری نمی‌کردند.

محتوا و نسخه‌های تاریخ نو

تاریخ نو مشتمل بر رویدادهای ۲۶ سال و اندی از سلطنت قاجاریه است. ده سال آخر سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۴۰-۱۲۵۰ق) تمام چهارده سال سلطنت محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق) و دو سال و اندی- ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۷ق- از سلطنت ناصرالدین شاه، دورانی است که نویسنده با رویکردی گزینشی، هر واقعه‌ای را که به‌زعم او مهم بوده شرح داده است. از این وقایع می‌توان به جنگ‌های ایران و روسیه، قتل گریبایدوف، درگیری‌های سرحدی میان ایران و عثمانی، جنگ‌های عباس میرزا در خراسان و هرات، تحولات مربوط به جانشینی محمدشاه، درگیری‌های متعدد شاهزادگان در نواحی مختلف ایران، موضوع باب و وقایع جانشینی ناصرالدین شاه را ذکر کرد. از نظر حجم، دو سوم وقایع به دوره فتحعلی شاه اختصاص دارد. همچنین حدود یک سوم کتاب به موضوع جنگ‌های دوم ایران و روس اختصاص یافته است که به دلیل حضور نویسنده در این جنگ‌ها و شرح مبسوط وی از بسیاری از رخدادها، قابل توجه است.

همچنین این اثر اطلاعات مفیدی از احوال شاهزادگان قاجار و درگیری و اختلافات میان آنان دارد که در آثار دیگر وجود ندارد. قاعده جانشینی در دولت قاجار، که در راستای تثبیت سلطنت در طایفه قوئلو به عنوان طایفه مؤسس دولت قاجار طراحی شده بود؛ اختلاف و ستیز بین شاهزادگان، گروه‌بندی درباریان، دیوان‌سالاران و نظامیان و همچنین دخالت‌های آشکار روس و انگلیس را در پی داشت. به گونه‌ای که در مقاطعی باعث تشدید بحران جانشینی و حتی جنگ داخلی می‌گردید. در تاریخ نو مشروح اختلافات و ستیزهای میان شاهزادگان قاجار پس از مرگ فتحعلی شاه و محمدشاه به طور مفصل آمده است که بازتاب‌دهنده بحران‌های جانشینی در دوره نخست سلطنت قاجاریه است^۱ (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۹۳-۱۹۵، ۲۲۱-۲۲۴، ۲۳۰-۲۳۶، ۳۱۵-۳۲۴).

تاریخ نو به واسطه نام نویسنده به «تاریخ جهانگیری» نیز شهرت دارد. این اثر علاوه بر این، به واسطه آغاز وقایع از سال ۱۲۴۰ق یعنی ادامه کتاب *مآثرالسلطانیه عبدالرزاق مفتون دنبلی* و همچنین به دلیل اشاره خود جهانگیر میرزا به این موضوع (همان: ۱) به ذیل کتاب *مآثرالسلطانیه* نیز

۱. برای دیدن یک متن تحلیلی در این مورد ن. ک به: عباس قدیمی قیداری. «بحران جانشینی در دولت قاجار از

تأسیس تا محمدشاه». *پژوهش‌های تاریخی*. دوره جدید. شماره ۵. ۱۳۸۹. صص ۱۰۶-۸۷.

مشهور است. اما تاریخ نو هر چند از جهاتی به مآثرالسلطانیه شباهت دارد، ولی از نظر سبک نگارش، بسط و تفصیل وقایع و کم‌توجهی به سیاست‌های روسیه و انگلیس با مآثرالسلطانیه، تفاوت‌های جدی دارد.

سه نسخه خطی از کتاب تاریخ نو در کتابخانه مجلس و یک نسخه در کتابخانه ملک نگهداری می‌شود. نسخه کتابخانه ملک به شماره ثبت ۳۷۴۱ و تاریخ کتابت ۱۲۶۹ می‌باشد. نسخه‌های کتابخانه مجلس به شماره‌های ۷۷۰، ۹۳۵۸ و ۲۳۸ ثبت شده است. نسخه شماره ۷۷۰ به دستور فرهاد میرزا معتمدالدوله با تاریخ کتابت ۱۳۰۵ ق و خط نستعلیق خوش می‌باشد و زمان کتابت نسخه شماره ۲۳۸ سال ۱۳۱۰ ق می‌باشد که در پایان متن بدان اشاره شده است. نسخه شماره ۹۳۵۸ مجلس، کهن‌ترین نسخه این اثر است که گویا در همان سال نگارش کتاب- ۱۲۶۷ ق- کتابت شده است. در پایان این نسخه چهار صفحه مطلب در موضوع علی محمد باب افزوده شده است که در دیگر نسخه‌ها وجود ندارد. این نسخه همچنین حاوی توضیحات مکرر نادر میرزا قاجار (۱۳۰۳-۱۲۴۲) در حاشیه متن است و کامل‌ترین نسخه به‌جامانده از این اثر می‌باشد. تاریخ نو برای نخستین بار در سال ۱۳۲۷ ش به اهتمام عباس اقبال در تهران چاپ گردیده است.

شیوه و سبک نگارش تاریخ نو

شیوه و سبک نگارش متون تاریخی، ویژگی‌های ادبی و به‌طور کلی ادبیات حاکم بر آنها از مهم‌ترین مباحث قابل تأمل در نقد و بررسی این آثار است. بخش اعظم منابع تاریخ‌نگاری تا دوره قاجار سبک نگارش بلاغی و متکلف دارند. در این منابع شیوه نگارش تا آنجا اهمیت می‌یابد که در بیشتر مواقع، حقیقت فدای لفظ می‌شود. اما این سبک نگارش از همان نیمه نخست دوره قاجار، تحت تأثیر عوامل مختلف و به‌ویژه آن‌چه از سوی اهل ادبیات «نهضت بازگشت ادبی» نام‌گذاری شده است رو به دگرگونی نهاد. این حرکت ادبی در رهایی نظم و نثر فارسی از جمله متون تاریخی از قیدوبند سخن‌پردازی‌های مصنوع تأثیر مهمی داشت. تحت تأثیر چنین فضایی، خاوری شیرازی در مقدمه تاریخ ذوالقرنین هدف از وقایع‌نگاری را اطلاع‌خاصه و عامه از اوضاع مملکت می‌داند و تأکید دارد که «...تاریخ دولت باید مختصر و با سلامت و پرمنفعت باشد نه مطول و پر بلاغت و بی‌خاصیت» (۱۳۸۰: ۷/۱).

اگرچه بیان غیرمستقیم و مبهم یکی از ویژگی‌های مهم ارتباط کلامی و سبک نوشتاری درباریان و محیط درباری بود و انتقادات آشکار به‌ویژه در نوشتن تاریخ معاصر، موجب آزرده‌گی

مخدومان و یا برانگیخته شدن دشمنان می‌شد، با این وجود تاریخ نو دارای سبکی ساده و روان و گاه نزدیک به سبک عامیانه است. در واقع نثر تاریخ نو بیش از آن که به نثر کتب تاریخی این دوران نزدیک باشد به سبک نگارش خاطره‌نویسی نزدیک است. سبکی که اقتضای آن نثری روایی است و سادگی و صمیمیت آن برای ارتباط نزدیک‌تر با مخاطب ضروری می‌باشد. اما از سوی دیگر به کارگیری فراوان واژگان و ترکیبات عربی تحت تأثیر تحصیلات حوزوی جهانگیر میرزا، استفاده از افعال ناقص در سراسر متن و کاربرد ساختار جملات غیرمتداول در عصر حاضر، نثر تاریخ نو را برای مخاطب امروزی کمی دشوار نموده است.

یکی از ابزار جهانگیر میرزا برای پیش‌بردن سیر وقایع در تاریخ نو به کارگیری «حکایت» است (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۶، ۲۲، ۵۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۹۳، ۳۲۷). البته حکایات مورد استفاده در تاریخ نو در ارتباط با متن و اغلب مکمل روایت آن است. نویسنده در متن خود حدود ده حکایت از شخصیت‌های و وقایع معاصر ذکر می‌کند و اهداف خود را از ذکر این حکایات جلوگیری از کسالت خواننده، و افزایش تجربه و استبصار وی ذکر می‌کند (همان: ۱۶). چنان که در ذکر حکایت شاهزاده شیخ‌الملوک می‌نویسد: «... در این موقع رفع ملالتی حاصل می‌نمایم، اگرچه دخل بسیاق تاریخ نداشت و لیکن برای رفع ملال حکایتی از ساده‌لوحی شاهزاده بی‌اختیار به تحریر آمد» (همان: ۵۳). اما واقعیت این است که در غالب موارد، این حکایات که گاه سخت افشاکننده است و جهانگیر میرزا بی‌پروا به ذکر آنها می‌پردازد، در راستای تأیید روایت نویسنده به کار برده شده و بر وثاقت متن او افزوده است.

جهانگیر میرزا توانایی بالایی در توصیف پدیده‌های طبیعی، اماکن و وقایع تاریخی دارد؛ مؤلفه‌ای که در کمتر اثر تاریخی این دوره مشاهده می‌شود. او چنان به توصیف پدیده‌های انسانی، طبیعی و تاریخی می‌پردازد که مخاطب می‌تواند این پدیده‌ها و وقایع را در ذهن خویش تصویرسازی نماید. شاید این توانایی با نابینا بودن نویسنده در زمان نگارش تاریخ نو بی‌ارتباط نباشد. برای نمونه می‌توان به شرح مبسوط و دقیق وی از قلعه شوشی، گزارش مشروح صحنه‌های جنگ گنجه و یا شرح نبرد سالیان اشاره نمود (همان: ۲۴-۲۵ توصیف قلعه شوشی، ۴۵-۵۰ شرح جنگ گنجه، ۷۸-۷۵ شرح نبرد سالیان، ۷۴-۷۵ توصیف رودخانه گُر).

یکی از ویژگی‌های نگارشی تاریخ نو همچون غالب متون گذشته، به کارگیری شعر و تلفیق نظم و نثر است. جهانگیر میرزا نیز در تاریخ نو برای تلطیف متن و تحکیم نظرات خویش از اشعار شعرا استفاده کرده است. اما میزان استفاده وی از شعر محدود است و در استفاده از آن افراط ننموده است. به گونه‌ای که در تمام متن به مناسبت‌های مختلف حدود سی بیت از شعرای گوناگون

آورده که غالب آنها سروده ابوسعید ابوالخیر، حافظ و سعدی می‌باشد و مضامین تربیتی دارد(همان: ۵۴، ۵۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۶).

در هر اثر مکتوب، حفظ انسجام و پیوستگی متن و ممانعت از پراکندگی مطالب از مهم‌ترین اهداف نویسنده می‌باشد. تاریخ‌نو از نظر سیر روایت از انسجام و پیوستگی مناسبی برخوردار است. بدین معنا که از نظر کلیت، یک کل معنادار است و نه صرفاً ذکر وقایع پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر. مؤلف هر گاه به ضرورت روایتی را قطع کرده و به سراغ روایتی دیگر می‌رود، در جایی مناسب آن روایت را ادامه داده و به پایان می‌رساند.^۱

از متن تاریخ‌نو چنین برمی‌آید که جهانگیر میرزا با تاریخ ایران آشنایی نسبتاً خوبی داشته است. اطلاع وی از روند جنگ‌های اول ایران و روسیه و از سوی دیگر آشنایی وی با تاریخ افشاریه، این نظر را تحکیم می‌بخشد. وی در صفحاتی از تاریخ‌نو به ذکر واقعه ناپیناشدن رضاقلی میرزا توسط نادرشاه و گرفتاری او به مالخولیا و سرانجام قتل وی و از میان رفتن دولت افشاریه می‌پردازد(همان: ۱۴۹-۱۵۰). همچنین جهانگیر میرزا در توضیح ترجیح محمد میرزا نوه فتحعلی شاه بر پسران شاه، نمونه‌های مشابهی از تاریخ می‌آورد. او به درستی به اقدام امیر تیمور گورکانی و شاه عباس اول صفوی که نوه‌های خویش را بر پسران خود ترجیح دادند اشاره می‌کند(همان: ۲۰۸-۲۰۹). اما جهانگیر میرزا در سراسر کتاب به هیچ منبعی جز مسموعات و مشهورات خود اشاره نمی‌کند. هر چند فاصله زمانی برخی وقایع که به تفصیل ذکر می‌کند، همچون جنگ‌های ایران و روسیه با زمان نگارش کتاب حدود ۲۵ سال می‌باشد و ذکر مشروح و دقیق حوادث این جنگ‌ها فقط با تکیه بر حافظه، بسیار بعید به نظر می‌رسد. البته برخی اشارات نویسنده نشان می‌دهد که به آثار پیشین دسترسی داشته است. چنان‌که در دو مورد به کتاب مآثر سلطانیه دنبلی اشاره دارد(همان: ۳۹، ۱۴۵). همچنین وی در مورد سفر شاهزاده خسرو میرزا به دربار روسیه نیز به سفرنامه یکی از همراهان وی(مصطفی افشار) اشاره می‌کند(همان: ۱۲۸-۱۲۹). به نظر می‌رسد نویسنده به منابع این دوره دسترسی داشته است اما از ذکر آنها در اثر خویش خودداری نموده است. موقعیت نویسنده به عنوان شاهزاده قاجاری نیز این نظر را تقویت می‌کند.

۱. برای نمونه ن. ک. به: جهانگیر میرزا. تاریخ (شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ اقمری). به اهتمام عباس اقبال. تهران. کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء. ۱۳۲۷. ص ۴۴ ادامه‌ی حوادث اردوی عباس میرزا در جنگ گنجه و ص ۶۳ ذکر وقایع سپاه پاسکویچ بعد از جنگ گنجه پس از بیان حدود ۱۳ صفحه مطالب دیگر.

جهانگیر میرزا و آسیب‌های تاریخ معاصر نویسی

نوشتن تاریخ معاصر مشکلات مختلفی را در زمینه وثاقت متن پیش رو دارد. منشأ اعتبار چنین روایتی در نهایت خود مؤلف است. نویسنده چون شاهد و شریک بسیاری از رویدادهایی است که ثبت می‌کند، خود را حائز این حق می‌داند که تعیین کند، کدام واقعه حذف شود، کدام واقعه مورد تأکید قرار گیرد و یا به کدام حادثه به اختصار پرداخته شود. این مسئله به‌خوبی در کتاب تاریخ نو مشهود است. نویسنده که در بسیاری از وقایع این دوره دخیل بوده، اغلب منشأ روایات خود را مسموعات و مشهودات خویش عنوان کرده است؛ از برخی وقایع به‌سرعت گذشته و به برخی وقایع به‌ویژه آنجا که ناظر به اقدامات خودش بوده به‌طور مشروح و مبسوط پرداخته و از ذکر بسیاری از وقایع نیز خودداری نموده است.

آسیب تاریخ‌نگاری معاصر در نظرات و قضاوت‌های جهانگیر میرزا نسبت به دولتمردان این دوره به‌خوبی مشهود است. قرابت خانوادگی با عاملان و فاعلان سیاسی این دوره نیز بر متن او اثر گذاشته است. چنان‌که نگاه وی به پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه کاملاً مثبت است و حتی یک گزارش منفی نیز از او وجود ندارد. در این کتاب عباس میرزا قهرمانی است که غبار هیچ اشتباه و سهوی بر چهره وی نمی‌نشیند. او قهرمانی است که پیروزمایش را مدیون دلآوری و شهامت خویش است و شکست‌هایش نتیجه اهمال و خیانت دیگران می‌باشد.^۱ چنان‌که جهانگیر میرزا برخلاف بسیاری از منابع، تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا پدرش را کاملاً مخالف آغاز جنگ دوم ایران و روس نشان دهد. او دلیل این مخالفت را آگاهی عباس میرزا از قدرت و کثرت لشکر روسیه و پیروزی آن کشور بر ناپلئون می‌داند (همان: ۷). وی معتقد است که عباس میرزا حتی پس از تلاش‌های علما و نوشتن رساله‌های جهاد، همچنان با آغاز جنگ مخالف بود و «به‌هیچ‌وجه صلاح در این جنگ نمی‌دید و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی‌نمود» (همان: ۱۵). بنابراین جهانگیر میرزا ورود پدرش به جنگ دوم با روسیه را از سر ناچاری و به اجبار می‌داند. این در حالی است که بسیاری از محققان بر دخالت عباس میرزا در آغاز جنگ تأکید دارند و یکی از دلایل آغاز جنگ را ترمیم شهرت خدشه‌دارشده عباس میرزا در جنگ‌های دور اول می‌دانند (پیتر آوری و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۱۳). چنان‌که حامد الگار نیز به تمایل عباس میرزا به آغاز جنگ با روسیه اشاره کرده و معتقد است با اینکه عباس میرزا در پی یافتن راه‌حلی برای رفع اختلافات مرزی بود «در عین حال اندیشه تجدید جنگ با روسیه را در تاریخی دیگر و با بهانه‌ای دیگر پیوسته در سر می‌پرورانید...» (۱۳۶۹: ۱۴۲).

جهانگیر میرزا به دفعات از توطئه‌های درباریان علیه عباس میرزا سخن می‌گوید و از نقشه‌های بدخواهان وی در دربار فتحعلی شاه، که برای بدگمان کردن شاه نسبت به نایب‌السلطنه از هیچ کاری فروگذاری نمی‌کنند (همان: ۶۷-۷۱-۹۵-۹۷-۹۸-۱۰۲-۱۷۷). جهانگیر میرزا برای نشان دادن چهره‌ای نیک و عادل از پدرش، حتی از ذکر تقصیر خویش نیز رویگردان نیست، چنان‌که داستان شکایت یکی از شاکیان خویش نزد عباس میرزا و تبعات آن را چنین روایت می‌کند:

حاجی محمدحسن اردبیلی نیز از این دعاگوی دولت شاهی برای شکایت بار دو آمد و قبل از رسیدن خدمت نایب‌السلطنه، این دعاگوی دولت شاهی او را با یک نفر آدمش گرفته با ده بیست نفر از کارکنان خود، او را به قلعه اردبیل روانه می‌نمود که آدم او از دست مستحفظین خلاص شده در اردوی بنای غوغا گذاشته... نایب‌السلطنه... مستحضر شده حقیقت را معروض داشتند. نایب‌السلطنه محصل بر سر این دعاگو گماشته حاجی محمدحسن را حکماً خواستند... نوازش فرمودند، این چند کلمه برای اظهار عدالت نایب‌السلطنه مرحوم نوشته شد (همان: ۱۳۹).

جهانگیر میرزا در راستای همان قهرمان‌پردازی از پدرش، در ذکر ماجرای قتل گریبایدوف و چاره‌اندیشی برای اعزام خسرو میرزا به دربار روسیه جهت عذرخواهی، این راه‌حل را «به الهام ملهمان غیبی» به عباس میرزا نسبت می‌دهد (همان: ۱۲۴).

با توجه به اقدامات قائم‌مقام در مهار و سرکوب شورش‌های شاهزادگان قاجاری که جملگی مدعی پادشاهی بودند و تثبیت قدرت محمد شاه، دشمنی آنان با وی دور از انتظار نیست.^۱ در این میان دیدگاه جهانگیر میرزا به این وزیر نیز، از آن‌جا که او را عامل اصلی نابینا شدن خود و بردارش خسرو میرزا می‌داند، بسیار منفی و کینه‌توزانه است. بنابراین در تمام کتاب به مناسبت‌های مختلف نیش و کنایه و طعنه‌های او نسبت به قائم‌مقام دیده می‌شود. از دیدگاه جهانگیر میرزا، قائم‌مقام فردی خائن و توطئه‌گر است که از هر راهی ولو دسیسه‌چینی برای از میان بردن رقبای خویش استفاده می‌کند و سرانجام نیز به واسطه همین خیانت‌ها به قتل می‌رسد: «چو بدکردی مباش ایمن ز آفات / که واجب شد طبیعت را مکافات» (همان: ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۴۲، ۱۳۱، ۱۴، ۱۳، ۲۴۰، ۲۳۷، ۲۲۵، ۲۱۴، ۲۰۰، ۱۹۸). البته این ارزیابی منفی در دیگر آثار این دوره که پس از قتل قائم‌مقام نوشته شده‌اند نیز وجود دارد. چنان‌که شاهزاده اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ همین قضاوت منفی را نسبت به قائم‌مقام دارد (۱۳۷۰: ۴۳۸-۴۳۷). اما شاهزاده محمود میرزا که پیش از برکناری و قتل قائم‌مقام کتاب خود را نگاشته، نگاه مثبتی به او دارد چنان‌که او را «وزیر بوذرجمهر نشان»

۱. در مورد دلایل دشمنی جهانگیر میرزا و دیگر شاهزادگان قاجار با قائم‌مقام ن. ک. به: ناطق. پیشین. صص ۱۷-۱۴

می‌نامد (۱۳۸۹: ۳۱۱)؛ گزاره‌هایی که از آسیب‌های تاریخ معاصر نویسی و تأثیر شرایط زمانی و موقعیت سیاسی شخصیت‌ها در ارزیابی‌های این شاهزادگان تاریخ نویس حکایت دارد.

جالب آنکه نظرات جهانگیر میرزا در مورد برادرش محمدشاه، با وجود آن که دستور نابینا ساختن او را صادر کرده است، برخلاف نگاه وی به قائم‌مقام کاملاً مثبت و جانبدارانه است. او در صفحات زیادی از کتاب شرح جنگ‌ها و اقدامات محمدشاه را آورده است. پیروزی‌های او را نتیجه شهامت و جلالت و شکست‌هایش را به بی‌نظامی سپاه، عوامل طبیعی و خیانت افراد نسبت می‌دهد (همان: ۲۱، ۴۱-۴۴، ۴۵، ۴۹-۴۸، ۶۲، ۶۷، ۷۳، ۹۴، ۹۵، ۱۸۱، ۱۸۲). برای نمونه هنگامی که محمد میرزا در حوالی گنجه از سپاه مددوف روسی شکست خورده و فرار می‌کند، جهانگیر میرزا از کاربرد لفظ فرار اجتناب کرده و به انحاء مختلف سعی در توجیه این اقدام دارد، در حالی که اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ به صراحت می‌نویسد: «خسرو نیک‌پی [محمد میرزا] نیز به مضمون الفرار مالایطاق کوهی را سقناق کرده روی به دیار فرار آورد» (۱۳۷۰: ۳۷۴). جالب‌تر آن که در ماجرای نابینا ساختن شاهزادگان قاجار، که یکی از قربانیان نویسنده تاریخ نو بود، جهانگیر میرزا تلاش می‌کند تا محمد شاه را از این اقدام مبراً کند. بنابراین در تمام متن، قائم‌مقام مقصر این حادثه قلمداد می‌شود، چنان‌که جهانگیر میرزا در همین رابطه به صراحت می‌نویسد: «دامن پاک پادشاه مرحوم که وجودشان خیر محض و محض خیر بود از این جوهر اعمال که شرعاً منهی عنه و باعث قطع صله ارحام است پاک و مبرراً بوده ... و سال‌ها از مراحم پادشاهی راحت‌ها دیده و انشاءالله خواهم دید» (۱۳۲۷: ۱۹۲). جهانگیر میرزا حتی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت محمد شاه، نمونه‌هایی تاریخی همچون تیمورلنگ و شاه عباس اول را شاهد می‌آورد، که پادشاهان گذشته در انتخاب جانشین، نوه خویش را بر پسران خود ترجیح داده‌اند (همان: ۲۰۸). او محمد شاه را «ولی نعمت کل و پادشاه ایران و برکشیده خداوند جهان» می‌نامد (همان: ۳۱۱) که «در میان جمیع پادشاهان اسلام، با این همت و سخا و جود و عطا نبوده و نخواهد بود» (همان: ۳۱۳).

برای فهم دلایل این دیدگاه جهانگیر میرزا به آمر نابینایی‌اش، باید بدانیم که از یک سو مؤلف از نظر مالی کاملاً وابسته به مراحم پادشاه است، چنان‌که پیش از این اشاره شد محمدشاه پس از قتل قائم‌مقام، لوازم زندگی و رفاه وی را در تویسرکان فراهم ساخته بود و از سوی دیگر، کتاب را در ابتدای پادشاهی ناصرالدین شاه، پسر محمدشاه و جهت تقدیم به او می‌نگارد. چنان‌که به همین دلیل نگاه وی به ناصرالدین شاه نیز تا حدودی همراه با تملق است، چنان‌که در شرح انتخاب او در کودکی به ولایتعهدی می‌نویسد: «در آن وقت در سن چهارسالگی آثار جلالت و فخامت از ناحیه همایونش پیدا بود. بالای سرش ز هوشمندی می‌تافت ستاره بلندی» (همان: ۲۴۸).

جهانگیر میرزا همچنان که تلاش نموده تا محمدشاه را از گناه کور ساختن شاهزادگان تبرئه نماید، بسیار کوشیده تا خود را نیز از اتهام توطئه علیه محمدشاه مبرا سازد. او در جای جای کتاب، از اختلاف‌افکنی مفسدان و حاسدان و به‌ویژه دسیسه‌های قائم‌مقام و از خدمات خود به محمد شاه در طول جنگ‌های ایران و روسیه و پس از آن، به تفصیل سخن می‌گوید و خود و برادرش خسرو میرزا را از هرگونه توطئه علیه محمدشاه مبرا می‌داند. این در حالی است که اغلب منابع به توطئه او و برادرانش به‌ویژه خسرو میرزا اشاره دارند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/۵۱۴؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲/۹۰۵). بهترین موضعی که اثرات نامطلوب نگارش تاریخ معاصر توسط جهانگیر میرزا را در قضاوت نسبت به شخصیت‌های تاریخی می‌توان دید، نظرات او نسبت به امیر کبیر می‌باشد. از آنجا که در زمان نگارش کتاب، امیر کبیر صدراعظم قاجاریه است و با اقتدار تمام مشغول اداره مملکت؛ جهانگیر میرزا نگاهی جانبدارانه و ارزیابی مثبتی از عملکرد او دارد. هرچند در این نگاه مثبت حق با اوست، اما یک سال بعد پس از برکناری و قتل امیر کبیر تغییر نگاه جهانگیر میرزا در لابه‌لای متن ترجمه کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد قزوینی، خواندنی است. آنجا که در معرفی امیر کبیر و سرانجام او چنین می‌نویسد:

دیگر، میرزا تقی خان ولد کربلایی قربان... پس از وفات پادشاه مرحوم در خدمت شهریار جهان و مایه امن و امان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه به عراق آمد و به منصب و وزارت اعظم از دولت علیه، مفتخر آمد و قدر این نعمت نشناخته و اعتبار از کار میرزا ابوالقاسم نگرفته و بنای طغیان و عصیان گذاشت. حضرت شهریار جهان، حلم و حوصله از امر او می‌فرمودند که شاید متنبه شود. و خان مشارالیه اصلاً از مرکب غرور پیاده نشده در هیجدهم محرم سنه هزار و دویست و شصت و هشت هجری در ارگ دارالخلافة طهران به عمل‌ها و نیت‌های بد خود گرفتار آمده و مامور به توقف در قریه فین کاشان گردید و پس از دو سه ماه که در آنجا ماند در گذشت (!) فاعتبروا یا اولوالابصار» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۰۱).

بدین ترتیب، جهانگیر میرزا نیز همچون دیگر مورخان درباری این دوران، دلیل برکناری امیر کبیر را طغیان، عصیان و نخوت او می‌داند و مرگ او را نیز نه به فرمان شاه، که مرگی معمول نشان داده و از آن به سرعت می‌گذرد.^۱ با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد حق با عباس اقبال است که معتقد بود مورخ نباید در مورد افراد هم‌عصر خود قضاوت کند:

۱. در مورد مرگ امیر کبیر همچنین ن. ک. به: اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ یا تاریخ صدور قاجار: شرح حال یازده

نفر از صدراعظم‌های پادشاهان قاجار، تصحیح محمد مشیری. تهران: روزبهان. ۱۳۵۷. صص ۱۹۸-۱۹۶.

معاصرین خواه ناخواه به دلیل قرابت خانوادگی یا ملاحظات منفعتی یا علل دیگر نمی‌توانند نسبت مردم زمان خود از اغراض و مناقشات و دوستی و دشمنی‌ها و تبعیت از هوای نفس‌عاری و خالی باشند؛ بنابراین هرچه بنویسند با وجود هزار قسَمی که در باب بی‌طرفی و بی‌غرضی خود می‌خورند باز هم غالباً فرسخ‌ها از حقیقت دور است (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۶: ۷).

با وجود آنچه آمد، تاریخ‌نو از نقد و انتقاد از حکام و شاهزادگان قاجاری خالی نیست. چنان‌که جهانگیر میرزا بارها از اهمال، خیانت‌ها، اشتباهات و جاه‌طلبی شاهزادگان و دولتمردان قاجاریه پرده برمی‌دارد (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۳۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۶۵، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۱۰۶) و در این زمینه نسبت به دیگر مورخان قاجاری کمی صادق‌تر است. بدون شک جایگاه جهانگیر میرزا در مقام یک شاهزاده، در بیان بدون ملاحظه برخی مسائل بی‌تأثیر نبوده است. به همین دلیل یکی از نقاط قوت تاریخ‌نو اطلاعات دست‌اولی است که در باب احوال شاهزادگان قاجار و به‌ویژه خصومت و درگیری‌های میان آنان به دست می‌دهد (همان: ۱۳۲-۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۰، ۳۲۴-۱۴۰-۳۱۵). شاهزاده‌بودن نویسنده در این موضوع به او کمک کرده است تا هم اطلاعات دست‌اولی در اختیار داشته باشد و هم با ملاحظه کمتری به ذکر برخی وقایع بپردازد. تا جایی که دیگر شاهزاده قاجار، امامقلی میرزا در اثر خویش تاریخ طلوع قاجاریه، او را متهم به تهمت‌زدن به شاهزادگان کرده و در انتقاد از او می‌نویسد:

نواب جهانگیر میرزا در تاریخی که خودشان زحمت کشیده... نسبت لشکرکشی و خیانت و نکث عهد به مرحوم محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه، نسبت‌های از روی تهنّت به مرحوم شیخ علی میرزا و حشمت‌الدوله و سایر داده‌اند... (امامقلی میرزا، بی تا: ۳۷۹).

روسیه و انگلیس در ایران؛ سکوت تاریخ نو

با توجه به نقش روزافزون دول دیگر به‌ویژه روسیه و انگلیس در سیاست داخلی و خارجی ایران در دوره قاجار، نوع نگاه و رویکرد تاریخ‌نویسان این عصر به این دولت‌ها و سیاست‌های آنها از جمله موضوعات قابل تأمل می‌باشد. تنها دولت‌های خارجی که در تاریخ‌نو به آنها اشاره شده است، روسیه، انگلیس و عثمانی هستند. در این میان به دلیل حضور مؤلف در جنگ‌های دوم ایران و روسیه، بیشترین مباحث مربوط به روسیه است. جهانگیر میرزا در برخی مطالب نشان می‌دهد که از تحولات سیاسی - نظامی روسیه آگاهی دارد. چنان‌که به شکست خوردن ناپلئون از روسیه، اختلاف بر سر جانشینی الکساندر، تحركات نظامی روس‌ها، تغییرات فرماندهان سپاه روسیه و درگیری‌های روسیه با عثمانی به اختصار پرداخته است (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۷، ۱۲، ۴۰، ۹۷). اما

نکته جالب در بررسی آرای وی نسبت به روس‌ها این است که اولاً در بروز جنگ‌های ایران و روسیه هیچ تقصیری متوجه روس‌ها نمی‌کند و تمام علل و دلایل آغاز جنگ دوم ایران و روسیه را در تحریک خوانین مغبون ایرانی تحدید نموده و هیچ نقشی برای تحریکات روس‌ها قائل نیست.^۱ (همان: ۷-۴) و ثانیاً در لابه‌لای متن تاریخ نو شاهد هیچ‌گونه تشویش و ناخشنودی نویسنده برای ازدست‌دادن سرزمین‌های شمالی ایران در جنگ با روسیه نیستیم. چنان‌که لحن کلام جهانگیر میرزا نسبت به روس‌ها، بدون کوچک‌ترین طعن و لعن می‌باشد.^۲ جهانگیر میرزا در تمام کتاب نسبت به سرزمین‌های ازدست‌رفته خاموش است و با عقد عهدنامه ترکمنچای بدون توجه به پیامدهای سنگین شکست ایران، به مباحث مربوط به روابط ایران و روسیه خاتمه می‌دهد!

در مورد انگلستان نیز جهانگیر میرزا در تمام کتاب نسبت به سیاست‌ها و دخالت‌های آن کشور خاموش است. به طوری که تنها در دو موضع به انگلیسی‌ها پرداخته است: اول، در موضوع محاصره هرات توسط محمدشاه است که به تلاش‌های سفیر انگلیس جهت ایجاد مصالحه اشاره دارد. او سرانجام با چشم‌پوشی از شرح تعرضات انگلیس علیه حاکمیت و قلمرو ایران، برای سرپوش گذاشتن بر شکست محمدشاه از ترجیح دوستی دولت انگلیس بر تسخیر هرات می‌نویسد (همان: ۲۶۶؛ همچنین ن. ک به صفحات: ۲۶۹-۲۶۸). جالب این‌که دیگر شاهزاده مورخ قاجار نیز چنین نظری دارد و از رجحان حفظ دوستی چهل ساله دولت انگلیس بر فتح هرات نوشته است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶: ۸۶). دوم، اشاره به قرارداد ایران و انگلیس (قرارداد مجمل) و تعهد انگلیس برای کمک مالی به دولت ایران است. او همچنین به تلاش‌های عباس میرزا برای تهیه بخشی از غرامت روسیه از طریق انگلیس اشاره می‌کند که به حذف تعهدات انگلیسی‌ها در قرارداد مجمل منتهی شد (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۱۵). در این موارد اندک نیز جهانگیر میرزا فقط به ذکر وقایع اکتفا کرده و هیچ تحلیلی از روابط و نوع تعامل این دولت‌ها با دولت ایران، منافع و مضار آن و دخالت‌های آنها در امور داخلی کشور ندارد. گویی از ابراز نظر در مورد این صاحبان واقعی قدرت در ایران هراس دارد.

۱. برخلاف نظر جهانگیر میرزا، اعتضادالسلطنه دست‌اندازی‌های روسیه به مرزهای ایران را عامل اصلی جنگ می‌داند. ن. ک به: علیقلی بن فتحعلی اعتضادالسلطنه. *اکسیرالتواریخ تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ ق.* به اهتمام جمشید کیان‌فر. تهران: ویسمن. ۱۳۷۰. صص ۳۷۳-۳۷۲.

۲. این لحن کلام را مقایسه کنید با اکسیرالتواریخ اعتضادالسلطنه که همه جا با نیش و کنایه نسبت به روسیه سخن می‌گوید.

تاریخ نو؛ مخاطب و گفتمان حاکم

از جمله سؤالاتی که در ارزیابی هر اثر تاریخی می‌بایست بدان پاسخ گفت، اهداف تألیف و مخاطبان اثر است. هر نویسنده‌ای علاوه بر اهداف و پیش‌فرض خویش، خوانندگانی فرضی دارد که برای آنها می‌نویسد و به آنها توضیح می‌دهد. جهانگیر میرزا هدف خویش از نگارش تاریخ نو را آشنایی خوانندگان با تاریخ، عبرت‌آموزی و بصیرت‌افزایی آنان ذکر کرده است:

اما بعد چون اثبات حوادث روزگار در دفاتر اخبار و آثار امری است مرغوب برای آن‌که عبرتی از گذشته و آینده حاصل آید و بصیرتی برای مطالعه نمایندگان فزاید لهدا... به خاطر فاطر رسید که وقایعی را که از سنه هزار و دووست و چهل هجری الی حال تحریر [۱۲۶۷ق] از وقایعات کلیه در مملکت ایران صانها الله عن الحدثان روی داده برشته تحریر در آورد که بر خوانندگان و مطالعه نمایندگان تجربه حاصل آید... انشاء الله تعالی خوانندگان را بهجت فزاید و مطالعه نمایندگان را از حوادث زمان آگاهی حاصل آید» (۱۳۲۷: ۱-۲؛ همچنین ن. ک به صفحات: ۲۲، ۳۲).

در آن‌چه به «روایت‌شناسی»^۱ معروف شده است، مبحثی به عنوان مخاطبان اثر وجود دارد. مخاطبانی که هر نویسنده پیش نظر دارد و برای آنها می‌نویسد. علاوه بر آن هر اثر مخاطبانی دارد که در دنیای واقعی اثر را دریافت می‌کنند. هر چند مخاطبان واقعی تاریخ نو محدود به افراد و طبقه اجتماعی خاصی نیست. اما به نظر می‌رسد «خواننده آرمانی»^۲ جهانگیر میرزا، ناصرالدین شاه و کارگزاران او هستند. وی صراحتاً اثر خویش را به شاه وقت، ناصرالدین شاه، عرضه می‌کند. چنان‌که در صفحات پایانی، چندین مرتبه کتابش را به او پیشکش کرده است و در مقابل، التفات او را طلب می‌کند (همان: ۳۴۵؛ همچنین ن. ک به صفحات: ۲۴۸، ۳۷۴). هر چند مخاطب اصلی اثر، پادشاه و دولتمردان او می‌باشند اما سبک نگارش ساده و نزدیک به سبک عامیانه تاریخ نو که خالی از هر نوع صنعت‌گری‌های بلاغی است، اگر نشان از دانش ادبی اندک مؤلف نباشد، نشان می‌دهد که این اثر به مخاطبان عام نیز توجه داشته و هدفی تربیتی را نیز دنبال می‌کرده است.

با نگاهی به سیر تحولات تاریخ‌نگاری ایران، می‌توان به ارتباط مستقیم میان تحولات جامعه ایران با تحولات تاریخ‌نگاری پی برد. در دوران قاجار در پی تحولات متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شاهد حضور گفتمان^۳‌های متعددی در حوزه تاریخ‌نگاری هستیم.^۱ گفتمان دوره تأسیس،

1. Narratology

۲. در مورد این اصطلاح ن. ک به: بابک احمدی. رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ. تهران: نشر

مرکز. ۱۳۹۱. صص ۱۵۵-۱۵۴

3. discourse

گفتمان جنگ‌های ایران و روسیه، گفتمان مشروطه و گفتمان ایران‌گرایی که به دوره پهلوی منتقل شد، از جمله گفتمان‌های تاریخ‌نگاری عصر قاجار است. تاریخ‌نو آن‌چنان‌که از لحاظ روش و بینش در حیطه تاریخ‌نگاری سنتی ایران قرار می‌گیرد، از لحاظ گفتمان حاکم بر آن تحت تأثیر گفتمان جنگ‌های ایران و روسیه است. در ذیل گفتمان جنگ‌های ایران و روسیه، می‌توان از حضور گفتمان جهاد در این کتاب نیز سخن گفت. استفاده از کلماتی همچون «شهادت»، «لشکر اسلام»، «غازیان اسلام»، «اسرای شیعه جعفری»، «تضییع نفوس اسلام»، «لشکریان پادشاه اسلام» و پرداختن به اجرای تعزیه، بستن تکایا و حضور علما در صفوف سربازان قاجاریه (جهانگیرمیرزا، همان: ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۶۴) از جمله نشانه‌های حضور گفتمان جهاد در تاریخ‌نو می‌باشد. چنان‌که اختصاص بیش از یک سوم حجم کتاب به جنگ‌های ایران و روسیه نیز از نشانه‌های تسلط گفتمان جنگ‌های ایران و روسیه است. البته با توجه به غلبه وجه سیاسی - نظامی، در این اثر نیز همچون منابع دیگر، با پایان یافتن جنگ و انعقاد عهدنامه ترکمنچای، بحث جنگ خاتمه یافته تلقی شده است و دیگر بدان پرداخته نشده است. در حالی که یکی از وجوه مهم گفتمان جنگ‌ها می‌تواند پیامدهای فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جنگ‌ها هم در طول جنگ و هم پس از آن باشد. این دیدگاه به‌ویژه در مورد جنگ‌های ایران و روسیه، که اثرات فکری و فرهنگی بسیاری بر جامعه شکست‌خورده ایران گذاشت، تا جایی که از نظر بسیاری از مورخان آغاز بیداری ایرانیان تلقی شده است، اهمیتی دوچندان می‌یابد.

نتیجه‌گیری

تاریخ به معنای شرح حوادث و پدیده‌های تاریخی، وابسته به جهان‌بینی، خواست‌ها، پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های تاریخ‌نگار است. رویدادها در روایت جای می‌گیرند، برای آنها گذشته و آینده‌ای تصور می‌شود و استدلال‌هایی در اثبات صحت آن روایت مطرح می‌شوند. این همه در پیکره یک واژه کلی یعنی پیش‌فهم جای می‌گیرند. در تاریخ‌نگاری بنا به همین پیش‌فهم‌هاست که اصولاً رشته حوادث تدوین می‌شود. بخش مهمی از منابع تاریخ‌نگاری دوره قاجار حاصل تلاش شاهزادگان قاجار برای ثبت و ضبط وقایع این دوره براساس پیش‌فهم‌های آنان است. تعداد

۱. گفتمان به معنای مجموعه یا دستگاهی بینشی است که از راه واژگان و گفتارهای نهادینه‌شده بر ذهنیت‌ها اثر می‌گذارد و گاه حتی بر آگاهی یک دوران تاریخی نیز سایه می‌اندازد، بی‌آن‌که کاربران همواره بر این ذهنیت و خصلت تاریخی خود آگاه باشند. (عبدی کلانتری). *داریوش آشوری سرگشته میان جهان‌های شرقی و غربی*. ۱۳۹۳. ص ۳؛ همچنین ن. ک به: حسن بشیر. تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

بی‌سابقه شاهزادگان در این دوره، امکانات آنان از لحاظ آموزشی، فراغت آنان و البته تلاش آنها برای حفظ نام و یاد خود و پدران‌شان موجب گردید تا به‌طور بی‌سابقه‌ای شاهد حضور شاهزادگان ایرانی در عرصه تاریخ‌نویسی ایران باشیم. علاوه بر آثاری که توسط این گروه اجتماعی با هدف تاریخ‌نویسی پدید آمدند، بسیاری از آثار دیگر آنها چون تذکره‌ها، سفرنامه‌ها و خاطرات نیز هرچند از لحاظ ساخت و محتوا در زمره کتاب‌های تاریخ نیستند، اما به‌واسطه حضور مستقیم شاهزادگان در بسیاری از رویدادهای این دوره، مشحون از اطلاعات تاریخی‌اند و از منابع تاریخی این دوره محسوب می‌شوند.

در این میان تاریخ‌نو نخستین اثری است که با هدف تاریخ‌نویسی از سوی یکی از شاهزادگان قاجار در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه پدید آمده است. جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه از آنجا که خود در بسیاری از رویدادهای دوره پدر نقش داشته و در جنگ‌های ایران و روسیه نیز از فرماندهان سپاه او بوده، تلاش کرده است تا وقایع دوران خویش را از روزگار جوانی یعنی آغاز جنگ‌های دوم ایران و روسیه تا ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه بنگارد. بنابراین تاریخ‌نو یک تاریخ معاصر است که دچار آسیب‌های تاریخ معاصر‌نویسی نیز شده است. نوشتن در مورد شخصیت‌ها و وقایع معاصر کار مؤلف را دشوار کرده است. هرچند جهانگیر میرزا در مواردی بی‌پرده به افشای شاهزادگان و دولتمردان می‌پردازد، اما در بسیاری از موارد نیز مجبور است تا برای ممانعت از ناراحتی دوستان و انتقام‌جویی دشمنان، برخی وقایع را وارونه جلوه دهد و یا از ذکر وقایعی که اختلاف‌زاست پرهیز کند. بنابراین جهانگیر میرزا نیز با وجود جایگاه اجتماعی و سیاسی در زمره مورخان است که در یک محیط استبدادی در حال نگارش متن خویش است و با محدودیت‌های متعددی روبه‌روست.

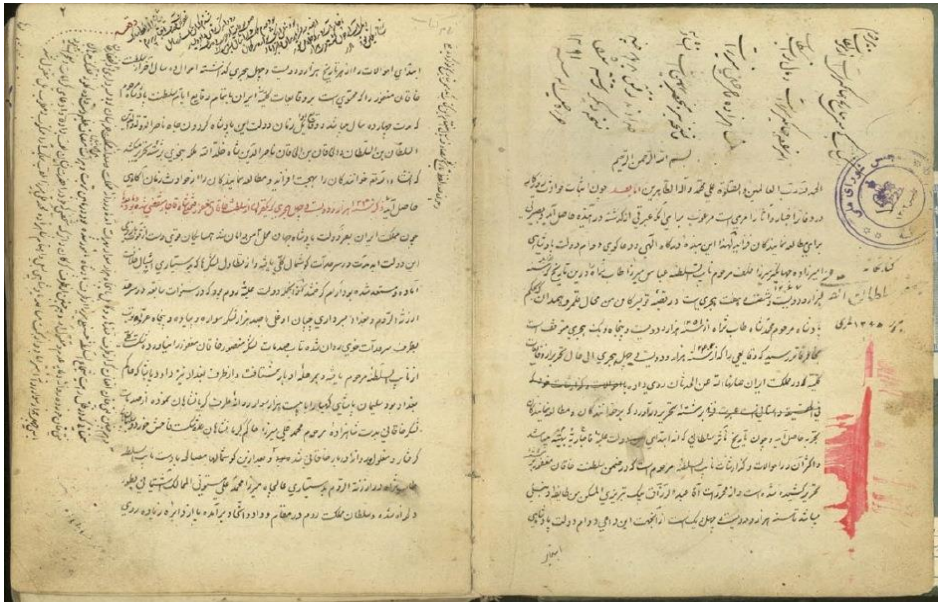
از لایه‌های پنهان متن تاریخ‌نو تلاش‌های مؤلف برای تبریئه خویش از اتهاماتی است که به دلیل آنها بینایی خود را از دست داده است. او از هر فرصتی استفاده می‌کند تا به اثبات بی‌گناهی خود و برادرانش در وقایع جان‌شینی محمدشاه پردازد و بارها و بارها به بهانه‌های مختلف، بی‌گناهی خویش و ستمی را که بر وی رفته است به مخاطب یادآور می‌شود. در همین راستا او تمام گرفتاری‌های خود را به دشمنی و دسایس قائم‌مقام مرتبط می‌داند و به‌واسطه وابستگی به مراجع پادشاه، صادرکننده فرمان نایب‌نایی خویش (محمدشاه) را از این اقدام مبرا می‌داند. با توجه به دخالت جهانگیر میرزا در روابط پیچیده قدرت در دربار قاجار، قضاوت‌های وی نسبت به شخصیت‌ها و دولتمردان قاجاری همچون قائم‌مقام، امیرکبیر، میرزا آقاخان و دیگر صاحب‌منصبان عصر، خالی از حب و بغض نیست. بنابراین در به‌کارگیری این متن جهت قضاوت در مورد

شخصیت، برنامه‌ها و اقدامات آنان باید جانب احتیاط را نگاه داشت و به نوع روابط مؤلف و موقعیت سیاسی اشخاص در زمان نگارش این متن (۱۲۶۷ق) توجه نمود.

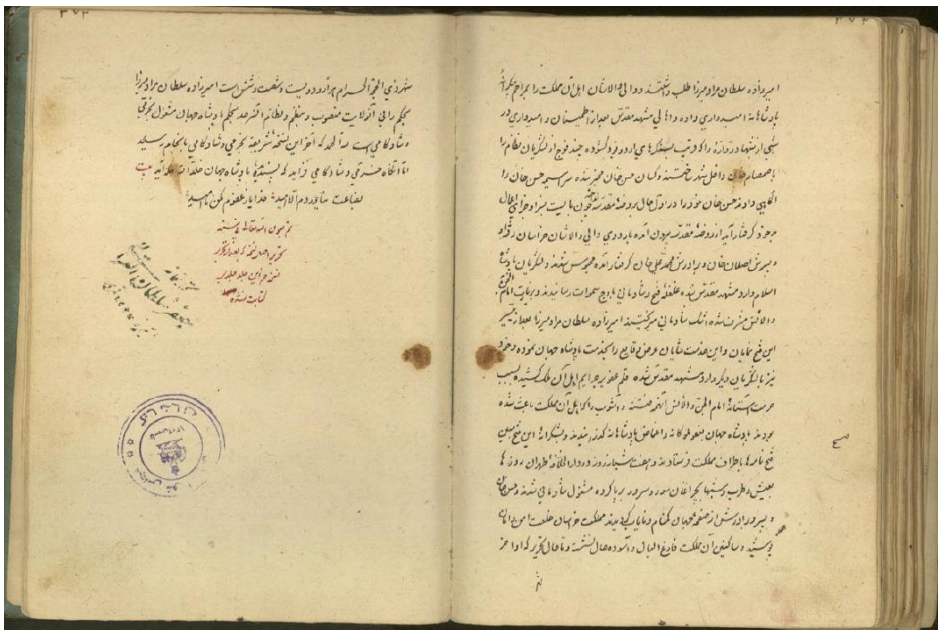
تاریخ نو با توجه به محتوا و به کارگیری واژگان ویژه، تحت تأثیر گفتمان جنگ‌های ایران و روسیه و گفتمان فرعی جهاد می‌باشد. چرا که نویسنده تلاش دارد تا این جنگ‌ها را ذیل گفتمان جهاد تبیین نماید. البته همچون منابع دیگر تاریخ‌نگاری این عصر با توجه به غلبه نگاه سیاسی - نظامی با پایان جنگ و انعقاد عهدنامه ترکمنچای، جنگ تمام شده تلقی می‌شود و متأسفانه به پیامدهای فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن توجهی نمی‌شود.

در مجموع تاریخ‌نو از لحاظ روش و بینش در زمره منابع تاریخ‌نگاری سنتی دوره قاجاریه قرار می‌گیرد. آسیب‌های تاریخ‌نگاری سنتی همچون غلبه وجه توصیفی بر وجه تحلیلی، غلبه واحد سیاست بر دیگر واحدها مانند اقتصاد، فرهنگ و اجتماع، بی‌توجهی به مستندسازی، وابستگی به قدرت حاکم، تدوین در فضای فکری و سیاسی بسته و استبدادی و مهم‌تر از همه آسیب‌های تاریخ معاصر نویسی در این متن مشهود است. اما از سوی دیگر شرح مبسوط پدیده‌ها و وقایع تاریخی، سبک نگارش نسبتاً ساده، توجه هرچند اندک به تعلیل و تحلیل وقایع، توجه به بحران‌های جانشینی نیمه نخست حکومت قاجار، حضور نویسنده در بسیاری از وقایع تاریخی و ذکر بی‌پرده برخی جریان‌های پشت پرده به‌ویژه در ارتباط با شاهزادگان قاجاری از نقاط قوت این متن می‌باشد. تا جایی که به نظر می‌رسد هر محقق که خواهان تحقیق در تحولات نیمه نخست قرن نوزدهم ایران است، ناگزیر به مراجعه به این منبع مهم می‌باشد.

صفحه اول تاریخ نو نسخه ۹۳۵۸ مجلس به تاریخ کتابت سال ۱۲۶۷ ق



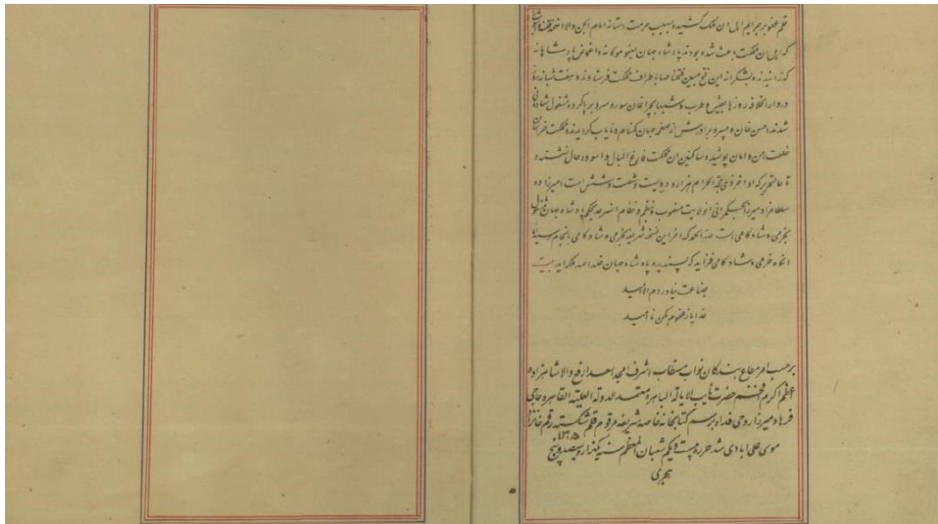
صفحه آخر تاریخ نو نسخه ۹۳۵۸ مجلس به تاریخ کتابت سال ۱۲۶۷ ق



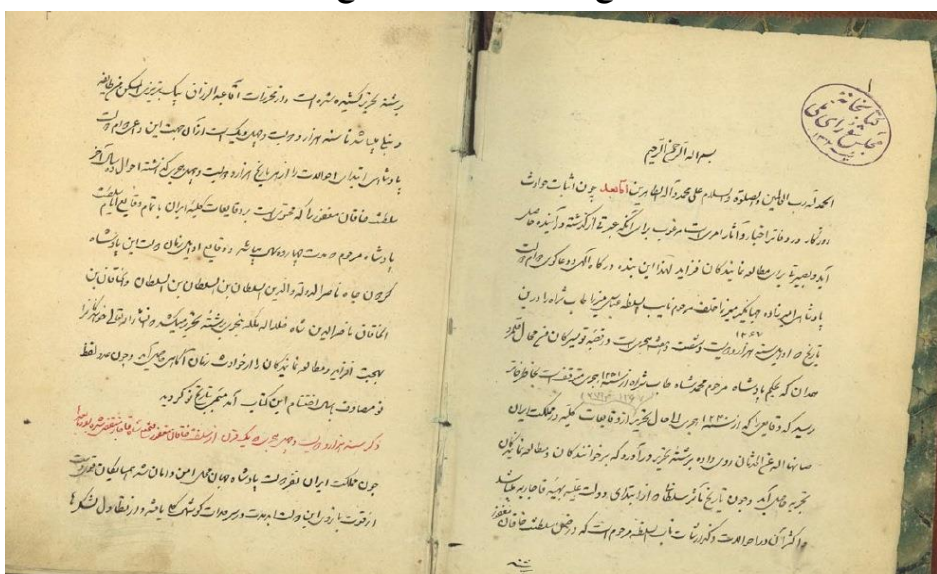
صفحه اول تاریخ نو نسخه ۷۷۰س مجلس به تاریخ کتابت ۱۳۰۵ق



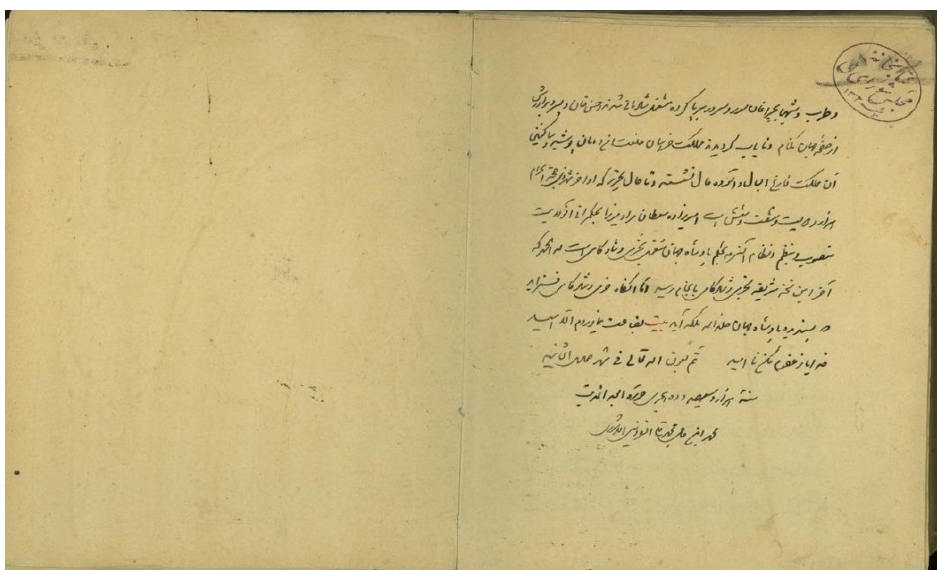
صفحه آخر تاریخ نو نسخه ۷۷۰س مجلس به تاریخ کتابت ۱۳۰۵ق



صفحه اول تاریخ نو نسخه ۲۳۸ مجلس به تاریخ کتابت ۱۳۱۰ ق



تاریخ نو صفحه آخر نسخه ۲۳۸ مجلس به تاریخ کتابت ۱۳۱۰ ق



منابع و مأخذ

- احمدی، بابک (۱۳۹۱). رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ. تهران: نشر مرکز.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۶). تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۰). اکسیرالتواریخ تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ ق. به اهتمام جمشید کیان‌فر. تهران: ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۵۷). صدرالتواریخ، یا تاریخ صدور قاجار: شرح حال یازده نفر از صدراعظم‌های پادشاهان قاجار. تصحیح محمد مشیری. تهران: روزبهان.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۶). «نوشتن تاریخ معاصر»، یادگار. شماره ۳۳. صص ۸-۱.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- امامقلی میرزا، نسب نامه ایل قاجار (تاریخ طلوع قاجاریه): خطی کتابخانه ملی به شماره (۵-۱۰۹۱۴)
- امانت، عباس (۱۳۷۷). «پورخاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران: جلال‌الدین میرزا و نامه خسروان»، ایران نامه. شماره ۶۵. صص ۵۴-۵.
- امیری، زهرا (۱۳۸۷). «بررسی شیوه‌های تاریخ‌نگاری شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه». تاریخ پژوهی. شماره ۳۶ و ۳۷. صص ۱۸-۱.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۷). «روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار». فصلنامه فرهنگ. شماره ۶۸. صص ۴۰-۱.
- بشیر، حسن (۱۳۸۴). تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- پیتر آوری و دیگران (۱۳۸۹). تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار (کمبریج). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.
- جهانگیر میرزا (۱۳۲۷). تاریخ نو (شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری). به اهتمام عباس اقبال. تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء.
- خاوری شیرازی، فضل بن عبدالنبی (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین. مجلد ۱ و ۲. تصحیح ناصر افشارفر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمد جعفر بن محمدعلی (۱۳۴۴). حقایق الاخبار ناصری. جلد ۱. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر

- سالور، سیما (۱۳۸۹). «تاریخ‌نویسی شاهزادگان قاجاری نمونه‌ای از نسب‌نامه ایل قاجار نمونه‌ای از تاریخ‌نویسی». *پیام بهارستان*. دوره دوم. سال دوم. شماره ۷. صص ۲۵۲-۲۳۱.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۷۷). *ناسخ‌التواریخ: تاریخ قاجاریه*، مجلد ۳ و ۴، به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا (۱۳۵۵). *تاریخ عضدی*. تهران: بابک.
- فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۴). *سفرنامه فریزر معرف به سفرنامه زمستانی*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: توس.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۸۹). «بحران جانشینی در دولت قاجار از تأسیس تا محمدشاه». *پژوهش‌های تاریخی*. دوره جدید. شماره ۵. صص ۸۷-۱۰۶.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳). *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- قزلسفلی، زهرا (۱۳۸۹). *مقدمه تصحیح و شرح و تعلیقات به نسخه خطی طوائف الظرائف جهانگیر میرزا قاجار*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علوم و تحقیقات.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳). *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، مترجم جهانگیر میرزا. مصحح هاشم محمدی. تهران: امیرکبیر.
- محمود میرزا قاجار (۱۳۸۹). *تاریخ صاحبقرانی: حوادث تاریخی سلسله قاجار ۱۱۹۰-۱۲۴۸ ق*. تصحیح نادره جلالی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی (۱۳۶۴). *مکرم‌الانوار در احوال رجال قرن ۱۴ و ۱۳ هجری*. جلد ۱. اصفهان: نفائس مخطوطات اصفهان.
- نادر میرزا (۱۳۷۳). *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*. به کوشش غلامرضا طباطبایی. تبریز: مجد.
- ناطق، هما (۱۳۶۸). *ایران در راهبانی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴*. پاریس: خاوران.
- احمدزاده، محمدامیر (۱۳۹۱). *گفتمان تاریخ‌نگاری در دوره اول قاجاریه (۱۲۱۰ تا ۱۲۶۴ هجری قمری)*. سخنرانی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۱. آدرس اینترنتی فایل: <http://www.iics.ac.ir/UploadedFiles/Mp3/9110/11723.mp3>
- عبدی کلانتری (۱۳۹۳). *داریوش آشوری سرگشته میان جهان‌های شرقی و غربی*، تاریخ انتشار ۱۷ مرداد ۱۳۹۳، آدرس اینترنتی متن: http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2013/11/131111_144_ashouri_anniversary_kalantari.shtm

References in English

- Ābādīyān, H. 2008. Riwāyat wa Farā Riwāyati Tārīkhi dar Andīshih Djalāl al-Dīn Mīrzā Qādjar. Farhang, (68):1-40. (**Journal**)
- ‘Abdī Kalāntārī, D. Āshūrī. 2014. Sargashtih Mīyāni Djahānhāyi Sharḳī wa Gharbī, from http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2013/11/131111_144_ashouri_anniversary_kalantari.shtml (**Website**)
- Aḥmadī, B. 2012. Risālih Tārīkh: Djustārī dar Hirminūtki Tārīkh. Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Aḥmadzādih, M.A. 2012. Guftimāni Tārīkhi Nigārī dar Dūriyi Awali Qādjarīyih 1210-1264 A.H. The Lecture in Institute for Humanities and Cultural Studies, from <http://www.ihe.ac.ir/UploadedFiles/Mp3/9110/11723.mp3> (**Website**)
- Algar, H. 1990. Dīn wa Dūlat dar Īrān, Naḳshi ‘Ulamā dar Dūriyi Qādjar. A. Sirī. (Translator). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Amānat, ‘A. 1998. Pūrkhākān wa Andīshiyi Bāzyābīyi Tārīkhi Milīyi Īrān: Djalāl al-Dīn wa Nāmih Khusruwān. Īrān Nāmih, (65): 5-54. (**Journal**)
- Amīrī, Z. 2008. Barrisiyi Shīwihāyi Tārīkh Nigārīyi Shāhādih ‘Alīḳulī Mīrzā I’tizād al-Saltānih. Tārīkh Pazhūhī, (36 & 37): 1-18. (**Journal**)
- Avery, P and *et al.* 2010. Tārīkhi Īrān Dūriyi Afshār, Zand wa Qādjar (Cambridge). M. Thāḳibfar. (Translator). Djāmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- ‘Azid al-Dulih, S.A.M. 1976. Tārīkhi ‘Azudī. Bābak, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bashīr, H. 2005. Taḥlīli Guftimān Darīchī Barāyi Kashfi Nāguftihā. Īmām Šādīq University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Djahāngīr Mīrzā. 1948. Tārīkhi Nū (Ḥawādithi Dūriyi Qādjarīyih 1240-1267 A.H). ‘A. Iḳbāl. (Editor).The Library of ‘Alī Akbar ‘Ilmī & Partnership, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Fraser, J.B. 1985. Safār Nāmih Fraser Ma‘rūf bih Safar Nāmih Zimistānī. M. Amīrī. (Translator). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Iḳbāl Āshtyn, ‘A. 1947. Niwishtani Tārīkhi Mu‘āšir. Yādīgār, (33): 1-8. (**Journal**)
- Imāmḳulī Mīrzā. (n.d). Nasab Nāmih Īli Qādjar (Tārīkhi Ṭulū‘i Qādjarīyih). No. 10914-5. National Library, Tehran. (In Persian) (**Manuscript**)
- I’tizād al-Saltānih, ‘A.M. 1997. Tārīkhi Waḳāyi‘ wa Sawānihi Afghānistān. M.H. Muḥdith. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- I’tizād al-Saltānih, ‘A.F. 1991. Iksīr al-Tawārīkhi Tārīkhi Qādjarīyih az Āghaz tā 1295 A.H. Dj. Kīyānfār. (Editor). Wīsmān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- I’timād al-Saltānih, M.H.‘A. 1978. Šadr al-Tawārīkh yā Tārīkhi Šudūri Qādjar: A Biography of 11 of Qajar Kings’ Prime Ministers. M. Mushīrī. (Editor).Rūzbahān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Qādīmī Qiydārī, ‘A. 2010. Buḥrāni Djānishīnī dar Dūlati Qādjar az Ta’sīs tā Muḥammad Shāh. Pazhūhishhāyi Tārīkhī, New Issue (5): 87-106. (**Journal**)

- 2014. Tadāwum wa Taḥawuli Tārīkh Niwīsī dar Īrāni 'Aṣri Ḳādjār. Research Center for Islamic History, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ḳazwīnī, Z.M. 1994. Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'Ibād. H. Muḥammadī. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khāwarī Shīrāzī, F. 'A. 2001. Tārīkhi Dhul Ḳarniyn. Vol. 1&2. N. Afshār. (Editor). The Ministry of Culture and Islamic Guidance, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khūrmūdījī, M.Dj.M. 'A. 1965. Ḥaḳāyīḳ al-Akhhbāri Nāshirī. Vol. 1. H. Khadīw Djām. (Editor). Zawār, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ḳizilsuflā, Z. 2010. Introduction, Edition and Annotation to The Manuscript of Ṭarā'if al-Zarā'ifi Djahāngīr Mīrzā Ḳādjār. Science and Research University, Tehran. **(M.A. Thesis)**
- Maḥmūd Mīrzā Ḳādjār. 2010. Tārīkhi Šāhibḳarānī; Historical Evidences in Qajar Dynasty 1190-1248 A.H. N. Djalālī. (Editor). The Library, Museum & Document Center of Islamic Consultative Assembly, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Mu'alim Ḥabīb Ābādī, M.M. 'A. 1985. Makārim al-Āthār dar Aḥwālī Ridjālī 13&14 A.H Centuries. Vol.1. Nafā'is al-Makhṭūṭāti Isfihān, Isfihān. (In Persian) **(Book)**
- Nādīr Mīrzā. 1994. Tārīkh wa Djughrāfī Dār al-Saltānihi Tabriz. Gh. Ṭabāṭabāī. (Editor). Madjd, Tabriz. (In Persian) **(Book)**
- Nāṭīḳ, H. 1989. Īrāni dar Rāhyābīyi Farhangī 1838-1848. Khāwarān, Paris. (In Persian) **(Book)**
- Sālwar, S. 2010. Tārīkh Niwīsīyi Shāhzādīgāni Ḳādjārī, Nimūnihī az Nasab Nāmih Īli Ḳādjār. Payāmi Bahāristān, 2(7): 231-252. **(Journal)**
- Sipīhr, M.T.L.A. 1998. Nāsikh al-Tawārīkh, Tārīkhi Ḳādjārīyih. Vol. 1&3. Dj. Kīyānfar. (Editor). Asāthīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Zarīn Kūb, 'A. 1994. Tārīkhi Īrān Ba'd az Islām. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

رویکرد به تاریخ از منظر فلسفه تاریخ دیانت زردشتی^۱

اسماعیل سنگاری^۲

علیرضا کرباسی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۳۱

چکیده

بسیاری از مکاتب فکری در جهان، خواه فلسفی یا دینی، تعبیر و رویکردی ویژه به مفهوم تاریخ و زمان ارائه کرده‌اند. از این‌رو، فلسفه‌های تاریخ و الهیات تاریخی گوناگون و چندمنظری در این زمینه شکل گرفته‌است. ایرانیان باستان نیز به همین گونه، قائل به فلسفه خاصی از تاریخ بوده‌اند که برداشت‌های دینی و جهان‌بینی‌شان در آن منعکس می‌شد. این فلسفه تاریخ، حاصل یک زمان مشخص یا متأثر از واقعه‌ای خاص نبوده‌است، بلکه تکاملی تدریجی را در طول هزاران سال به خود دیده، ویژگی‌های خاص خود را یافته‌است. دیانت زردشتی مهم‌ترین عامل در شکل‌دهی و جهت‌دهی به این رویکرد به تاریخ در ایران باستان بوده‌است که نگرش‌های خطی و دوری را به تاریخ در بطن خویش پرورانده، به آن سوی‌مندی خاصی بخشیده‌است. این دیدگاه هم تحت تأثیر آراء و اندیشه‌های دیگر ملل قرار داشت و هم اثراتی ژرف در این خصوص بر

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.19391.1200

۲. دکتری تاریخ، زبان‌ها و تمدن‌های دنیای باستان از دانشگاه لیون، استادیار دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول).

e.sangari@ltr.ui.ac.ir

۳. کارشناس ارشد، پژوهشگر تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران. alireza.karbasi63@gmail.com

سایر باورهای دینی- فلسفی گذاشته‌است. از این رو، لزوم توجه به این رویکرد می‌تواند آگاهی دقیق‌تری از تأثیر اندیشه‌های انتزاعی در شکل‌گیری حیات مدنی و اجتماعی در ایران باستان دربرداشته باشد. این پژوهش بر آن است با بررسی منابع مکتوب فکری و دینی ایران باستان که در متون پهلوی و بعضاً در متونی غیر ایرانی آمده‌است، تصویری مستند و علمی از این بُعد اندیشه ایرانیان باستان ارائه دهد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ، زمان دوری، زمان خطی، دیانت زردشتی، تاریخ‌نگاری.

۱. مقدمه

زمان و تاریخ از موضوعاتی است که با زندگی و اندیشه انسانی در هم تنیده است. انسان موجودی است که در بستر تاریخ بالیده و بازیگر رخدادها و موقعیت‌هایی است که خود نقش تعیین‌کننده در خلق، ظهور و وقوع آن‌ها داشته‌است. چنان‌که خودشناسی وی، در پیوندی ناگسستنی با تاریخ و زمان قرار داشت. از این رو، بسته به موقعیت‌های مختلفی که در آن زیسته بود و تحت تأثیر آن قرار داشت، نگاهی ویژه به این مقوله پیدا می‌کرد که ممکن بود با سایر رویکردها و اندیشه‌ها متفاوت باشد. رویدادها و سیر تحولات تاریخی، موادی را برای اندیشه‌ها فراهم می‌کرد که در پس جستجوی پرسش‌ها و پاسخ‌های آن، گاه تا آن سوی ساحت فراتاریخی افق می‌گشود و معنایی قدسی و تغییرناپذیر در معنای آن می‌یافت. روایت اندیشه ایرانی نیز خالی از این موضوعات در پیوند با آن‌ها نبود. روایاتی که سرچشمه بسیاری از آن‌ها را می‌توان در باورهای بازمانده از ادوار اساطیری یافت و زمینه‌های شکل‌گیری و رشد آنان را مورد بازشناسی قرار داد. روایات تاریخی درباره ایرانیان و سرگذشت آن‌ها، تنها صورت ظاهری از رخدادها و وقایع را عیان می‌سازند، در صورتی که نگاه ژرف به اندیشه و بسترهای فکری شکل‌گیری این رخدادها، معنای تاریخ و تحولات آن و علل به وجود آمدن و تداوم آن‌ها را به وجهی نیکوتر آشکار می‌سازند.

۱-۱. بیان مسئله

ویژگی مهمی که جامعه ایران باستان و ساختارهای سیاسی برآمده از آن داراست، تعبیر و تلقی خاصی است که مسئله دنیا و مواهب مادی و ارزش‌مداری رویدادهای این جهانی برای آن قائل است. این تلقی در کنار باوری عمیق به آموزه‌هایی است که ظاهراً گذر از تاریخی زیستن و تاریخی‌گری را در زندگی انسانی تجویز می‌کند. این دو رویکرد به تاریخ و زمان تاریخی چگونه

توانسته بود در جهان‌بینی ایرانی که بخش عمده آن ملهم از آموزه‌های زردشت بود، قرار گیرد؟ نکته دیگر این که ایرانیان چگونه توانسته بودند این دو رویکرد ظاهراً متناقض را در بطن باورهای خویش پرورانده، الگویی برای ادارهٔ امورات این جهانی خویش ارائه دهند؟ پاسخ به این پرسش‌ها، به همراه شکل‌گیری مضامینی در اندیشهٔ ایرانیان باستان، که با موضوع زمان و تاریخ در ارتباط می‌باشد، موضوع پژوهش این مقاله است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

پیش از این، پژوهشی مستقل در باب تاریخ‌نگری در ایران باستان که به موضوعات فلسفهٔ نظری تاریخ و مقولات وابسته بدان پرداخته باشد، صورت نگرفته است. در آثار پژوهشگران ایرانی و خارجی بعضاً مطالبی در این ارتباط نیز یافت می‌شد، اما مقاله‌ای مستقل در این زمینه به شمار نمی‌رفت. شاید مهم‌ترین اثر، مطلبی است که تحت عنوان «تاریخ روایی ایران» به قلم یارشاطر در مجموعهٔ تاریخ ایران کمبریج آمده، ولی کمتر به موضوع فلسفهٔ تاریخ دوری و خطی اشاره داشته است. «اسطوره بازگشت جاودانه» اثر الیاده نیز با بررسی همه‌جانبهٔ اندیشهٔ مذهبی ملل کهن نوعی ویژگی‌های مشترک میان باورها و آیین‌های آن‌ها در ارتباط با موضوع زمان و تاریخ ارائه می‌دهد. اما اشاره نمی‌کند که چرا و چگونه این باورها در برخی ملل باستانی موجد تمدن‌های عظیم شده، در برخی دیگر عامل اصلی فروپاشی بوده است. در آثار پژوهشگران خارجی نظیر کریستن‌سن، زیلر، دوشین‌گیمن، زنر، بویس، شروو و حتی در سال‌های اخیر، نیولی، کلنز، هویسه و دیگر محققانی که در باب دیانت زردشتی به پژوهش پرداخته‌اند، مطالبی جسته‌وگریخته آورده شده است. از میان فلاسفهٔ غربی، بیشترین توجه را به این موضوع هگل و نیچه در آثارشان داشته‌اند. بدین‌سان، در سال‌های اخیر جدا از بویس که مقالاتی مرتبط با این موضوع ارائه کرده است، مقاله‌ای مستقل با بررسی همه‌جانبهٔ منابع اصلی وجود ندارد. تنها اثر ایرانی نیز «مبانی اندیشهٔ سیاسی در خرد مزدایی» است که مؤلف به جنبه‌هایی از این نوع تاریخ‌نگری اشاراتی کرده است.

۱-۳. اهمیت و ضرورت پژوهش

آنچه ضرورت پرداختن به این موضوع را موجب شد، یکی شناخت ژرف‌تر از اندیشه‌های ایرانیان باستان است که چگونه توانستند آموزه‌های مختلف را با آثار و نتایج غیرمرتبط و گاه ناهمگون در یک چارچوب فکری اثربخش و کارآمد بیامیزند و از آن در پهنهٔ حیات سیاسی و اجتماعی خویش بهره‌مند شوند. دیگر این که برخی دیدگاه‌های پژوهشگران خارجی مبنی بر این که ایرانیان

باستان را فاقد هرگونه درک تاریخی دانسته‌اند، ضرورت پرداختن بدان و واکاوی صحت و سقم آن را بیشتر آشکار می‌سازد.

۲. بحث

۲-۱. حرکت زمان و تاریخ از منظر ایرانیان دوران پیش از زردشت

نگاه به تاریخ و زمان در اندیشه زردشتی،^۱ متأثر از جهان‌بینی این دین و اساطیر و اندیشه‌های دینی سایر ملل، ترکیب گوناگونی از ایده‌ها را شکل داده که شناخت ماهیت آن، لزوم بررسی جداگانه هریک از این باورها را ایجاب می‌کند و بسیاری از آن‌ها عملاً در محیط‌های پیشازردشتی شکل گرفته‌بود. الهیات پیشازردشتی ایرانیان دربردارنده بغان و بغ‌دختان متکثری بود که نماد نیروها یا جنبه‌هایی از طبیعت به شمار می‌رفتند و بر رویدادهای طبیعی و سرنوشت انسان تأثیر فراوان داشتند (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۴۵۳). خصلت جهانی بودن این ایزدان متأثر از زندگی کوچرو ایرانیان بود؛ به این معنا که هندوایرانیان به مانند جوامع شهری، صاحب بت و بتخانه نبودند تا ایزدان آنان به صورت خدایان ثابت و با خلق و خوی یکنواخت درآیند و به مقام قدرت‌هایی کوچک و محلی تنزل کنند. آن‌چه آنان را محدود و مقید می‌ساخت، تنها ویژگی کاربردی آن‌ها بود که از طبیعت و ماهیت و وظیفه این ایزدان ناشی می‌شد (بویس، ۱۳۷۴: ۴۴).

در فصول پایانی ریگ‌ودا که اشتراکات مضامین آن با باورهای پیشازردشتی اثبات شده‌است، عباراتی مبنی بر نوعی اندیشه تک‌خدایی می‌یابیم، ولی این موضوع به وضوح بیان نشده‌است (ماندالای اول، سرود ۱۶۴، بند ۴۶). به احتمال زیاد در اواخر دوران اندیشه‌های ودایی، نوعی یکتاپرستی میان برخی از روحانیون هندوایرانی به وجود آمده و از دل همین اندیشه‌ها بود که اندیشه‌های گاهانی توسط زردشت در ایران و فلسفه اوپانیشادها در هندوستان پایه‌گذاری شد.

هندوایرانیان بر یک قانون طبیعی اعتقاد داشتند که نظارت می‌کرد تا حرکت منظم خورشید و گردش فصل‌ها و دوام هستی بر یک قاعده بسامان را تضمین کند.^۲ این قانون را هندوان با نام «رتّه» و قوم اوستایی با واژه متناظر آن یعنی «آشّه» می‌شناختند. «رتّه» قانون یا نظم جهان که معنی تحت‌اللفظی آن «خط‌مشی اشیا» است، اصول اخلاقیات را معین می‌کند. «رتّه» نظم و ترتیب یا ناموس جاودانی جهان است که برای اصول رفتار بشری نیز همان مقام و اعتبار را دارد (بویس،

۱. درباره واژگان زردشتی‌گری و دیانت زردشتی و تفاوت معانی و مفاهیم آن‌ها، ر.ک:

Gershevitch Il., 1964: "Zoroaster's own Contribution", *JNES XXIII*, p. 12-38.

۲. در این زمینه ر.ک به:

Pingree D., 1963: "Astronomy and Astrology in India and Iran", *ISIS*, No.54.

۱۳۸۶: ۳۱). از این روست که در سراسر ریگ‌ودا، ورونه‌میشه به عنوان خدایان آسمانی پاسدار «رته» یا نظم کیهانی می‌باشند و با کسانی که از این نظم سرپیچی کنند، مقابله می‌نمایند.

هندوایرانیان همچنین گرسنگی و تشنگی، بیماری، پیری و فرسودگی را همان گونه تجسم می‌کردند که خشم و حسادت و تنبلی را، و این تجسم‌ها همانند تجسم‌های ایزدان تجریدی به صورت نیروهای قائم به ذات تصور می‌شدند. اگر کسی مرتکب شرارتی شده بود، دیوی مخصوص او را به آن کار گرفتار کرده‌بود و انتظار می‌رفت دیر یا زود ایزدان دخالت کرده، دیو مسبب کژروی را کیفر دهند (بویس، ۱۳۷۴: ۱۲۹). انسان وظیفه داشت که از طریق پرستش، ایزدان را تقویت کند و بدان‌ها کمک کند تا جهان را پاس دارند. مادامی که او این وظیفه را انجام می‌داد و خودش هم مطابق با «اشه» زندگی می‌کرد، می‌توانست به ادامه حیات جهان و نسل‌های انسان امیدوار باشد.

یکی دیگر از مشخصه‌های متون ودایی که بازتابی نه‌چندان مورد قبول در گاهان دارد، عمل قربانی است که برای جلب توجه خدایان و ارتباط با آن‌ها انجام می‌شده‌است. این خدایان علاقه زیادی به قربانی دارند و آیین‌های آن‌ها پیوندی ناگسستنی با این عمل دارد. این یکی از برجسته‌ترین مشخصه‌های مذهب ودایی است. از نگاه آنان، قربانی تأثیر مستقیمی در زندگی و حیات طبیعی ایشان دارد (ریگ‌ودا: ۸۶). در این مراسم که ایرانیان آن را «یسنه» و هندوان «یجنه»، از ریشه معنی *yaz* به معنای قربانی و پرستش، می‌نامیدند، جانوری را با خواندن ذکر، قربانی می‌کردند. مراسمی که بعدها مورد مخالفت زردشت قرار گرفت. در یکی از سروده‌های ریگ‌ودا داستان قربانی جهانی «پروش»^۱ - که یکی از خدایان است - مذکور است (مانندالای دهم، سرود ۹۰). «پروش» در واقع، تمام این جهان مرئی است و آنچه بوده و خواهد بود. او ایزد ابدیت است که به میل و اراده خویش، خویشان را برای ظهور و تکوین عالم هستی قربانی می‌کند و از برکت این نذر، هستی پدیدار می‌شود (ریگ‌ودا، ۸۸). مراسم قربانی «یسنه» به تقلید از این گونه قربانی‌های ازلی صورت می‌گرفت، به این صورت که آفرینش نمی‌تواند جز از طریق فداشدن موجودی روی دهد (الیاده، ۱۳۸۲: ۱۷۹). این قربانی به گونه‌ای مرتبط با رویدادهایی تلقی می‌شد که در آغاز خلقت توسط خدایان یا قهرمانان اساطیری روی می‌داده و ایجاد یگانگی با کل موجودات هستی می‌کرد که آن‌را تجلی یک وجود واحد می‌دانستند (شایگان، ۱۳۶۲: ۱۶). محتمل است در اواخر دوران ودایی همراه با ایجاد اندیشه‌های وحدت‌گرایانه در قلمرو خدایان، تلقی آنان از آفرینش نیز تغییر کرده و از قربانی نخستین به آفرینش هستی توسط خدایی یا خدایانی منجر شده باشد. آنچه براساس روایات ایرانی می‌توان برداشت کرد، آفرینش از طریق قربانی توسط خدایان بوده‌است.

ظاهراً پیش از زردشت آفرینش بر این گونه بوده است که پس از آفرینش آسمان، آب، زمین، سه موجود زنده به صورت تک گیاه، تک جانور (گاو یکتا آفریده) و تک انسان آفریده شدند و در مرتبه هفتم، آتش (خورشید) آفریده شده است (واندر وردن، ۱۳۸۴: ۲۴۲-۲۴۳).^۱ آن گاه ایزدان، قربانی سه گانه ای تقدیم کردند، گیاه را پژمردند و گاو و انسان را کشتند. از این قربانی های سودمند، گیاهان و جانوران و مردمان دیگر پا به عرصه وجود نهادند. به این ترتیب، با حیاتی نو که از پی مرگ می آید، چرخ هستی چرخیدن گرفت؛ خورشید در پهنه آسمان به جنبش درآمد و فصول را بر طبق قانون «اشه» انتظام بخشید (بویس، ۱۳۸۶: ۳۵).

این تعابیر، کنجکاوی ذهن انسان را برای درک بهتر پدیده های پیرامونی اعم از مادی و معنوی نشان می دهد؛ آگاهی هایی برای پی بردن به مسئله خلقت و آفرینش تا از این طریق بتواند جایگاه خود را در دنیا و زمان دریابد و به درکی توجیه پذیر برای خویشتن برسد. این اساطیر همچون حکایات واقعی تلقی می شوند، زیرا به واقعیت ها برگشت داده می شوند و همیشه منطقی را دنبال می کنند. اسطوره گاهی به ظاهر حوادث تاریخی را روایت می کند، اما آنچه در این روایت ها مهم است صحت تاریخی آن ها نیست، بلکه مفهومی است که شرح این حکایات برای معتقدان آن ها دربر دارد، و همچنین از این جهت دارای اهمیت است که دیدگاه های آدمی را نسبت به خویش و جهان و آفریدگار بیان می کند (هینلز، ۱۳۸۶: ۴).

بنابر اساطیر ایرانی، جهان دارای هفت اقلیم (اوستایی: کرشور) است که هنگامی که نخستین باران فرو بارید و زمین را به هفت پاره تقسیم کرد، پدید آمد. در مرکز این اقلیم هفتگانه، «خونیرث» قرار گرفته است که زیاتر از همه و گسترده گی آن برابر با وسعت مجموع هفت اقلیم دیگر است. سرزمین مقدس ایرانیان به نام «آیرینم ویج»^۲ (وندیداد، فرگرد ۱) در خونیرث واقع شده است. پژوهشگران زیادی درباره مفهوم ایران ویج سخن گفته اند. از جمله آن مفاهیم «سرزمین رودها و چشمه های آریایی» (ویتسل، ۲۰۰۲-۲۰۰۳: ۵۰) و «گستره آریاییان» (فگلسانگ، ۲۰۰۰: ۴۹) قابل اشاره و تأمل است. ایرانیان، پهنه این سرزمین را که برخی پژوهشگران آن را ناحیه ای

۱. درباره جایگاه آتش و دوری به وسیله آن در آخرالزمان؛ ن. ک. به: واندروردن، آیین کیهانی احکام نجوم. دانش نجوم، در کتاب: **علم در ایران و شرق باستان**. ترجمه همایون صنعتی زاده. نشر قطره. ۱۳۸۴: صص ۲۳۳-۲۲۵.

۲. airiianam Vaējō در زبان پهلوی، ایران ویج (مکنزی Ērān-wēz؛ نیرنگ Ērān Vēj) واژه مرکبی است که از دو جزء تشکیل شده است.

اساطیری در مرکز جهان دانسته‌اند، جای همه پدیده‌های بزرگ و رویدادهای جهان می‌دانستند.^۱ رود «وه‌دایتی»^۲ که رود افسانه‌ای ایرانیان بود در این پهنه جاری بود و کوه «هرا بَرزئیتی»^۳ یا همان کوه مقدس و واسطه زمین و آسمان در آن جا قرار داشت. در این مرکز عالم بود که گاو نخستین، پیش‌نمونه جانوران و کیومرث، پیش‌نمونه انسان‌ها، آفریده شدند. بسیاری از رویدادها نیز در این سرزمین رخ داده و خواهند داد (بندش، بخش ۹).

در حقیقت، تاریخ در این سرزمین بروز پیدا می‌کند. این سرزمین به‌علت مرکزیتی که دارد، دارای ساحتی قدسی است، زیرا نخستین سرزمینی است که خدایان آفریده‌اند. از این رو، رویدادهایی هم که در آن به وقوع می‌پیوندد در اثر هنباز شدن با این سرزمین است که از واقعیت برخوردار می‌شوند. حتی شهرها، پرستشگاه‌ها و خانه‌ها در اثر همانندی و مشابهتی که با مرکز عالم پیدا می‌کنند، واقعی می‌گردند (الیاده، ۱۳۸۴: ۲۰). قهرمانان بزرگ در این سرزمین است که اعمال قهرمانانه خود را انجام می‌دهند. بسیاری از این قهرمانان که در بخش‌های مختلف اوستا از آن‌ها نام برده می‌شود، برای رسیدن به پیروزی بر دشمنان خویش قربانی‌های فراوانی برای ایزدان انجام می‌دهند و از آن‌ها می‌خواهند که ایشان را در رسیدن به هدف‌شان یاری دهند (اوستا، درواسپ یشت). این قربانی‌ها توسط قهرمانان اساطیری نشانی از پیوند با زمان واقعی است. این قربانی‌ها نه تنها قربانی نخستین را بازسازی می‌کند، بلکه از لحاظ زمانی نیز در زمان آغازین اساطیری انجام می‌شود و با آن قربانی نخستین هم زمان می‌شود. به این وسیله زمان گذرا و همراه با آن مدت و استمرار، متوقف شده، به حالت تعلیق درمی‌آیند و از این طریق، انسان با دوران اساطیری پیوند می‌یابد (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۰).

مفهوم «آرته» به معنای آن قانون جهان‌شمول بود که گستره پهنآوری از جمله طبیعت و تاریخ را شامل می‌شد. پیوند با کل هستی منوط به اجرای درست این قانون در رفتار و کردار انسانی می‌شد، زیرا طبیعت و تاریخ از قوانین خاصی تبعیت می‌کرد که پیوندی ناگسستی با عالم خدایان داشت و اگر انسان می‌خواست دچار دشواری در این دو عرصه نشود می‌بایست با قوانین آن هماهنگی داشته باشد. طبیعت منبعی الهام‌بخش برای او و شکل‌دهنده مناسبات او در جهان بود. تا زمانی که

۱. درباره محل ایران‌ویج اختلاف نظر وجود دارد. محل‌های پیشنهادی از خوارزم بر ساحل دریاچه آرال در شمال ازبکستان تا آذربایجان یا تا جنوب یا شمال غرب افغانستان گسترده است (ویتسل ۲۰۰۲-۲۰۰۳: ۱۴). فگل‌سانگ (۲۰۰۰: ۵۹-۶۰) محل ایران‌ویج را شمال سرزمین باستانی سغد در شمال رود سیحون دانسته، اما برپایه پژوهش ویتسل (۲۰۰۲-۲۰۰۳: ۴۶-۴۷ و ۵۱) جایگاه ایران‌ویج ارتفاعات مرکزی افغانستان بوده است (رضائی‌باغ بیدی ۱۳۸۸: ۹-۱۰).

2. Vēh dāiti
3. Hara-bərəzaitī

انسان خود را غرق در طبیعت می‌پنداشت، هرگز نمی‌توانست هستی بشری خویش را در همهٔ وجوه متمایز آن به منزلهٔ تاریخ تجربه کند. او فاقد گشودگی به ماورای جهان و قطب مخالف آن، تمرکز فشردهٔ نفس بود. حال آن‌که این دو قطب به واقع تاروپود تاریخ‌اند. تا زمانی که خدایان او غرق در طبیعت بودند، آدمی نمی‌توانست این گشودگی را به چنگ آورد. زمان هنوز هم در چرخه‌ای بسته و تکراری تلقی می‌شد که در چارچوب فرایندهای طبیعی و به تبع آن تحقق می‌پذیرد. الگوی اصلی فهم بشری از رخداد وقایع در زمان، چرخش ستارگان و گردش فصول بود (گالووی، ۱۳۸۹: ۳۵). از نگاه این مردم کارهای برجسته در تاریخ در ابتدا توسط خدایان یا قهرمانان اسطوره‌ای، مانند جم، انجام شده‌اند؛ از این رو، آن‌ها نیز می‌بایست نمونه‌وار تا همیشه این اعمال را تکرار کنند. یک چیز یا یک کردار، فقط تا آن غایت، راستین و واقعی می‌گردد که نمونه‌های ازلی را تکرار کند. به میزانی که کاری یا چیزی از طریق تکرار اعمال مثالی واقعیتی کسب می‌کند به همان میزان، «واژگونی زمان»، «مدت» و «تاریخ» نیز صورت می‌پذیرد و بدین ترتیب، کسی که اعمال مثالی را دوباره انجام می‌دهد، از محدودهٔ زمان سپنجی فراتر رفته، خویشتن را دوباره در دوران اساطیری، که فعل نمونه نخستین بار ضمن آن انجام شده، باز می‌یابد (الیاده، ۱۳۸۴: ۵۰).

آیین قربانی که برجستگی ویژه‌ای چه در باورهای ودایی و چه در نزد ایرانیان پیشازردشت دارد، نمونه‌ای عملی از این رفتارهاست. تمام قهرمانان اسطوره‌ای که در اوستا از آنان نام می‌برد، پیوندی آیینی با مراسم قربانی دارند. از این روست که نام و کردار الگوسازشان شایسته ماندگاری و تقلید قرار می‌گیرد. تقلید از عمل این قهرمانان، بازتولید همان حیات‌بخشی است که در اثر قربانی‌ها به وجود آمده‌بود. از این رو، تکرار همان الگوهای نخستین برای مردمان در حکم «فراتر رفتن از تاریخ» و پیوستن به زمان بی‌زمان بود. واقعیت نیز معنای خود را به این گونه کسب می‌کرد. تاریخ و رویدادهایش واقعیتی محض تلقی نمی‌شد، زیرا در محدودهٔ زمان و مکانی روی داده‌بود و از این رو، از ارزش ذاتی برخوردار نبود. همهٔ آیین‌ها و مراسمی که به یاری آفرینش‌های شش‌گانه انجام می‌شد، پیوستگی به آن زمان بدایت‌ها را تداعی می‌کرد. آن‌ها با این کار در برابر «زمان تاریخی» می‌ایستند و با برگزاری جشن‌ها و آیین‌های مختلف، نیروی حیات‌بخش نخستین را احیا می‌کنند و دوباره به زمان حال و اکنون فرا می‌کشند و این چنین، با بازآفرینی و هستی‌بخشی دوبارهٔ زمان، زندگی خود و گیتی را نیز نوآیین می‌کنند.

۲-۲. اصلاحات زردشت و تغییر رویکرد نسبت به تاریخ

با ظهور زردشت، تاریخ و حیات مادی و معنوی انسانی، معنای جدیدی به خود گرفت. این معنا بدون تغییر ژرف الهیات پیشین امکان‌پذیر نمی‌شد. زردشت با برکشیدن تنها یک خدا به عنوان آفریننده انسان و جهان، جایی برای ظهور اثربخش خدایان دیگر باقی نگذاشت.^۱ این نگرش جدید بی‌تأثیر بر رفتار و عمل انسانی و رویدادهای تاریخی نبود. خدای بزرگ زردشت «اهوره مزدا» به معنای «سرور دانا» خدایی ازلی و ابدی است (یسنا، هات ۳۱، بند ۸). او خدایی آفریننده است که شایسته پرستش است (یسنا، هات ۴۴، بند ۸۳). او پدر دو مینوی دوقلوی همزاد، سپنته‌مینوی^۲ (مینوی نیک) و آنگره‌مینوی^۳ (مینوی ویرانگر) است (یسنا، هات ۴۷). زردشت در سروده‌ای «اهوره مزدا» را تنها کسی می‌داند که خواست او در جهان عملی می‌شود. او می‌گوید:

«بی‌گمان مزدا بهتر از همه به یاد دارد که در گذشته، دیوان و مردمان [دروند] چه کردند و آگاه است که در آینده چه خواهند کرد. «اهوره» تنها دادگستر [در جهان] است. پس آن‌چه خواست او باشد همان خواهد شد» (یسنا، هات ۲۹، بند ۴).

از سروده‌های گاهانی برمی‌آید که اهوره‌مزدا خالق دو مینوی نخستین بوده‌است (یسنا، هات ۳۰، بند ۳؛ هات ۴۷، بند ۳؛ هات ۴۴، بند ۷). دو مینویی که پس از زردشت با یکی شدن «سپنته‌مینوی» با اهوره‌مزدا و تشخیص یافتن «آنگره‌مینوی» به عنوان رقیب اهوره‌مزدا، نگرشی ثنوی را بر رویکرد به فلسفه آفرینش چیره ساخت. باورها و تمایلات یکتاپرستانه پیش از ورود زردشت به صحنه تاریخ تا حدودی شکل گرفته بود، لیکن این باورها و جوه اشتراک اندکی با یکتاپرستی زردشت داشتند. برخلاف بغان و یغ‌دختان هندوایرانی، خدای زردشت، خدای طبیعت نبود؛ مانند خدای آسمان یا ... همچنین، خدای منطقه‌ای محدود به یک محل یا سرزمینی خاص نبود. خدای زردشت به عنوان آفریننده آسمان و زمین و هر آن‌چه در آن است، مستقل از طبیعت و فارغ از هر نوع محدودیت جغرافیایی بود. به علاوه خدای وی، خدای اخلاقی بود که به نزد او عمل به «اشه» یا راستی و عدالت مهم‌ترین فریضه به شمار می‌رفت. از نگاه او این تنها اراده الهی است که در تاریخ متجلی می‌شود و تاریخ را به پیش می‌برد. رابطه مستقیمی بین اراده الهی و رویدادهای

۱. در باب جایگاه زروانیسم و دیانت زردشتی مقاله فرای که نگاهی تحلیلی به جایگاه زروان در دیانت زردشتی دارد، بسیار راهگشاست. ن. ک به:

Frye, R.N. 1959: Zurvanism again, *The Harvard Theological Review*, vol. 52, N. 2 (Apr., 1959), pp.63-73.

2. Spantā Mainyu

3. Angra Mainyu

تاریخی وجود داشت؛ رویدادها ظهور این اراده فراتاریخی را عیان می‌سازند. تاریخ صرف توالی رویدادها بدون غایت و مقصود نبود. زردشت با تأکید بر وجود حاکمی الهی، در آن سوی طرح و ترتیب اشیاء، در رویدادها و اتفاقات روزمره نوعی فرآیند الهی تشخیص می‌داد که به سوی آینده‌ای ایدئال در جریان است. او با خداوند در تاریخ ارتباط برقرار می‌کرد و اراده او را در همه خوش اقبالی‌ها و بداقبالی‌های حیات افراد تشخیص می‌داد. او به پیروان خود توصیه می‌کرد که با پیروی از «اشه» به تقویت عناصر حیات و زندگی برای همگان پردازند. از این رو، تاریخ، از نگاه او، اهمیت تردیدناپذیری به دست می‌آورد. آنچه در تاریخ روی می‌دهد اهمیت بنیادین دارد؛ همه چیز صحنه نمایش زنده و ملموسی است که خود را منکشف می‌سازد و در میان تجلی داوری خیر و لطف الهی به سوی تحقق هدفی ازلی در حرکت است. او به دنبال گریز از تاریخ نیست، بلکه صحنه تاریخ را، صحنه اجرای زنده عمل به آموزه‌ها و پیروی از نیکی می‌داند. راه رسیدن به قرب الهی برای وی گذر از معرکه تاریخ و غلبه بر دشواری‌های تاریخی است. او می‌گوید:

«منم که برای دستیابی به والاترین آرمان — رسیدن به زندگی دیرپای در شهریاری — «منش نیک»، «سروش» از همه بزرگ‌تر ترا به یاری می‌خوانم تا در راه درست «اشه» گام نهم و به جایی که «مزداهوره» شهریاری دارد [برسم] [یسنه، هات ۳۳، بند۵].

زردشت اساساً انسانی اهل دنیا و عمل بود و به واقعیت‌های زندگی روزمره تعلق خاطر داشت. لیکن این واقعیت‌ها را در پیوند با اراده خداوندی می‌دید. او به واسطه بینش و بصیرت روشش، به وجدان بیدار نسل خود تبدیل شده بود. قوم خود را ملامت می‌کرد، پند و اندرز می‌داد و آنان را راه می‌نمود و وظیفه خود می‌دانست که در همه موضوعات اعم از رفتار اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، قومی یا فردی دخالت کند. اصل بنیادین آموزه‌هایش جدایی ناپذیر بودن دین و اخلاق بود. در میان اصول اخلاقی بنیادینی که وی به بیان آن می‌پرداخت، مهم‌تر از همه «آشه» بود که تجلی آن، بسان راستی و درستی در رفتار انسانی و عدالت در جامعه انسانی خود را نمودار می‌ساخت و این را قانون اصلی جهان و یکی از صفات اساسی اهوره‌مزدا می‌دانست (اشه و هشت). با درک ایزد به عنوان مفهومی جدایی ناپذیر از نظام اخلاقی، وی خود را موظف به ترفیع حاکمیت ایزد و عدالت او در میان فرزندان انسان می‌دانست. بدین سان، سرزنش‌ها و انتقادات او تنها متوجه دیوپرستی نبود، بلکه همچنین تمامی آن شرور اخلاقی و اجتماعی بود که از دیوپرستی ناشی می‌شد. از این رو، به مانند معلمان اخلاق، سیاست‌مداران و فقیهان درمی‌آمد که مصمم بود با تمام نیرو، شر و فساد اخلاقی را ریشه کن کند و قدرت ویرانگر آن را از میان ببرد. وی تنها به محکوم شمردن بی‌عدالتی و ستم قانع نبود. او وظیفه خود را برانگیختن احساسات مردم علیه رنج و

بی‌عدالتی اجتماعی می‌دانست. احساسی که به شناخت اکتفا نمی‌کرد، بلکه می‌بایست به عمل واقعی استحاله یابد. وی پیروانش را اندرز می‌داد که به گفتار و آموزش دروند گوش فراندهند (یسنا، هات ۳۱، بند ۱۸). دنیاگریزی و بی‌تفاوتی نسبت به محیط و جامعه پیرامونی، هیچ جایگاهی در آموزه‌های زردشت نداشت، از این‌رو کار و کوشش در دنیا به غایت مورد تأیید وی قرار می‌گرفت (یسنا، هات ۳۲، بند ۷).

زهر مشخصه اصلی آموزش‌های گاهانی را، واژه *savah*، به معنای سود یا برکت می‌داند. واژه‌ای که هم برای سعادت این جهانی و هم برای لذات بهشتی به کار می‌رود (زهر، ۱۳۷۵: ۸۰). زردشت پیامبری از برای این جهان و زندگی بابرکت و فراوانی روزافزون به شمار می‌آمد. او محصول محیطی بود که دسته‌های مهاجم و غارتگر، زندگی کشاورزان پیرو اشته را مورد غارت و تهاجم خود قرار می‌دادند و امنیت و آسایش مردمان را از بین می‌بردند. شاید از همین روست که اندیشه‌های او پیوندی عمیق با مقوله قدرت و فرمانروایی پیدا می‌کند (یسنا، هات ۴۸، بند ۵).

وی از این طریق می‌خواهد نبردی طولانی هم در جبهه نظامی و هم در مبارزه‌ای عقیدتی علیه دشمنانش داشته باشد. از این‌رو، اندیشه‌هایش وجه عملی بسیار مشخصی پیدا می‌کند و نقش انسان را در تاریخ بسیار برجسته‌تر می‌نمایاند (بویس، ۱۳۸۸: ۱۸؛ ویلبر، ۱۳۳۵: ۸۰). زیرا انسان در آموزه‌های زردشت بر سرنوشت خویش نیز فرمانرواست و اوست که با خرد و دستان خویش زندگی خود را به راه اشته یا دروغ می‌برد و موجب بهروزی یا ناکامی خود می‌شود. سرنوشت آن نیست که از پیش برای مردمان تصور شده باشد و آن‌ها نتوانند آن را تغییر دهند (یسنا، هات ۵۰، بند ۹). انسان مختار است که با خرد خویش راه سعادت را بشناسد و از میان نیکی و بدی یکی را برگزیند. این موضوع را در گاهان این گونه بیان می‌دارد (یسنا، هات ۳۰، بند ۲).

اساس و مبنای این موضوع از نگاه او این است که خرد انسانی بسان خرد پروردگار است و خداوند این موهبت را از خرد خود به انسان بخشیده تا الگویی از خداوند در هستی باشد (یسنا، هات ۳۱، بند ۱۱)، زیرا آن چیزی که آفریده شده بود می‌بایست تکامل یابد و تحت مراقبت قرار گیرد. این وظیفه را خداوند برعهده انسان گذاشت. انسان، که به صورت خداوند آفریده شده، باید با این صفت خداوند هماهنگی نشان دهد و چون خداوند آفریننده است، انسان نیز باید آفریننده باشد. همکاری خلاقانه اطاعت از آفریدگار است که باید خود را در پیروی از قانون اخلاقی «اشه» به نمایش گذارد که بیشتر با زندگی کشاورزان معنا پیدا می‌کند. از این‌رو، زردشت برخی شخصیت‌های اساطیری، مانند جم، را که از نگاه او بنیان‌گذار آیین‌های پیروان دیوها می‌باشند، طرد می‌کند (یسنا، هات ۳۲، بند ۸). دوشن گیمن در این باره می‌گوید:

«زردشت پیش از آن که نوآوری کند، از یک جهت سلسله مراتبی سنتی را احیا ساخت؛ که یک صورت خاص آیینی - درمورد حمایت برخی فرمانروایان خاص - آنرا آشفته کرده بود. این فرمانروایان جنگ طلب که همچون جم افسانه‌ای برای خشنودی مردمان، گاو قربانی می کردند و گوشت آن را به مردم می خوراندند، باید کنار می رفتند. این سلسله مراتب احیاشده حمایت از چوپان، و کلاً تمامی آدم‌های صلح طلب را - که تحت سلطه امیری خیرخواه قرار داشتند - تضمین می کرد (دوشن گیمن ۱۳۸۷: ۸۷).

از نگاه زردشت، دوران جم، نه تنها دوران آرمانی به حساب نمی آید، بلکه دورانی است که پایه گذار برخی سنت‌های نادرستی است که او به مخالفت با آن‌ها برخاسته است. وی میان قربانی خونین و دوران جم ارتباطی می دیده که این گونه به این مراسم تاخته است و از این طریق، شاید مراسم میتزایی قربانی گاو را طرد کرده است. چنان که بعدها این عمل به اهریمن منتسب شد (دوشن گیمن، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

اساساً زردشت هیچ‌گاه در سروده‌های خود از گذشته به عنوان دوران نیکی و سعادت‌مندی یاد نمی کند، بلکه از آن دوران به دوران دروغ و تباهی دروندان اشاره دارد (یسنا، هات ۳۳، بند ۴). این اعتقاد با برخی باورهای مردمان هندوایرانی که به بازگشت یک عصر طلایی (احتمالاً دوران جم) اعتقاد داشتند در تضاد بود و از این باور به گونه‌ای دیگر بهره برد (دوشن گیمن، ۱۳۸۵: ۵۸). زردشت به روزی امیدوار بود که بتواند همه مردمان را به راه راستی ببرد و زمین را از وجود دروندان پاک کند. زمانی که اراده اهوره مزدا به نابودی دروندان تحقق می پذیرد و جهانی پیراسته از شر و بدی پیدا می شود (یسنا، هات ۲۹، بند ۴)، وی خود را در این راه رهاننده و عاملی برای پیش بردن این هدف نهایی قلمداد می کند و از پیروانش نیز می خواهد برای رسیدن به چنین جامعه - ای با تمام توان کوشا باشند (یسنا، هات ۳۰، بند ۱۰-۱۱).

تاریخ از نگاه او هرچند در حیطه و سلطه ظالمان و ستمگران می باشد، ولی با آموزه‌های او و مجاهدت‌های پیروانش و کمک اهوره مزدا به سوی روشنایی سیر خواهد کرد و به آن خواهد رسید. دورانی که «اشه» به یاری خردمندان رهاکنندگان به نگهداری جهان بدرخشد (یسنا، هات ۴۶، بند ۳). باور به پیدایی رهاننده، گونه خاصی از تکامل نوع انسان درمی آید که از طریق مناسبات تاریخی همراه با عالی ترین کمال مطلوب حیات دینی ارتقا می یابد. از این روست که برخی بر این باورند که این انگاره، هیچ نمونه و مانندی در عقاید هندوایرانیان ندارد و این گونه به کلی تازه و بی سابقه در این جهان می باشد (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۵). دورانی که در آن نیکان و بدان

در داوری الهی آزموده می‌شوند و به سعادت و شقاوت که در انتظار آن‌هاست، می‌رسند (kellens & Azarnouche 2012, p. 18-19؛ یسنا، هات ۵۱، بند ۸).

از دیدگاه زردشت اشونان (درستکاران) می‌توانند از این آزمون بگذرند و به زندگی جاودانه دست یابند. کل تاریخ انسان به سوی این غایت فرجامین که در آن نظام الهی کمال نهایی می‌یابد در حرکت است. او از نگاه دوری و تسلسل وار به تاریخ انسان و زمان تاریخی می‌گسلد و شیفتگی خود را به ابدیت به عنوان پایانی یکباره بر تاریخ ابراز می‌کند. زردشت در این انگاره بنیادین که برای تاریخ بشر، نه فقط آغاز، بل پایانی هم در نظر می‌گرفت، از عقاید پیشین که به موجب آن‌ها تصور می‌شد اگر مردمان و ایزدان، نقش‌شان در هستی را بپذیرند، زندگی تا ابد ادامه خواهد داشت، گسست (بویس، ۱۳۸۶: ۵۱). این پایانی بود که او از تاریخ می‌دانست؛ گرچه تاریخ برای او عرصه‌ای پر جنب و جوش از دشواری‌ها را الزام می‌کرد، ولی امید به رهایی و پیوستگی به جاودانگی، تحمل آن را آسان می‌نمود. انسان همان اندازه که در تاریخ شرکت داده می‌شد، می‌بایست به تحقق اراده الهی در پایان آن نیز امیدوار می‌بود. اراده‌ای که در پس آن روشنایی ابدیت بود و نصیب کسانی می‌شد که تاریخ را میدانی برای ظهور نیکی‌ها دانسته بودند.

۲-۳. زمان و تاریخ در آراء دینی پس از زردشت

اگر سرودهای گاهان را روایت اندیشه و احساس و جهان‌بینی زردشت بدانیم، پس از او آن‌چه بر دین تازه بنیاد گرفته توسط او گذشت، حکایت از بازگشتی مشتاقانه به آموزه‌های پیش از او بود. هرچند این هنوز عمق اندیشه‌های وی بود که بر روح و ذهن و عمل و نظر این آموزه‌ها سیطره داشت، با این حال نمی‌توانست خود را از آثار پیشینی دور نگه داشته، روایتی یک‌دست و منزله باقی بماند.

انسان تا پیش از دوره گاهانی، خود را با ایزدانی روبه‌رو می‌دید که چندان دور از دسترس نبودند، برای آنان قربانی می‌کرد و آنان نیز خواست‌های او را برمی‌آوردند. کارهایی که ایزدان بر انجام آن نظارت داشتند، همگی اموری در دسترس و مألوف بودند. اما با زردشت، انسان با امشاسپندانی روبه‌رو شد که همگی، بیانگر صفاتی انتزاعی بودند. آیین زردشت روح عارفانه خود را با گوشه‌نشینی و عزلت‌گرایی تقلیل‌نداد و از این‌رو، بازگشت همان اساطیر کهن کار دینداری را برای انسان آن روزگار آسان و ساده می‌کرد. اسطوره‌ها حکایت‌های آیینی از تاریخ پدیدارشدن گیتی و جهان مینوی یا انسانی یا هر رویدادی بودند که مایگان آغازین پربار، برای نوآوری‌های ذوقی، هنری و زیباشناختی و بینش‌ها و دریافت‌های مینوی و اندیشه‌های خردورزانه و فراجانه را

فراهم می‌ساختند. در واقع، اسطوره‌ها همان تاریخ سپند و شناخت آیینی انسان از خویش و جهان را به انسان می‌آموخت. این که انسان چگونه آفریده شده و این که گیتی و جهان‌مینوی چگونه جهانی است؛ بدین‌سان، اسطوره‌ها پیوند میان انسان و جهان، انسان و ایزدان، انسان و فرمان خداوندی، انسان و زایش، مرگ و زندگی، زن بودن و مرد بودن، نیستی و جاودانگی و هر آنچه را که با بودن و نبودن است، پاسخ می‌دادند.

تغییر اساسی دیگری که آموزه‌های زردشت پس از وی به خود دید، نیرو گرفتن جایگاه و ساحت نیروی ویرانگر (انگروه‌مینوی) و تبدیل شدنش به رقیبی هولناک برای خدای یگانه در آیین زردشت بود. این تغییر، روح ثنویگری را بر همه عرصه‌های فکر و عمل و اندیشه باورمندان زردشتی چیره ساخت و نگاهی دیگرگون بر هستی‌شناسی این دین ایجاد کرد (دوشن‌گیمن، ۱۳۸۵: ۷۰). هریک از امشاسپندان که در گاهان به صورت تجلی صفات اهوره‌مزدا معرفی شده بودند، پس از آن با عناصر زمینی پیوند یافتند و نگهداری بخشی از آفرینش را عهده‌دار شدند (بندهش، بخش چهارم). دیوان یا خدایان کهن هندوایرانیان که در گاهان از طرف زردشت به علت تباہکاری‌های پیروان آن‌ها، طرد شده بودند، این بار در قالب رقیبان نیرومند امشاسپندان و ایزدان جدید به سرپرستی اهریمن به عنوان اندیشه ویرانگر تشخیص یافته، درآمدند (آموزگار، ۱۳۷۹: ۱۶-۲۴). بسیاری از چهره‌های اسطوره‌ای پیشازردشتی این بار در قالب آیین جدید، جایگاه ویژه‌ای یافتند.^۱ به‌عنوان نمونه، جم، فردی اساطیری که مورد نکوهش زردشت واقع شده بود، پس از وی به الگویی از پادشاهان آرمانی تبدیل شد؛ حتی شخصیتی به شمار رفت که با اهوره‌مزدا همپسگی می‌کرد و اولین کس از مردمان شناخته شد که اهوره‌مزدا دین خود را به وی فراز نموده بود (اوستا، فرگرد دوم و نندیداد). این قهرمانان پیشازردشتی در قالب آیین جدید به قهرمانان این دین تبدیل می‌شوند و برخی از آن‌ها مانند گرشاسپ و کیخسرو نقش‌های پایان تاریخی نیز پیدا می‌کنند، تا جایی که در اوستا فرقی میان نیاکان کافر گشتاسپ و دیگر قهرمانان مشرک و بت‌پرست و پهلوانان زردشتی که پس از آنان پیدا شدند، دیده نمی‌شود (بویس، ۱۳۷۴: ۱۴۵).

از این جاست که آیین‌های مرتبط با این قهرمانان و معنای درونی آن‌ها داخل در نگاه زردشتی به تاریخ و انسان می‌شود و نگاه پیشین و اصیل را دستخوش تغییر می‌کند. به‌ویژه که این دو گانه‌باوری کمال یافته، سرشت اسطوره‌های ایرانی را شکل می‌دهد و به تاریخ و هستومندان تاریخی جهتی خاص می‌بخشد. این اساطیر با واقعیت‌های تاریخی در یک ساختار زمان‌مند

۱. در این باره ن. ک. به: بویس ۱۳۷۴: ۱۳۸؛ بارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۲۸.

در آمیخته شدند و غایتی اخلاقی یافتند. جهان همچون صحنه نبردی نمایش داده شد که در یک سر آن آفرینش نیک به رهبری اهوره مزدا بود و در دیگر سو، ضد آفرینش اهریمن قرار داشت که بازتابی در درون انسان، تاریخ و طبیعت به همراه داشت (شروو، ۱۳۹۲: ۱۹۰-۱۹۲). مسیر اصلی تاریخ از همان آغاز معین شد و در یک نمای گسترده، تاریخ جهان چیزی مگر تحقق ایده اهوره مزدا نبود؛ زمانی که دانش مطلق و خرد همه آگاه او به وی اجازه می‌داد که در آغاز، رویدادهای آینده را تا نابودی اهریمن ببیند. بنابراین تاریخ آینده را با یقین و قطعیت گذشته می‌دیدند (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۴۵۳). نبردی که در تمام شئون هستی از عالم مینوی گرفته تا عالم مادی، تسری پیدا می‌کند. حتی انسان نیز در درون خود حامل این نبرد میان اخلاقیات نیک و بد بود. از این رو، تاریخ، تجلی دو اراده هم‌زمان فراتاریخی در پهنه هستی، زمان و انسان شد و رویدادهای تاریخی نشانی از این فلسفه آفرینش یافت. این رویدادها ظهوری یکباره در پس معنایی یکسان را آشکار می‌ساخت؛ به این معنا که در هر رویداد تاریخی بازتابی از آن نبرد ازلی هویدا می‌شود و قهرمانان و ضدقهرمانان نیز تجلی خصلت‌های این دو نیروی فراتاریخی در تاریخ می‌باشند. جنگ‌ها و نبردها معنایی مذهبی پیدا می‌کنند و از روی الگوهای ماوراء انسانی و فوق بشری به عین تقلید می‌شوند. ولی این نبردها بی‌پایان نیست؛ تاریخ تنها محدوده‌ای است مشخص و معین میان ازلیت و ابدیت، تا آن‌جا که در روایت‌های ایرانی طول مدت تاریخ مشخص شده بود و اصلی ثابت و بنیادین به شمار می‌رفت و بعدها عاملی مهم در آشفستگی‌های چشم‌اندازهای تاریخی ایرانیان ایجاد کرد.

بر اساس این اساطیر، عمر کیهان دوازده هزار سال است که به چهار دوره سه‌هزار ساله تقسیم می‌شود. آخرین هزاره از سه هزار سال، خود به چهار دوران تقسیم می‌شود که با فلزات گوناگون آن را نشان می‌دهند. آن‌چه به تاریخ بشری مربوط است در شش هزار ساله دوم روی می‌دهد که با ظهور زردشت در ابتدای هزاره چهارم تاریخ بشری به دو دوران پیش‌زردشت و پس‌زردشت درمی‌آید. در هر هزاره از سه هزار سال واپسین یکی از فرزندان زردشت (موعودهای زردشتی) ظهور کرده، نبرد را با عناصر اهریمنی رهبری می‌کند تا این‌که در پایان آخرین هزاره با ظهور سوشیانس، جهان در یک نبرد انجامین به رهبری وی شکستی قاطعانه به نیروهای اهریمنی وارد می‌کنند و هستی را از لوس وجود آن‌ها پاک می‌گردانند و به این طریق تاریخ به پایان خود می‌رسد.

می‌توان سال انسانی با دوازده ماه را الگویی برای سال کیهانی بر اساس تفاسیر روحانیون زردشتی بدانیم (کریستن سن ۱۳۸۶: ۷۷). این تقلید از الگوهای طبیعی، حکایت از ورود باورهای

نجومی سایر ملل به ساختار اندیشه زردشتی است. با توجه به این که دوازده هزار سال یک عدد زروانی می‌باشد، بعید نیست این از طریق مغان غربی و از منابع بابلی وارد دستگاه کیهان‌شناسی زردشتی شده باشد (زهر، ۱۳۸۷: ۶۷ و ۱۵۸؛ دوشن‌گیمن، ۱۳۸۵: ۸۳). با این حال دستگاه دینی زردشتی توانسته بود آن را در قالب نگاه خطی به تاریخ جای دهد و مانع از رجعت جاودانه ادواری آن شود.

درباره این اندیشه هزاره‌ای در تاریخ‌نگری ایرانیان، برخی معانی فراتاریخی قائلند. از نگاه کُربن، این سه پرده - بندهش، گمیزشن، و یچارشن -^۱ که به دوازده هزار سال تقسیم می‌شود ارزش عددی ندارد، بلکه به حکمت اعداد مربوط می‌شوند. به باور او، این دوره‌بندی تاریخ در میدانی که انسان همچون موجودی در تاریخ لحاظ شده باشد، معنا پیدا نمی‌کند و گر نه این دوره‌بندی به طور یکسانی برای همگان ضرورت پیدا می‌کرد. او معنای این دوره‌بندی را به‌طور اساسی به میدان آگاهی مربوط می‌داند که در آن تاریخ به گونه‌ای تجربه می‌شود که در انسان وجود دارد و منظور همان تاریخ قدسی یا تاریخ مقدس است که حوادث آن در درون انسان جریان پیدا می‌کند و معنای باطنی آن بایستی به توسط تأویل، پدیدارشناسی و به سخن دیگر کشف‌المحجوب درک شود (کُربن، ۱۳۶۹: ۴۳).

معنای دیگری نیز از این اندیشه هزاره‌ای می‌توان برداشت کرد. در هزاره زردشت ادواری قابل تشخیص است که پرده از یک اندیشه کهن برمی‌دارد. بخش‌های مختلف این هزاره با فلزات گوناگون مشخص شده‌اند که حاکی از کاستی گرفتن جهان و سقوط روند تاریخی است. در «زندبهن‌یسن» که یکی از متون پیش‌گویانه زردشتی است و سابقه مفاهیم آن را مربوط به پیش از اسلام می‌دانند، آمده‌است:

«از ستودگر[نسک] چنین پیدا است که زردشت از اورمزد بی‌مرگی خواست. پس اورمزد، خرد همه آگاه را به زردشت نمود و با آن درخت یک ریشه‌ای دید که در آن چهار شاخه بود، یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی آهن برآمخته. آنگاه پنداشت که در خواب دیده است. هنگامی که از خواب بیدار شد، زردشت به او گفت که: ای خدای مینویان و جهانیان! به من نشان دهید که درخت یک ریشه‌ای که دیدم، که چهار شاخه بدان بود [چیست]؟ اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: آن که زرین است، پادشاهی گشتاسپ‌شاه است، هنگامی است که من تو را [برای] دین دیدار کنم و گشتاسپ شاه دین پذیرد و کالبد دیوان بشکند و دیوان از آشکارگی به گریز و نهان روشی ایستند. آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر، پادشاه کیانی است. آن که پولادین است، پادشاهی

انوشیروان خسرو قبادان است و آن آهن برآمیخته، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بد دیوان گشاده موی خشم تخمه است [در] هنگامی که سده دهم تو سر بود (به پایان برسد)» (زندبهن یسن: ۱).

در فصل سوم همین اثر، تقسیم‌بندی دیگری دیده می‌شود که براساس آن این هزاره به هفت دوره تقسیم می‌شود. اخیراً فرض را بر این گذاشته‌اند که ایرانیان این ایده یونانی را از منابع یهودی (کتاب دانیال) آموخته باشند (Boyce 1984, pp.57-75). هدف اصلی از تفسیر زردشتی از اعصار فلز، نشان دادن دشواری‌های زمان حال نسبت به زمان زردشت است. به این معنا که زمان اکنون نسبت به زمان‌های گذشته در جایگاه پست‌تری قرار گرفته و هر زمان نیز که تاریخ به جلو حرکت می‌کند نوعی انحطاط روزافزون را در پی دارد و از این رو، در ابتدای هر هزاره از سه هزاره پایانی یک منجی ظهور می‌کند تا تازگی و طراوت کمرنگ‌شده را به تاریخ بازآورد و حیاتی دوباره رقم زند. این تلقی آخرین را در ادوار پس از سقوط ساسانیان در برخی متون پهلوی و به ویژه متون پیش‌گویانه آن می‌توان دید (آسانا، ۱۳۷۱: ۱۹۰).

تأثیر این دیدگاه‌های هزاره‌ای و دوران‌های تاریخی، خود را در نگرش‌های تقدیری و رشد جبرگرایی نشان می‌داد. این ایده که همه رویدادها از پیش مقدر شده‌است، دست انسان را برای رویدادآفرینی و اثربخشی بر تحولات تاریخی و زندگی‌ساز می‌بست و ذهن انسانی را از پرداخت اندیشه‌های خلاقانه جدا می‌ساخت. این باورها به تدریج روح حاکم بر آموزه‌های اصیل زردشت را از میان می‌برد و در نهان نوعی تقدیر تاریخی را بر نگاه به روند رویدادهای تاریخ تحمیل می‌کرد. با وجود این، می‌توان حدس زد این دو گرایش در طول تاریخ اندیشه زردشتی به نبردی دائمی و داخلی مشغول بوده‌اند: یکی گرایشی که به آزادی اراده انسانی در تاریخ قائل است و حیات مادی انسانی را ارج می‌نهد و دیگری که به وجود تقدیری تاریخی بر عمل انسانی باور دارد و یکسره بر ارزش‌های زندگی در این جهان خط بطلان می‌کشد. نیرو گرفتن اسطوره‌ها، تلقی زمان خطی از تاریخ را نیز محدود ساختند. قداست و ارزشمندی این زمان‌ها در پیوند با هستومندان فراتاریخی و قهرمانان اسطوره‌ای معناپذیر بود.

جشن‌های گاهنبارها نیز که اهوره‌مزدا بنیان نهاده‌است، به یادگار مراحل پنج‌گانه آفرینش آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و مردم بودند. اهوره‌مزدا پنج روز به آسایش پرداخت و بدین سان، گاهنبارهای پنج‌گانه مزدایی را بنیان نهاد (بندش، بخش دوم). گاهشماری مذهبی او در طول یک سال تمام مراحل تکوین عالم را که در روز ازل روی داده‌است، به طور تمثیلی تکرار کرده، خاطره آن را ضمن جشن‌ها و اعیاد زنده نگه می‌دارد. سال مذهبی در واقع، عمل خلقت

عالم را به طور مستمر تکرار می‌کند. انسان همواره با زمان خلقت عالم و آدم معاصر است، زیرا برگراری آیین‌های عبادی، او را به دوران اساطیری آغازین منتقل می‌کند.

آیین قربانی کردن گیاه هومه نیز یکی دیگر از وجوه عمل آفرینش به شمار می‌رفت که بازمانده‌ای از ادوار پیشازردشتی بود. یسنا یک جشن فصلی و آیینی دوره‌ای بود که به یاری آن عالم از نو آفریده می‌شد (بندهش، بخش چهارم، بند ۳۸؛ دوشن‌گیمن، ۱۳۷۵: ۱۴۱). این بازآفرینی زمان ازلی، تکرار کنش آفرینش و آفرینش حیاتی جدید بود و از این طریق زمان گیتیانه را به سود زمان حقیقی از میان می‌برد. نوروز در حقیقت عبارت بود از دوباره آغازیدن زمان از ابتدایش که به مثابه تکراری از بندهش و تکوین عالم به شمار می‌آمد. در پایان سال و آستانه تحویل سال نو لحظه اساطیری آغاز آفرینش و گذر از آشوب به سامان تکرار می‌شد.

زنده‌شدن اساطیر، نگرش پیشین را در باب چرخه‌ای بودن زمان احیا کرد. نگرشی که زردشت با قراردادادن پایان تاریخی بر آن و آزمون نهایی در پس آن بر این روند چرخه‌ای و جاودانه‌بودن اندیشه ادواری تاریخ، نقطه پایانی قرار داده بود. به باور برخی در هر سه آیین ادیان ایرانی، یهودی و مسیحی، که به کران‌مندی مدت بقای عالم در هزاره‌هایی چند معتقدند و برآنند که تاریخ سرانجام در «ساعت موعود» به پایان خواهد رسید، هنوز هم بقایایی از پنداشت نوگشتن ادواری تاریخ برجای مانده است، به عبارت دیگر تاریخ در این مذاهب، پیش از آن که «آخرت» نهایی فراسد، می‌تواند چندین بار تعطیل و دوباره تجدید شود» (الیاده، ۱۳۸۴: ۱۳۶). این گونه است که در الهیات تاریخی زردشتی، کلیت تاریخ، امری جاودانه نیست و تکرار نمی‌شود، بلکه در فرجام به وسیله آتشی بزرگ و توفانی عالم‌گیر که نشانه رستاخیز است به پایان خواهد رسید و جاودانگی بدون بازگشتی برای آفریدگان رقم خواهد خورد. به باور بویس، این تلقی ایرانیان از تاریخ حداقل هزار سال از اندیشه پایان تاریخی یهودی کهن تر است (Boyce 1984, pp.57-75).

پس در حقیقت برای نخستین بار این زردشت بود که برای تاریخ ارزشمندی قائل و موفق شد بر نگرش سنتی، که معتقد به حرکت دوری زمان بود، فائق آید و به کشف زمانی نائل شود که یکسویه است و دارای مفهومی یکتاست. بیهوده نبود که نیچه، فیلسوف آلمانی بر این باور بود که ایرانیان نخستین کسانی بودند که به تاریخ در تمامیت آن اندیشیدند؛ زیرا بر آن بود که این دیدگاه ایرانیان در برابر آن دید متافیزیکی یونانی قرار می‌گرفت که با افلاطون، هستی زبرزمانی حقیقی را در برابر هستی مجازی گذرا یا زمانمند قرار می‌دهد. به این معنا که متافیزیک یونانی از راه جذب فلسفه نوافلاطونی، که در روم پرورده شد، در یزدان‌شناسی مسیحی، به دست آباء کلیسا، بنیاد نظری مسیحیت را شکل داد. مسیحیتی که در مقام دین مسکیتان، زندگانی گذرای زمینی را به نام

«پادشاهی جاودانه آسمان» رد می‌کرد و با نگرش آخرت‌اندیش و زمان‌گریز و دید هیچ‌انگارانه آن نسبت به زندگانی زمینی، نگرش مثبت یا «آری‌گوی» پیشینیان به زندگی را بدل به نگرش منفی می‌کرد. از این‌رو، افسوس می‌خورد که چرا به جای رومیان، ایرانیان بر یونانیان چیره نشدند تا با تلقی مثبت‌شان به زندگی و زمان، روند این جریان را دگرگون کنند و از این رویداد شوم در تاریخ پیشگیری نمایند (Ashouri 2003: *EnIr*, Nietzsche and Persia). اما ایرانیان نه آن قومی بودند که یکسره انسان را در ورطه مادی‌گری و زندگی مطلقاً تاریخی آن رها سازند و نه آن که آخرت‌اندیشی وی را دستاویزی برای نابودی دنیای وی گردانند. آنچه بینش تاریخی ایرانیان باستان را شایسته توجه و تحقیق می‌نماید، چگونگی ترکیب این دو رویکرد تاریخ‌ستیز و تاریخ‌گرا در پس آراء و افکار فلسفی و دینی ایشان است که در طول تاریخ اندیشه و فکر بشری، نمایی یکتا و بی‌مانند می‌یابد و جلوه‌ای درخشان در زندگی اجتماعی و سیاسی آن‌ها پیدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

توجه به موضوع زمان و تاریخ و چگونگی نگاه بدان، یکی از ویژگی‌های اصلی هر یک از مکاتب مختلف فلسفی و دینی در جهان است، زیرا نوع نگاه به آن، پیوندی ناگسستنی با جهان‌بینی هر قوم و ملت دارد. این ویژگی‌ها در تفکر دینی ایرانیان باستان نیز بازتاب پیدا کرد و جهان‌بینی و در پس آن، تاریخ‌نگری خاصی را به وجود آورد که محصول هزاران سال تاریخ زیسته شده بود. این تاریخ‌نگری که ویژگی‌های گاه متناقض را در بطن خویش پرورانده بود، حاصل مجموعه‌ای از آراء و اندیشه‌های مختلفی بود که از آغاز شکل‌گیری اساطیر قومی تا اندیشه‌های زردشت و تغییر و تحولات پس از آن را شامل می‌شد. مضامین مذهبی در آن شامل برخی ویژگی‌های ادیان نخستین و نگاه آنان به زمان و تاریخ در پس تحلیلی طبیعت‌وار و دورانی بود که پس از ظهور زردشت معانی آن دگرگون شد و ویژگی‌های جدیدی پیدا کرد. با آن که زردشت خود در محیط اسطوره‌های کهن زیسته بود با گسست از آموزه‌های پیشین و برکشیدن خدایی یکتا بر صحنه تاریخ، معانی چرخه‌ای و دورانی آن را به مفهومی خطی و پیش‌رونده تبدیل کرد و با ارزش‌گذاری بر حیات انسانی، ارزشی بیش‌ازپیش برای تاریخ قائل شد. با وجود این، پس از وی با احیای اسطوره‌های کهن، آموزه‌های وی نیز از تأثیرات آنان بی‌نصیب نماند و روحانیون دستگاه دینی جدید با بهره‌گیری از اساطیر پیش‌ازردشتی و تشخیص بخشی به مفاهیم انتزاعی آموزه‌های خود زردشت، ساختار جدیدی آفریدند که در کلیت تاریخ‌نگری زردشت قرار داشت، ولی نگرش‌های کهن به تاریخ در آن گنجانده شده بود.

منابع و مأخذ

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۷). **تاریخ اساطیری ایران**. تهران: نشر سمت. چاپ دهم.
- _____ (۱۳۷۹). دیوها در آغاز دیو نبودند». **مجله بخارا**. شماره ۱۶: صص ۱۶-۲۴.
- _____ (۱۳۷۰). «نوروز». **مجله کلک**. بهمن و اسفند. شماره ۲۳-۲۴: صص ۱۹-۳۱.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۴). **اسطوره بازگشت جاودانه**. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: نشر طهوری.
- _____ (۱۳۸۶). **چشم‌اندازهای اسطوره**. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر توس.
- _____ (۱۳۸۲). **اسطوره، روایا، راز**. ترجمه رویا منجم. تهران: نشر علم.
- احمدی، داریوش (۱۳۸۸). **پایان جهان و ظهور موعود در ادیان ایران باستان**. تهران: نشر جوانه توس.
- بویس، مری (۱۳۷۴). **تاریخ کیش زردشت (اوایل کار)**. ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: نشر توس.
- _____ (۱۳۸۶). **زردشتیان**. ترجمه عسگر بهرامی. تهران: نشر ققنوس.
- _____ (۱۳۸۸). **ریشه‌های فلسفه زردشتی**. ترجمه سعید زارع. جستاری در فلسفه زردشتی. تهران: نشر دانشگاه ادیان و مذاهب: صص ۹-۴۵.
- جلالی‌نایینی، سید محمدرضا (۱۳۸۵). **گزیده سرودهای ریگ‌ودا**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جاماسپ جی آسانا، (۱۳۷۱). **متون پهلوی**. گزارش سعید عریان. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- دادگی، فرنیخ (۱۳۸۵). **بندش**. گزارنده: مهرداد بهار. تهران: نشر توس.
- دریایی، تورج (۱۳۸۲). «معادشناسی زردشتی بنابر متون فارسی میانه» مندرج در کتاب **تاریخ و فرهنگ ساسانی**، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: نشر ققنوس.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۷). **اوستا**. تهران: نشر مروارید. چاپ سیزدهم.
- دوشن‌گیمین، ژاک (۱۳۸۷). **واکنش غرب در برابر زردشت**. ترجمه تیمور قادری. تهران: نشر مهتاب.
- _____ (۱۳۸۵). **اورمزد و اهریمن**. ترجمه عباس باقری. تهران: نشر فرزانه روز.
- _____ (۱۳۷۵). **دین ایران باستان**. ترجمه رویا منجم. تهران: نشر فکر روز.
- راشد‌محصل، محمدتقی (۱۳۸۵). **زندبهن یسن**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضائی‌باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). **تاریخ زبان‌های ایرانی**. تهران: نشر مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- زادسپرم پسر جوان جم (۱۳۸۵). **وزیدگیهای زادسپرم**. ترجمه محمدتقی راشد‌محصل. تهران: نشر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- زهر، آر. سی. (۱۳۸۵). **طلوع و غروب زردشتیگری**. ترجمه دکتر تیمور قادری. تهران: نشر فکر روز.
- _____ (۱۳۸۷). **زروان یا معمای زردشتیگری**. ترجمه تیمور قادری. تهران: نشر امیرکبیر.
- شایگان، داریوش (۱۳۶۲). **ادیان و مکتب‌های فلسفی هند**. تهران: نشر امیرکبیر.
- شروو، پرودز اوکتور (۱۳۹۲). «اهمیت آیینی، اساطیری و نندیداد». در مجموعه مقالاتی تحت عنوان **شاهنشاهی اشکانیان**. تهران: نشر پارسه.
- صنعتی‌زاده، همایون (۱۳۸۴). **علم در ایران و شرق باستان**. تهران: نشر قطره.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۶). **نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان**. ترجمه آموزگار و تفضلی. تهران: نشر چشمه. چاپ سوم.
- گالووی، آلن (۱۳۸۵). **پانین برگ: الهیات تاریخی**. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: نشر مؤسسه فرهنگی صراط.
- ویلبر، دونالد (۱۳۳۵). **تاریخ ملخص ایران، ایران از نظر خاورشناسان**. ترجمه رضازاده شفق. تهران: نشر اقبال، ۱-۹۶.
- هینلز، جان (۱۳۸۶). **شناخت اساطیر ایران**. ترجمه آموزگار و تفضلی. تهران: نشر چشمه.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳). «تاریخ روایی ایران». مندرج در کتاب **تاریخ ایران کمبریج** (جلد سوم، قسمت اول). به سرپرستی احسان یارشاطر. تهران: نشر امیرکبیر.

- Ashouri D., 2003: "Nietzsche and Persia", in *Encyclopaedia Iranica*, edited by E. Yarshater.
- Boyce M., 1984: 'On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic', *Bulletin of the school of Oriental and African studies*, University of London, vol. 47, No.1, p. 55-75.
- Frye, R.N., 1959: 'Zurvanism again', *The Harvard Theological Review*, vol. 52, N. 2 (Apr., 1959), p.63-73.
- Gershevitch Il., 1964: 'Zoroaster's own Contribution', *JNES XXIII*, p. 12-38.
- Kellens J. & Azarnouche S., 2012: 'Le Zoroastrisme à travers les textes', dans *Religions & Histoire*, No. 44, Mai-Juin 2012, p. 16-20.
- Pingree D., 1963: 'Astronomy and Astrology in India and Iran', *ISIS*, No. 54.
- Vogelsang W., 2000: 'The sixteen Lands of Videvdāt A'ryān'm Vaêjah and the Home land of the Iranians', *Persica*, XVI, p.49-66.
- Witzel M., 2002-2003: 'The Home of the Aryans', *Nāme-ye Irān-e Bāstān*, Vol. 2, No.2, p. 5-59.

References in English

- Aḥmadī, D. 2009. Pāyāni Dījahān wa Zuhūri Mū'ūd dar Adyāni Irāni Bāstān. Dījawānih Tūs, Tehran. (In Persian) (Book)
- Āmūzīgār, Zh. 2008. Tārīkhi Asāṭīrīyi Irān. 10nd. Samt, Tehran. (In Persian) (Book)

- _____ 2000. Dīwhā dar Āghāz Nabūdand. Bukhārā, (16):16-24. (**Journal**)
- _____ 1991. Nūrūz. Kilk, (23&24): 19-31. (**Journal**)
- Ashouri D. 2003. Nietzsche and Persia”, in Encyclopedia Iranica. I.Yarshater. (Editor). (**Book**)
- Boyce, M. 1995. Tārīkhi Kīshī Zardush̄t (Awā’ili Kār). H. Şan’atī Zādih. (Translator). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2007. Zardush̄tīyān. ‘A. Bahrāmī. (Translator). Kūknūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2009. Rīshihāyi Falsafih Zardush̄tī. S. Zārī’. (Translator). P.9-45. University of Religions and Denominations, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2007. Zardush̄tīyān. ‘A. Bahrāmī. (Translator). Kūknūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 1984. On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic. Bulletin of the school of Oriental and African studies, University of London, Vol. 47, No.1, P. 55-75. (**Journal**)
- Christensen, A.E. 2007. Nimūnihāyi Nuḵhustīn Insān wa Nuḵhustīni Şhahrīyār dar Tārīkhi Afsānī Īrānīyān. Āmūzigār and Tafaḍulī. (Translator). Čīsh̄mih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dādīgī, F. 2006. Bundahīsh̄. M.Bahār. (Reporter). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Daryāi, T. 2003. Ma’ād Şhināsī Zardush̄tī Banābar Mutūni Fārsūi Mīyānih. K. Dīzadjī. (Translator). Kūknūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Djalālī Nā’īnī, S.M.R. 2006. Guzidih Surdihāyi Rīgwidā. Ministry of Culture and Islamic Guidance, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Duchesne-Guillemain, J. 2008. Wākunīshī Gharb dar Barābari Zardush̄tī. T. Kādirī. (Translator). Mahtāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2006. Ūrmazd wa Ahrīman. ‘A. Bākirī. (Translator). Furūzān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 1996. Dīni Īrāni Bāstān. R. Munadjim. (Translator). Fikri Rūz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dūstkhāh, Dj. 2008. Awistā. Vol.13. Murwārīd, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Eliade, M. 2005. Uşūrih Bāzgaş̄ti Djāwdānih. B. Sarkārātī. (Translator). Ťahūrī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2007. Čashmandāzhāyi Uşūrih. Dj. Satārī. (Translator). Tūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2005. Uşūrih, Rūyā, Rāz. R. Munadjim. (Translator). ‘Ilm, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2009. Rīshihāyi Falsafih Zardush̄tī. S. Zārī’. (Translator). P.9-45. University of Religions and Denominations, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Frye, R.N. 1959. Zurvanism again. The Harvard Theological Review. Vol. 52, No. 2 (Apr., 1959), P. 63-73. (**Journal**)
- Galloway, A. 2006. Ilāhīyāti Tārīkhi. M. Farhādpūr. (Translator). The Cultural Institute of Şirāt, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Gershevitch IL. 1964. 'Zoroaster's own Contribution', JNES XXIII, P.12-38. **(Journal)**
- Hinneels, J. 2007. Shinākhti Asāṭiri Īrān. Āmūzigār and Tafaḍulī. (Translator). Čiṣhmih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Jamasp-Asana, J. 1992. Mutūni Pahlawī. S. 'Uryān. (Reporter).The National Library of Iran, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Kellens J. & S. Azarnouche. 2012. Le Zoroastrisme à travers les textes. dans Religions & Histoire, No. 44, Mai-Juin 2012, P. 16-20. **(Journal)**
- Pingree D. 1963. Astronomy and Astrology in India and Iran. ISIS, No. 54. **(Journal)**
- Rāshid Muḥaṣil, M.T. 2006. Zand Bahman Yasan. Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Rizāi Bāgh Biydī, H. 2009. Tārīkhi Zabānhāyi Īrānī. The Centre for The Great Islamic Encyclopedia, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ṣan'atīzdih, H. 2005. 'Ilm dar Īrān wa Sharḳi Bāstān. Ḳaṭrih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Shāyḡān, D. 1983. Adyān wa Maktabhāyi Falsafīyi Hind. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Shervo, P.O. 2013. Ahamīyati Āīnī, Asāṭiri Wandīdād. Pārsih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Vogelsang W. 2000. The Sixteen Lands of Videvdāt Airyānəm Vaējah and the Home land of the Iranians', Persica, XVI, and P.49-66. **(Journal)**
- Wilber, D.N. 1956. Tārīkhi Mulḳḥaṣi Īrān. P. 1-96. Iḳbāl, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Witzel M. 2002-2003. The Home of the Aryans. Nāme-ye Irān-e Bāstān, Vol. 2, No.2, P. 5-59. **(Journal)**
- Yārshātīr, I. 2004. Tārīkhi Riawāi Īrān.Vol.3, No.1. I. Yārshātīr. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Zādīsparm, Dj.Dj. 2006. Guzīdihāyi Zādīsparm. M.T. Rāshid Muḥaṣil. (Translator). The Institute of Cultural Studies and Research, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Zaehner, R.C. 2006. Ṭulū' wa Ghurūbi Zardushtīgarī. T. Ḳādirī. (Translator). Fikri Rūz, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- _____ 2008. Zurwān yā Mu'amāyi Zardushtīgarī. T. Ḳādirī. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

حاکمیت ولات عباسی در تبرستان بر اساس گاه‌نگاری سکه‌ها و منابع مکتوب^۱

فاطمه قلی‌زاده^۲

حسن کریمیان^۳

جوادی‌نستانی^۴

سیدمهدی موسوی کوهپر^۵

صفورا برومند^۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۷

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۱

چکیده

تبرستان پس از حدود یک و نیم سده مقاومت در برابر عرب‌های مسلمان سرانجام در زمان منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۷ ه.ق) گشوده شد و از آن پس توسط ولات عباسی اداره گردید. آگاهی ما از والیان این ولایت برگرفته از منابع تاریخی و شواهد سکه‌شناختی است. اما علی‌رغم وجود منابع مذکور تعیین زمان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.19254.1199

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول). fatemehaban@gmail.com

۳. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران. hkarimian@ut.ac.ir

۴. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس. jneyestani@modares.ac.ir

۵. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس. m_mousavi@modares.ac.i

۶. استادیار پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. s.borumand@ihcs.ac.ir

دقیقی زمامداری هریک از والیان به دلیل عدم همخوانی متون با شواهد سکه‌شناختی دشواری‌هایی را فرا روی پژوهشگران قرار داده است. هدف از پژوهش حاضر پاسخ به این پرسش است که چه عواملی سبب تفاوت اطلاعات مندرج در منابع تاریخی و سکه‌های ضرب‌شده توسط ولات عباسی در تبرستان گردیده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال از رویکرد و روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. نتیجه مطالعات حاکی از آن است که اوضاع آشفتۀ سیاسی و اجتماعی در این دوران به دلیل نارضایتی مردم و خاندان‌های محلی در منطقه و همچنین سلسله مراتب اداری حکومت عباسیان منجر به عزل و نصب‌های دائمی ولات از طرف خلفای عباسی می‌شده که می‌تواند دلیلی بر گزارش ناقص یا بعضاً اشتباه در متون تاریخی باشد. از همین رو سکه‌ها را می‌توان به عنوان منابع دست اول و ملاکی دقیق و متقن برای گاهنگاری حکومت ولات عباسی مورد بررسی قرار داد. با بررسی تحلیلی در پژوهش حاضر علاوه بر یافتن پاسخی بر دلایل آشفتگی در گاهنگاری حکومت ولات، فهرست جدید و دقیقی از والیان و زمان حکومت هر یک از آنها در تبرستان نیز ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: سکه‌های عرب - ساسانی، سکه‌های عرب - تبرستانی، ولات عباسی.

مقدمه

علی‌رغم فروپاشی دولت ساسانی، حکمرانی سرزمین‌های شمال کوه‌های البرز کماکان توسط اسپهبدان دابویی^۱ با ضرب سکه‌هایی به سبک سکه‌های ساسانی تا ۱۴۲ ه.ق استمرار یافت. زمان خلافت امویان کوشش‌هایی برای تصرف منطقه صورت پذیرفت اما قدرت امرای محلی و همچنین نفوذناپذیر بودن رشته کوه‌های البرز مانع از نفوذ عرب‌های مسلمان به این منطقه شد. در نهایت، به روزگار حکمرانی منصور عباسی و به سال ۱۴۲ ه.ق، تبرستان فتح و اداره آن به والیان منصوب از طرف خلیفۀ عباسی سپرده شد. پس از این تصرف، ضرابخانه محلی تا چندین سال ضرب درهم‌ها با نام آخرین اسپهبد دابویی را ادامه داد، تا اینکه در ۱۱۲ یزدگردی/ ۱۴۶ ه.ق نام

۱. دودمانی از شاهزادگان ساسانی که از ۲۱ تا ۱۴۱ ه.ق به مدت ۱۱۹ سال بر تبرستان و گیلان فرمانروایی داشتند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۵۳-۱۵۵). البته پس از فتح، باز هم مناطق کوهستانی تبرستان تحت تسلط اسپهبدانی چون باوندیان (۷۵۰-۴۵ ه.ق)، قارنیان (قرن اول تا پنجم هجری) و پادوسبانان (۱۰۰۶-۴۵ ه.ق) باقی ماند (نک: رابینو، ۱۳۶۵: ۲۰۲-۲۰۶؛ مهرآبادی، ۱۳۸۷: ۶۱).

وی با نام والی عباسی یعنی «روح بن حاتم» جایگزین شد و ضرب اسامی والیان به خط کوفی و پهلوی ادامه یافت. تاکنون تعداد ۴۳ نام از این والیان عرب یا ایرانی منصوب عباسیان شناخته شده است. سکه‌های ضرب شده توسط برخی از این والیان مشهور به سکه‌های «عرب-تبرستانی»، از جنس نقره و دارای وزن استاندارد و نصف وزن درهم‌های ساسانی است. علاوه بر سکه‌های مزبور، سکه‌های نقره و مسی با تراز اسلامی نیز توسط والیان ضرب شده است. والیان عباسی در تبرستان را در سه گروه می‌توان جای داد: گروهی (۲۳ نفر) که نامشان در منابع مکتوب آمده است. گروهی پنج نفره که اسامی آنها تنها در سکه‌ها دیده می‌شود و پانزده والی که هم سکه‌ها و هم منابع آنها را معرفی می‌کنند. برای دست‌یابی به گاهنگاری درست از حاکمیت ولات عباسی نیاز به بررسی مضامین ضرب شده بر سکه‌هاست. سکه‌های ولات اعم از اسپهبدی و اسلامی شامل مضامین اداری (نام حاکم، تاریخ ضرب و محل ضرب) و مضامین مذهبی (عبارات دعایی به خط پهلوی و آیات قرآنی) می‌باشند که مضامین اداری در این تحقیق برای ما راهگشا هستند. در تحقیق حاضر تعداد ۱۷۹ سکه مطالعه شد که در ده موزه و مجموعه نگهداری می‌شوند.^۱ تعدادی از آنها در برخی کتب و مقالات انتشار یافته که برای سنجش دیگر سکه‌ها از آنها نیز استفاده شده است.

به‌رغم آگاهی ما از تاریخ حکومت هر یک از والیان، بنابر منابع تاریخی و سکه‌ها، مشکل عمده در تعیین زمان دقیق زمامداری هر یک از آنها و عدم همخوانی متون با شواهد سکه‌شناختی است؛ به طوری که گاه اختلاف زمانی بین متون تاریخی باقیمانده از آن دوران با اطلاعات ضرب شده بر مسکوکات امرای عباسی بسیار است. این مسئله در کنار مشکل وجود سرسکه‌های مشابه در یک سال با نام امرای متفاوت عباسی، تنظیم و طبقه‌بندی زمانی حکومت والیان را با دشواری همراه می‌سازد. از آنجا که تنظیم نادرست جدول زمانی حاکمیت ولات، تحلیل‌های تاریخی از تحولات این دوران را با اشکالات اساسی همراه می‌سازد، در نوشتار حاضر تلاش گردیده است تا ضمن بهره‌برداری از شواهد سکه‌شناختی و متون، گاهنگاری صحیحی از این دوره ارائه شود. همچنین به منظور کشف دلایل آشفتگی در این گاهنگاری، اطلاعات و اختلاف منابع مکتوب و شواهد سکه‌شناسانه و ساختار سیاسی و حکومتی دوران فرمانروایی والیان نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. علائم اختصاری موزه‌ها و مجموعه‌ها عبارتند از: موزه ملی ملک (MM)، موزه بانک سپه (SM)، انجمن سکه‌شناسی امریکا (ANS)، موزه فیتز ویلیام (FM)، مجموعه سکه‌های اسلامی دانشگاه توینگن (TC)، مجموعه سکه‌های معرفی شده در کاتالوگ اونوالا (UC)، کاتالوگ سکه‌های جان واکر موجود در موزه بریتانیا (BM)، کاتالوگ سکه‌های شمس اشراق (EC).

روش پژوهش

روش پژوهش در مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی و با گردآوری اطلاعات از طریق مطالعه دو نوع سکه به دست آمده از ولات عباسی یکی با تقلید از سکه‌های اسپهبدان و دیگری با تراز اسلامی و استفاده از منابع مکتوب مرتبط با تاریخ محلی تبرستان و جز آن است.

پیشینه پژوهش

در باب سکه‌های عرب-تبرستانی تاکنون مطالعات پراکنده‌ای صورت گرفته که از جمله آنها می‌توان به مقاله‌های رابینو (۱۳۴۲) و چراغعلی اعظمی سنگسری (۱۳۵۲) اشاره نمود که فهرست ولات عباسی و سکه‌های ضرب شده در این دوره را معرفی کرده‌اند. اما به طور دقیق‌تر مسئله عدم تطبیق سکه‌های برجای مانده از ولات عباسی در تبرستان با منابع تاریخی برای نخستین بار توسط مایکل بیتس و در دایره‌المعارف ایرانیکا مورد بررسی قرار گرفت (Bates, 1986). همچنین در سال ۱۳۸۳ مهدی ملک در کتابی با عنوان «اسپهبدان آل دابویه و حاکمان عباسی تبرستان: تاریخ و سکه‌شناسی» به معرفی سکه‌های ولات عباسی و پیشینه تاریخی هر یک از ولات پرداخته، اما در کتاب ایشان جدول گاهنگاری برای حکومت ولات ارائه نشده است (Malek, 2004). همچنین حسن پاکزادیان در کتاب «تاریخ و گاهشماری در سکه‌های تبرستان»، برای گاهنگاری حاکمیت ولات، تاریخ اسپهبدی (سرآغاز حکومت گیل گاوپاره: ۱ اسپهبدی=۲۵ هجری قمری) را پیشنهاد می‌کند که به نظر نگارندگان قابل قبول نبود؛ به خصوص زمانی که سکه‌های عرب-تبرستانی در کنار سکه‌های اسلامی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، نادرستی و اشکالات تعیین این مبدأ تاریخی برای گاهنگاری حاکمیت ولات، بیش از پیش روشن می‌شود (برای اطلاعات بیشتر نک: رضایی باغبیدی، ۱۳۹۳). بنابراین جدول گاهنگاری‌ای که در این مقاله بر اساس تاریخ پسا یزدگردی (با مبدأ مرگ یزدگرد سوم) و با در نظر گرفتن سلسله مراتب اداری پیشنهاد شده کاملاً متفاوت از جدول گاهنگاری ارائه شده در کتاب پاکزادیان است. همچنین نویسنده در فصل سوم کتاب مزبور (حکام عرب حاکم بر تبرستان) تنها به ذکر سالشمار حکومت حکام عرب با تاریخ اسپهبدی و توصیف سکه‌ها (طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سکه‌ها) پرداخته است. در حالی که هدف از نگارش مقاله حاضر تحلیل دلایل آشفتگی در گاهنگاری حاکمیت ولات عباسی با مطالعه منابع مکتوب و مضامین ضرب شده بر سکه‌ها و در نهایت ارائه یک جدول گاهنگاری نسبتاً دقیق از حاکمیت ولات است.

وضعیت سیاسی و اجتماعی حکومت ولات عباسی

عرب‌های مسلمان، پس از براندازی امپراتوری ساسانی با تعدادی امیرنشین کوچک مواجه بودند. مشکل آنها در فتح کامل ایران مواجهه با یک حکومت قوی نبود، بلکه وجود مناطق دوردست متعددی بود که باید به تصرف درمی آمدند (لاپیدوس، ۱۳۸۷: ۷۹). تبرستان از جمله این مناطق بود که سرانجام در عهد عباسیان و در ۱۴۲ ه. ق گشوده شد. در پی این شکست تبرستان جزو ایالات دیوانی عباسیان درآمد و از سوی کارگزارانی که خلیفه می‌گمارد، اداره می‌شد. انتخاب کارگزاران برای کنترل ایالات مختلف برگرفته از نوع نظام سیاسی حاکم در زمان عباسیان است. با توجه به شواهد مکتوب تاریخی، عصر اول عباسی (همزمان با حکومت والیان عباسی در تبرستان)^۱، دوره شکل‌گیری ساختار نظام سیاسی - اداری عباسیان و دوره اقتدار خلیفه و نظام دیوانسالاری وی بوده که در این نوع نظام افراد وفادار به حاکم و توسط وی انتخاب می‌شدند^۲ (فرخندزاده، ۱۳۹۴: ۸۸؛ نیز نک: Levy, 1957: 369). خلیفه اغلب حکومت تبرستان را در یک حوزه اداری شامل چندین ولایت به یک کارگزار می‌داد که ظاهراً امارت وی از نوع «امارت استکفاء»^۳ بوده که در آن، کارگزار انتخاب‌شده از جانب خلیفه علاوه بر سازماندهی سپاه و تعیین مقرری برای آنان، سرپرستی امور قضایی و گماردن قاضیان و امام جمعه، گردآوری خراج، دریافت زکات، پاسداری از دین و دفاع از کیان مسلمانان را برعهده داشت. این نوع امارت عمدتاً برخاسته از شرایط نظامی بود که خلیفه براساس فرمانی منطقه یا مناطقی را به فردی می‌سپرد (نک: ماوردی، ۱۳۸۳: ۷۰-۶۹؛ کانپوری، ۱۳۴۸: ۱۴۲). براساس شواهد سکه‌شناسی وی حق ضرب سکه

۱. در ارتباط با تقسیم‌بندی دوران خلافت عباسیان نک: فرای، ۱۳۸۹: ۸۸-۱۱۱.

۲. در این نوع نظام، همه مقامات تحت تسلط کامل خلیفه بودند و خلیفه تلاش می‌کرد تا استقلال صاحبان قدرت را به حداقل برساند. این امر جایجایی سریع و بی‌ثباتی سیاسی کارگزاران اداری و والیان را در پی داشت (نک: فرخندزاده، ۱۳۹۴: ۸۸).

۳. ماوردی در احکام السلطانه توضیح می‌دهد که زمان عباسیان دو نوع امارت یا فرمانروایی بر سرزمین‌ها وجود داشت: ۱- امارت عام؛ ۲- امارت خاص. امارت عام بر دو گونه است: فرمانروایی سرچشمه یافته از کفایت و به موجب قرارداد مستند به اختیار (امارت استکفاء)؛ و فرمانروایی سرچشمه گرفته از استیلا و به موجب قرارداد ناشی از اضطرار (امارت استیلا) (ماوردی، ۱۳۸۳: ۶۹-۷۰). در تبرستان علاوه بر امارت استکفاء، شاهد امارت استیلا زمان مازیارین قارن نیز هستیم. امارت استیلا زمانی موضوعیت می‌یافت که شخص بدون جلب رضایت خلیفه در منطقه‌ای قدرت را در دست می‌گرفت و خلیفه با صدور حکم امارت به قدرت وی جنبه قانونی و شرعی می‌داد (نک: ماوردی، ۱۳۸۳: ۷۷). مازیار زمانی که از دربار مأمون به تبرستان رفت شروع به نافرمانی از والی خلیفه کرد و سپس توانست قدرت را در کل منطقه به دست بگیرد و مأمون به ناچار ولایت وی را بر تبرستان پذیرفت (نک: ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۲۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۳-۶۷).

نیز در ولایت مزبور را داشته که در سکه‌ها از وی به عنوان «امیر» یاد شده است. امیر برای کنترل بهتر قلمرو تحت فرمانروایی و با توجه به داشتن ولایت عام، حق داشت که ولات و عاملانی را برای ولایات مختلف تعیین کند تا نظارت مناسبی بر سرزمین‌ها اعمال شود.^۱

در ارتباط با ولایت تبرستان، پس از گذشت یک قرن و نیم از مقاومت مردم و اسپهبدان، حفظ و کنترل منطقه و جمع‌آوری مالیات و خراج آن از اولویت‌های دستگاه خلافت عباسی به شمار می‌آمد. والیان عباسی مابقی امور در هر منطقه را به دست افراد محلی داده بودند و اشراف محلی نیز برای حفظ امتیازات و اراضی خویش با فاتحان می‌ساختند و توانسته بودند امتیازها و پیمان‌های خوبی با اعراب منعقد کنند. برای نمونه همین اشراف محلی، حاضر به جایگزینی بی‌چون و چرای سکه‌های استاندارد عباسیان نشدند و به همین دلیل ولات عباسی ضرب سکه به همان شیوه سابق را ادامه دادند.^۲ مسلم است سکه‌های مزبور تنها برای رفع نیازمندی‌های همان ناحیه ضرب می‌شدند و در خارج از تبرستان کاربردی نداشتند. البته تعهدات میان ولات با اسپهبدان دائمی نبود و اغلب نفوذ و قدرت اسپهبدان عامل بی‌ثباتی سیاسی و شورش‌های متعدد در تبرستان بود. عملکرد والیان در گرفتن خراج و مالیات‌های متعدد و همچنین غصب اراضی روستاییان نیز بر آشفتگی اوضاع می‌افزود.

گاهنگاری حکومت ولات

تبرستان در نیمه قرن دوم هجری به عنوان بخشی از خلافت اسلامی توسط والیان عباسی اداره می‌شد. در مجموع ۴۳ امیر و والی به ولایت تبرستان منصوب شدند که در ادامه براساس منابع مکتوب تاریخی و شواهد سکه‌شناختی معرفی خواهند شد:

ابوالخصیب مَرزُوق السّندی^۳ / خازم بن خزیمه تمیمی / ابوالعباس طوسی (والیان فاقد سکه): پس از فتح تبرستان ضرب سکه‌های خورشید آخرین اسپهبد دابویهی همچنان ادامه

۱. نک: ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۱۸؛ همچنین در تاریخ سنی الملوک الارض والانبیاء (نک به نسخه عربی کتاب الاصفهانی، بی‌تا) و اخبار و لاه خراسان (سلامی، ۱۳۹۰) از این اشخاص به عنوان ولات (ولاه) یا ملوک یاد شده است. در عین حال باید توجه داشت که بر اساس متن منابع مکتوب اعتبار والی و عامل یکسان است. به عنوان اصطلاحی فنی برای «به عنوان عامل منصوب شد» همچنین «ولی» نیز به کار رفته است (اشپولر، ۱۳۸۶: ۸۷).

۲. در این زمان کوهستان‌های شرقی در دست اسپهبدان باوندی و کوهستان‌های مرکزی و غربی تحت تسلط اسپهبدان قارنی بود (مادولونگ، ۱۳۸۹: ۲۸۲-۲۸۳).

۳. ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۶.

می‌یابد و منابع مکتوب از والیان تبرستان در طی این سال‌ها نام برده‌اند. ظاهراً ابوالخصیب اولین والی تبرستان بوده که در ۱۴۱ و ۱۴۲ ه.ق به عنوان قائد لشکر مسلمانان وارد تبرستان شد و در آمل دو سال حکومت کرد^۱ (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۵؛ همدانی، بی‌تا: ۱۵۶). پس از وی، خازم به مدت دو سال^۲ (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۸^۳؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۵؛ همدانی، بی‌تا: ۱۵۶؛ آملی، ۱۳۱۳: ۴۵؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۰۶) و سپس ابوالعباس به مدت یک سال به تبرستان فرستاده شدند^۴ (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۸-۱۸۰؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۵؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۰۶). گزارش منابع مکتوب از حاکمیت و عزل این ولات متناقض بوده و چون سکه‌ای به نام آنها به دست نیامده نمی‌توان درباره تاریخ دقیق زمامداری‌شان نظر داد، اما به نظر می‌رسد این سه تن بین سال‌های ۱۴۱ تا ۱۴۵ ه.ق یعنی قبل از ضرب سکه توسط روح‌بن حاتم، در رأس یک لشکر کشی یا به عنوان والی در تبرستان بوده‌اند (جدول شماره ۱).

روح بن حاتم بن قیصر بن مهلب بن اَبی صَفرة الأزدی:^۵ ولات تبرستان برای اولین بار در زمان روح بن حاتم سکه ضرب کردند. مقایسه منابع و شواهد سکه‌شناسی حاکی است که او بین ۱۴۶-۱۴۸ ه.ق در تبرستان حکومت داشته^۶ و از وی دو نوع سکه به سبک اسپهبدان و اسلامی به دست آمده است^۷ (تصاویر شماره ۱-۲) که البته سکه‌های وی مورد پذیرش مردم قرار نگرفت. بر سکه‌های وی نام «المهدی محمد» منسوب به «ابو عبدالله محمد مهدی» پسر و ولیعهد خلیفه منصور

-
۱. در منابع دیگر تاریخ حکومت وی از یک سال (ابن فقیه، بی‌تا: ۱۵۶) تا سه سال (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۶۴) متغیر است.
 ۲. ظاهراً وی فردی متعصب در نژاد و مذهب بوده که در این مدت بسیاری از بزرگان و اعیان زرتشتی را به قتل رساند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۵).
 ۳. ابن اسفندیار درباره زمان حکومت وی می‌نویسد ابوخرزیمه را در سنه اربعین مائه (۱۴۰ ه.ق) فرستادند. مشخصاً این تاریخ اشتباه ثبت شده، زیرا در این سال هنوز تبرستان فتح نشده است.
 ۴. وی پس از رسیدن به حکومت با هدف برقراری امنیت سیاسی و سرکوب شورش‌ها تعداد زیادی پادگان نظامی در شهرهای تبرستان ایجاد کرد (نک: نیستانی و همکار، ۱۳۸۹: ۱۲۹-۱۳۳).
 ۵. آل خلیفه، ۱۳۸۳: ۲۴۱؛ روح بن حاتم بن ماهویه (همدانی، بی‌تا، ۱۵۶).
 ۶. مدت حکومت وی از پنج سال (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۱)، یک سال (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۵؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۰۶؛ گیلاتی، ۱۳۵۲: ۶۲) و دو سال و نیم (ابن فقیه، بی‌تا: ۱۵۶) در منابع متغیر است. براساس تاریخ ابن اسفندیار وی در سال ۱۴۵ ه.ق و تاریخ ظهیرالدین مرعشی در ۱۴۶ ه.ق به امارت تبرستان رسیده است.
 ۷. لازم به ذکر است در سال ۱۱۲ یزدگردی/۱۴۶ ه.ق سکه‌های خورشید بسیار کمیاب هستند و از سال ۱۱۳ یزدگردی/۱۴۷ ه.ق سکه‌ای به نام وی به دست نیامده است. ظاهراً در طول این دو سال هم‌زمان با حاکمیت روح، ضرابخانه‌ها ضرب سکه‌های خورشید را متوقف می‌کنند.

نیز به خط کوفی ضرب شده است.^۱ وی در دوران ولایتعهدی، امیر خراسان و سرزمین‌های شرقی خلافت بوده است (طبری، ۱۳۵۴: ۸۴/۱۱).



تصویر ۱: روی سکه: المهدی محمد/ بن امیرالمومنین، پشت سکه: مما امر به روح بن حاتم بطبرستان سنه ستع و اربعین و مئه (Malek, 1993: 153).
تصویر ۲: روی سکه: بخ/ محمدرسول/ الله/ الخلیفه هرون/ روح، حاشیه: محمدرسول الله، پشت سکه: لا اله الا الله وحده/ لاشریک له، حاشیه: بسم الله ضرب هذا الدرهم بطبرستان سنه ستع و اربعین و مئه (Malek, 2004: 90)

خالد بن برمک: به دلیل ظلم و ستم روح در اخذ مالیات در تبرستان، خلیفه منصور و یا شاید المهدی امیر خلیفه، روح را از ولایت تبرستان عزل و خالد را به جای وی منصوب کرد.^۲ خالد به عنوان یک ایرانی، سیاست صلح‌جویانه‌ای در قبال مردم پیش گرفت و سکه‌هایی به سبک اسپهبد خورشید و به خط پهلوی ضرب کرد. منابع نیز از مجامله وی با مردم تبرستان و صلح با اشراف محلی ساکن در کوهستان‌ها خبر می‌دهند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۳). بنابر شواهد سکه‌شناسی خالد میان ۱۱۶-۱۲۰ یزدگردی^۳ / ۱۵۰-۱۵۵ ه.ق در تبرستان حکومت داشته است^۴ (تصویر شماره ۳). با توجه به این شواهد سال ۱۱۵ یزدگردی / ۱۴۹ ه.ق یک سال میان حکومت روح و خالد، سکه به نام خورشید ضرب شده است. به احتمال زیاد سکه مزبور مربوط به سال اول حاکمیت خالد بوده، زیرا سکه فوق به سبک سکه‌های خالد نزدیک‌تر است.^۵

1. Malek, 1993:153/ Malek, 2004: 90-91, no. 53, 54.1, 54.3, 54A.1, 54B.1, 54C1/ ANS: 1939.162.1.

۲. نک: ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۳؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۲؛ قابل ذکر است با وجود داشتن ولایت عام برای امیر، خلیفه خود نیز می‌توانست که ولات منصوب از طرف امیر را عزل کند و شخص دیگری را به جای وی بگمارد (نک: ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۱۸).

۳. براساس تاریخ پسا یزدگردی (پس از مرگ یزدگرد سوم). در این گاهشماری سال ۱۱۹ یزدگردی برابر با سال‌های ۱۵۳ و ۱۵۴ ه.ق است (شمس‌اشراق، ۱۳۶۹: ۱۲۶؛ Malek, 2004: 159).

4. FM: CM.191-1997/ BM: XXIII.6; XXIII.7; XXIII.8/ ANS: 1976.112.1/ UC, 1938: XVI, No.874; No.876; No.878-884; No.890-891; No.892-898.

5. ANS:1965.22.2;



تصویر ۳: خالدبن برمک، تپورستان، ۱۱۶ یزدگردی (FM: CM. 191-1997)

خالدبن محمد: سکه‌ای مسی با تراز اسلامی به نام «خالدبن محمد» به عنوان عامل ولیعهد یعنی «المهدی محمد» از ۱۵۰ ه.ق به دست آمده است^۱ (Lowick, 1980:374؛ Miles, 1950:115) (تصویر شماره ۴). همان‌طور که گفته شد مهدی عباسی در دوران ولایتعهدی کنترل بعضی سرزمین‌های خلافت را در دست داشته و سکه‌هایی به نام وی در عبارت «مما امر به/المهدی محمد/ بن امیرالمومنین» از جنس نقره و مس ضرب شده است. مضامین همه این سکه‌ها مشابه و گهگاه نام والی یا عامل منطقه به متن سکه اضافه شده است. از ۱۵۴ ه.ق نیز سکه‌ای از جنس مس به نام «المهدی محمد» بدون ذکر نام والی ضرب آمل به دست آمده است^۲ (Lane pool, 120, no.864). علاوه بر تپورستان از مناطق دیگری از جمله ری، جی، ارمیه، آران و بخارا طی ۱۴۳ تا ۱۵۵ ه.ق، سکه‌های درهم و فلوس به نام «المهدی محمد» ضرب شده است. سکه‌های مزبور به خوبی سلسله مراتب اداری زمان عباسیان را نشان می‌دهند. خلفای اموی و عباسی برای اداره قلمرو خویش امرا یا امیرانی را در بخش‌های مختلف خلافت منصوب می‌کردند که شخص امیر نیز برای نظارت بهتر بر قلمرو خود ولات و عاملانی را در ولایات مختلف تعیین می‌کرد که این اشخاص حق ضرب سکه نیز داشتند. نام امیری که از طرف خلیفه تعیین می‌شد، در متن سکه‌ها به صورت «مما امر به...» یا «فی ولیه...» و نام والی یا عامل بر سکه‌ها به صورت «عامل امیر...» یا «علی یدی...» معرفی شده است. این شیوه نوشتن بر سکه‌های ایالات دیگر از جمله جرجان، قومس،

۱. قابل ذکر است در کتاب ابن اسفندیار در قسمت بنیان شهرها از شخصی به نام محمدبن خالد که والی تپورستان بوده و در آبادانی شهر مامطیر کوشیده است، سخن گفته شده است (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۹۳). احتمالاً سکه مورد نظر و گزارش ابن اسفندیار اشاره به یک فرد دارند.

۲. با توجه به نام ضرابخانه به صورت آمل نشان می‌دهد که زمان حکومت ولات عباسی ضرابخانه آمل نیز فعال بوده است. آمل که پایتخت اداری و مرکز والی تپورستان بوده و اکثریت جمعیت آن را اهل سنت تشکیل می‌دادند، احتمالاً محل ضرب سکه‌ها با طراز اسلامی بوده است. در طول این زمان سکه‌هایی به نام خلفا با طراز اسلامی نیز ضرب شده که می‌توان احتمال داد منظور از «تپورستان» در این نوع از سکه‌ها ضرابخانه آمل بوده باشد. البته با توجه به اینکه سکه‌ها به نام خلفا بسیار کمیاب هستند شاید این سکه‌ها در ضرابخانه دیگری علی‌الخصوص ری ضرب شده باشند و تعداد محدودی از سکه برای پروپاگاندا به ایالت تپورستان نیز فرستاده می‌شد.

ماوراءالنهر و مصر نیز دیده می‌شود^۱ (نک: سکه‌های خالدبن محمد، سکه‌های اسلامی عمر بن علاء و سکه‌های مسی ضرب ماوراءالنهر: Nastich, 2012). بر اساس منابع مکتوب، والیان نیز گهگاه نایبانی در شهرهای مختلف داشته‌اند که احتمالاً حق ضرب سکه به نام خود را نداشتند.^۲

بنابراین طی یک دوره‌ای خالدبن محمد هم‌زمان با خالدبن برمک به عنوان عامل یا والی در منطقه‌ای از تبرستان حاکمیت داشته است. به نظر می‌رسد علاوه بر تبرستان با مرکزیت آمل، والیانی برای مناطق دیگر از جمله رویان با مرکزیت کجه و دنباوند (دماوند) نیز منصوب می‌شدند.^۳ تا پیش از ورود عرب‌های مسلمان به این منطقه دنباوند را حاکمان محلی با عنوان مسمغان اداره می‌کردند (نک: طبری، ۱۳۵۴: ۱۱/۸۲) و رویان نیز جزوی از ایالت دیلمستان بوده که عمر بن علاء آن را فتح و ضمیمه تبرستان کرد (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۳۸۳). در منابع جغرافیایی و تاریخی قرون اولیه اسلامی نیز درباره فتح و همچنین نصب امیران و بعضی ولات همواره از نام رویان و دنباوند در کنار ایالت تبرستان یاد شده است.^۴ با توجه به اینکه مناطق مزبور تا پیش از فتح توسط عباسیان تحت تسلط اسپهبدان بودند، بنابراین می‌توان احتمال رواج سکه‌های اسپهبدی با نام ضربخانه تپورستان را برای آنها در نظر گرفت. طراحی نسبتاً یکنواخت و وزن استاندارد سکه‌های عرب-تبرستانی نشان‌دهنده نظارت بر ضرب سکه‌ها بوده و بعید به نظر می‌رسد که سکه‌ها در چندین ضربخانه ضرب شده باشند. احتمالاً به دنبال ضرب سکه توسط اسپهبدان در ضربخانه ساری، ولات نیز ضرب را در همین ضربخانه پی گرفتند و محل ضرب را هم تپورستان ضرب کردند و سکه‌ها از ضربخانه ساری به سایر نقاط فرستاده می‌شدند.^۵

۱. لازم به ذکر است تنها سکه‌ای ضرب تبرستان که در آن نام والی در ادامه عبارت «مما امر به الامیر» دیده می‌شود سکه‌ای از روح ضرب ۱۴۶ و ۱۴۷ ه.ق است. سکه‌های مامون و طاهریان نیز با همین سلسله مراتب ضرب شدند (نک: Shams Eshragh, 2010: 199).

۲. نک: زمان ولایت خلیفه بن سعید

۳. قابل ذکر است ابن اسفندیار دماوند را جزو شهرهای تبرستان معرفی می‌کند که در عهد طاهریان خراج آن همراه با تبرستان پرداخت می‌شد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۹۴).

۴. برای نمونه در منابع آمده است که زمان معاویه، اهالی تبرستان، رویان و دنباوند دست به اقداماتی زدند و حملاتی را به نواحی سکونت مسلمانان آغاز کردند (طبری، ۱۳۵۴/ ج ۹: ۱۱۹-۱۱۶ و ج ۱۲/ ۴۰-۳۴ و ۸۷؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۹۳-۹۲). قابل ذکر است تبرستان در سال ۸-۲۰۷ ه.ق با رویان (منطقه مستقلی که مقر اداریش در کجه بود) و دنباوند از نظر اداری و تشکیلاتی متحد بوند (اشپولر، ۱۳۸۶: ۶۹؛ نیز نک: ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۹۴).

۵. برای طبقه‌بندی سکه‌های عرب - تبرستانی نک: حاجی تبار، ۱۳۹۴ و برای میانگین وزنی سکه‌ها نک: Malek, 2004.



تصویر ۴: خالد بن محمد، روی سکه: لا اله الا الله وحده / لا شریک له، حاشیه: علی یدی عامله خلد بن محمد فی ولیه ... بن بل / ... پشت سکه: مما امر با / لمهدی محمد / بن امیرالمومنین، حاشیه: بسم الله ضرب هذا الفللس بطبرستان سنه خمسين و منه (ANS:1971.224.2)

عمر بن العلاء: زمان حمله عرب‌ها به تبرستان، ابوالخصیب به دلیل آشنایی عمر با این سرزمین، وی را در لشکر خلیفه آورد و راهی آمل کرد. عمر مرزبان آمل را شکست داد و در آنجا دعوت به اسلام کرد. عمر را پس از خالد بن برمک به حکومت تبرستان منصوب کردند و زمانی که مهدی در ۱۵۸ ه.ق به خلافت رسید، وی را عزل کردند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۶-۱۸۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۶). بر اساس گزارش منابع عمر برای بار دوم پس از عزل سعید بن دعلج و بار سوم پس از عزل یحیی حرشی به امارت تبرستان رسید.^۱ با اینکه منابع مکتوب از انتصاب عمر در سه دوره گزارش داده‌اند اما شواهد سکه‌شناسی حاکی از حاکمیت وی به طور پیوسته بین ۱۲۰-۱۲۹ یزدگردی / ۱۵۵-۱۶۴ ه.ق است.^۲ (تصویر شماره ۵). دوره اول که منابع مکتوب به آن اشاره دارند مربوط به زمانی است که وی والی تبرستان بوده و سپس بین ۱۲۵-۱۲۸ یزدگردی / ۱۶۰-۱۶۳ ه.ق که سعید بن دعلج به این سمت منصوب شد، احتمالاً به عنوان والی یا عامل رویان از طرف المهدی سکه ضرب کرده است. سکه‌های وی هم به سبک سکه‌های اسپهبدان و هم با تراز اسلامی ضرب شده است. سکه‌های اسلامی از جنس مس هستند که در آنها عمر، عامل ولیعهد وقت یعنی «المهدی محمد» معرفی شده است.^۳ (Malek, 2004: 54).

۱. در سال ۱۶۸ ه.ق عمر بن علا برای سومین بار در تبرستان به حکومت می‌رسد (طبری، ۱۳۵۲: ۴۰/۱۲). شواهد سکه‌شناسی این گزارش را تایید نمی‌کنند.

2. MM: NO.57/ SM: no. 0001011340, 0001011344/ BM: Pl.XXIII.9, Pl.XXIII.10, Pl.XXIV.5, Pl.XXIV.2, Pl.XXIV.7, Pl.XXIV.8/ ANS: no. 1973.244.3, 2003.37.2, 1944.100.3616, 1958.222.3, 1971.316.64, 1917.215.139, 1958.225.1, 1944.100.3614/ FM: CM.13-1995, CM.454-1998, CM.455-1998, CM.456-1998, CM.13-1995.

۳. مضامین سکه‌های اسلامی به این شرح است: روی سکه: مما امر با / لمهدی محمد / بن امیرالمومنین، حاشیه: بسم الله ضرب ... خمس ... (۱۵۰ ه.ق؟)، پشت سکه: لا اله الا الله وحده / لا شریک له، حاشیه: علی یدی عامله عمر بن العلاء برکه من الله (TC: no. AM8 F6). قابل ذکر است سکه‌ای مسی مربوط به سال ۱۴۵ ه.ق به نام عمر بن علاء ضرب رویان توسط استفان آلبوم معرفی شده است (Album, 2011: 63). این در حالی است که منابع و شواهد سکه‌شناسی



تصویر ۵: عمر بن علاء (نام حاکم به خط پهلوی)، تبرستان، ۱۲۰ یزدگردی (MM: no.57)

سعید بن دعلج: بر اساس گزارش منابع، سعید زمان خلافت مهدی به عنوان جانشین عمر به تبرستان فرستاده شد.^۱ بنابر سکه‌ها وی بین ۱۲۵-۱۲۸ یزدگردی / ۱۶۰-۱۶۳ ه.ق در تبرستان حاکم بوده^۲ که با گزارش منابع مکتوب متفاوت است. سکه‌های وی با سبک اسپهبدی و هم با تراز اسلامی است^۳ (تصویر شماره ۶).



تصویر ۶: سعید، نام حاکم به خط کوفی، تبرستان، ۱۲۵ یزدگردی (MM: no.2087)

یحیی بن مخناق:^۴ ابن اسفندیار از فردی به نام «یحیی بن مخناق» به عنوان جانشین عمر یاد می‌کند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۲). شواهد سکه‌شناسی نشان می‌دهند که شخصی به نام «یحیی» بین ۱۲۸-۱۳۰ یزدگردی / ۱۶۳-۱۶۵ ه.ق در تبرستان سکه‌های اسپهبدی ضرب کرده است. می-

انتصاب عمر را به ولایت تبرستان از ۱۲۰ یزدگردی / ۱۵۵ ه.ق نشان می‌دهند. اگر این سکه تقلبی نباشد می‌توان گفت عمر قبل از انتصاب توسط خلیفه در تبرستان قدرتی محلی احتمالاً در منطقه رویان داشته است. در منابع نیز به آشنایی عمر با سرزمین‌ها و راه‌های منطقه زمان حمله لشکر عباسیان (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۷۶) و همچنین کارگزار بودن وی در تبرستان در سال‌های اولیه فتح اشاره شده است (ابن اثیر، ۱۳۷۰ / ج ۸: ۳۳۸۰؛ آملی، ۱۳۱۳: ۴۵).

۱. بر اساس گزارش منابع سعید بین ۱۶۰-۱۵۷ ه.ق در تبرستان حاکمیت داشته است (نک: اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۲؛ ابن فقیه، بی تا: ۱۵۶؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۶۴).

2. MM: no.2087, 56/ SM: no. 0001011358, 0001011365/ BM: no. PI.XXXVIII.7, PI.XXIV.15, PI.XXIV.16, PI.XXIV.17, PI.XXV.1, PI.XXV.2, PI.XXV.3/ ANS: no. 1971.316.79/ EC, 2010:45, No.198, TC: no.99-10-11.

۳. سکه‌ای مسی با طراز اسلامی از سعید به دست آمده است که مضامین آن شامل روی سکه: سعید بن دعلج، حاشیه: بسم الله ... الفللس بطبرستان سنه ... و پشت سکه: لا اله الا الله ... و حاشیه نامشخص است (TC: no. 99-10-11).

۴. در یکی از نسخ ابن اسفندیار نمر بن سنان ذکر شده است (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۲).

توان سکه‌های مزبور را به یحیی بن مخناق مورد اشاره ابن اسفندیار نسبت داد^۱ (تصویر شماره ۷).
ظاهراً زمان حکومت یحیی «موسی هادی» امیر ولایات شرقی بوده زیرا در ۱۶۴ ه. ق سکه‌ای به نام
موسی ولیعهد وقت در ضرابخانه تبرستان ضرب شده است که مشابه سکه‌های زمان ولیعهدی
مهدی و نام موسی در عبارت «مما امر به الموسی بن امیرالمومنین» جایگزین نام مهدی شده است
(تصویر شماره ۸).



تصویر ۷: یحیی (نام حاکم به خط کوفی)، تبرستان،
تصویر ۸: موسی هادی، روی سکه: مما امر به / الامیر
موسی بن / امیرالمومنین / یحیی بخ، حاشیه: نقوش تزیینی،
پشت سکه: لا اله الا الله وحده / لا شریک له، حاشیه:
بسم الله هذا الفلوس طبرستان سنه اربع و ستین و مئه
(TC: no. 92-2-15)

ابوصالح یحیی بن داوود الحرشی:^۲ طبری و ابن اثیر عامل تبرستان، ری و گرگان را در
۱۶۴ ه. ق شخصی به نام «یحیی حرشی» معرفی می‌کنند^۳ (طبری، ۱۳۵۲: ۴۰/۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۰:
۳۵۹۲/۸). اما سکه‌هایی به نام «حرشی» از ۱۳۱ یزدگردی / ۱۶۶ ه. ق به دست آمده است. احتمالاً
منظور طبری از یحیی حرشی، «ابوصالح یحیی بن داوود الحرشی» مشهور به «ابن ممدود» بوده است.

1. ANS: 1981.51.1, 1981.50.4/ SM: 0001011361/ BM: PI.XXV.4, PI.XXXVIII.9, PI.XL.9/
UC: no.1263-1267.

۲. ابن اسفندیار از شخصی به نام عبدالله بن سعید حرشی در زمان خلافت هارون الرشید به عنوان والی تبرستان نام می‌برد
(ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۹۶) اما به لحاظ زمانی با توجه به اینکه زمان خلافت هارون الرشید میان سال‌های ۱۸۵-۱۸۸ ه. ق
بوده، بنابراین نمی‌توان سکه‌های حرشی را به وی نسبت داد.

۳. در تاریخ ابن اسفندیار آمده که پس از یحیی شخصی به نام عبدالحمید مضروب را به تبرستان فرستادند. احتمالاً وی
عامل یحیی در تبرستان بوده است. وی در گرفتن خراج ظلم بسیار کرد و پس از مدت کوتاهی نیز عزل شد (ابن
اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۲). قابل ذکر است در برخی پژوهش‌ها آورده‌اند که در این زمان یزید بن مزید و عبدالله بن قحطبه
به عنوان والی به تبرستان فرستاده شده در حالی که با مطالعه منابع مشخص می‌شود در درگیری که به سال ۱۶۵ ه. ق میان
اسپهبدان و ولات عرب اتفاق افتاد (نک: طبری، ۱۳۵۴: ۵۱ / ۱۲؛ ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۳-۱۸۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۲)،
این دو نفر نه به عنوان والی بلکه در راس سپاهی برای فرونشاندن شورش و نداد هر مزد و متحدانش به تبرستان فرستاده
شدند.

محمدبن یوسف کندی، ابن ممدود را از خاندان شاهان تبرستان معرفی می‌کند (کندی، ۱۹۰۸: ۱۲۲). اما در تاریخ «تغری بردی» نام وی یحیی بن داود الخُرسی (خراسانی) گزارش شده است (تغری بردی، ۱۹۹۹: ۴۵-۴۶). گرچه شواهد سکه‌شناسی تنها یک سال را تأیید می‌کنند^۱ (تصویر شماره ۹) اما احتمالاً وی تا سال ۱۶۹ ه.ق (سال نصب صالح بر تبرستان و رویان) کنترل مناطق وسیعی از جمله ولایت تبرستان را در اختیار داشته است. هیچ‌یک از منابع محلی از وایان تبرستان در طی این سال‌ها گزارشی ارائه نداده‌اند و این در حالی است که در طول سال‌های ۱۳۰-۱۳۷ یزدگردی/ ۱۶۵-۱۷۱ ه.ق سکه‌های بی‌نام با سبک اسپهبدی ضرب شده است.^۲ این سال‌ها هم‌زمان با شورش بزرگ مردم با اتحاد اسپهبدان است که وضعیت آشفته‌ای را در تبرستان ایجاد می‌کند. احتمالاً ضرب سکه‌های بی‌نام در پی این شورش و اعتراض مردم نسبت به عملکرد نامناسب ولات عباسی بوده است. می‌توان این احتمال را مطرح کرد که اسپهبدان به ضرابخانه‌ها دستور ضرب سکه‌های بدون نام و به صورت «فره افزوت» را دادند (نک: Walker, 1941: lxxiii). اما پس از سرکوب شورش نیز تا چندین سال ضرب این نوع سکه‌ها هم‌زمان با سکه‌های ولات ادامه می‌یابد. به دلیل کمبود منابع نمی‌توان در این باره نظر دقیقی داد. اما شاید این نوع از سکه‌ها که اعتبار یکسانی هم با سکه‌های ولات داشتند، به تعداد زیاد برای درخواست سکه در ضرابخانه مهیا بودند. این نظر شامل «سرسکه‌های ذخیره» معمولاً برای زمانی بوده که والی به مدت یکسال در سمت خود نبوده است.



تصویر ۹: حرشی (نام حاکم به خط کوفی)، تپورستان، ۱۳۱ یزدگردی (ANS: no. 1971.316.80)

صالح بن شیخ اسدی: درهمی با تراز اسلامی مربوط به ۱۷۴ ه.ق ضرب رویان به نام «صالح» در کنار نام خلیفه هارون الرشید به دست آمده است^۳ که شاید بتوان آن را به صالح بن شیخ اسدی

1. BM: no. Pl.XXV.5/ ANS: no. 1971.316.80

2. ANS: 1972.169.201, 1986.70.14, 1966.126.8, 1971.316.149/ BM: Pl.XXVI.9, Pl.XXVI.10, Pl.XXXIX.10, Pl.XXVI.11, Pl.XXVI.13, Pl.XXVI.15, Pl.XXVI.16, Pl.XXVII.1, Pl.XXVII.2, Pl.XXVII.6, Pl.XXVII.7, Pl.XXXIX.11, Pl.XXVII.10, Pl.XXVII.1

۳. نک به 196: Abul Faraj, 1974.

مذکور در تاریخ طبری نسبت داد^۱ (تصویر شماره ۱۳). با توجه به گزارش طبری و همچنین تداخل گاه‌نگاری حاکمیت وی با سکه‌های سلیمان، جریر، مهران، مقاتل، هانی، معد، عبدالله، قدید و ابراهیم احتمالاً وی بین ۱۶۹-۱۷۵ ه.ق امیر تبرستان، رویان و دناوند بوده^۲ و اشخاص مزبور یا توسط وی یا توسط خلیفه وقت به عنوان عامل در این مناطق گمارده شده بودند.



تصویر ۱۳: صالح و هارون، رویان، ۱۷۴ ه.ق (TC: no. AGI E2)

سلیمان بن منصور: اگرچه بنابر گزارش منابع محلی هارون الرشید پس از رسیدن به خلافت در ۱۷۰ ه.ق، سلیمان را به تبرستان فرستاد^۳ (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۸؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۱)، اما سکه‌ها حضور وی در تبرستان را بین ۱۳۶-۱۳۸ یزدگردی / ۱۷۱-۱۷۳ ه.ق نشان می‌دهند. وی سکه‌هایی متفاوت با سایر سکه‌های والیان به لحاظ نقوش ضرب کرد^۴ (تصویر شماره ۱۰). با توجه به شواهد سکه‌شناسی هم‌زمان با حکومت سلیمان عاملانی از جمله جریر و مهران نیز در محدوده «تبرستان، رویان و دناوند» حاکمیت داشتند. سکه‌های «جریر» به سبک اسپهبدان مربوط به ۱۳۷-۱۳۵ یزدگردی / ۱۷۰-۱۷۲ ه.ق هستند^۵ و تنها منبع مکتوبی که از این شخص به عنوان حاکم بخشی از تبرستان یاد می‌کند کتاب «مختصر البلدان» است.^۶ همچنین از شخصی به نام «مهران» نیز سکه‌های اسپهبدی مربوط به سال ۱۳۵ یزدگردی / ۱۷۰ ه.ق به دست آمده است (Malek, 2004: 55)؛ پاکزادیان، ۱۳۷۸: ۷۰).

۱. در ۱۶۹ ه.ق عامل تبرستان و رویان، صالح بن شیخ اسدی بود (طبری، ۱۳۵۴: ۱۲/۸۷).

۲. نک: طبری، ۱۳۵۴/ ج ۱۲: ۸۷.

۳. وی هشت ماه والی آنجا بود (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۸).

۴. SM: no. 0001011378, 0001011381/ MM: no.2083/ BM: no. PL.XXV.6, PL.XXV.7, PL.XXV.8, PL.XXXVIII.10/ FM: CM. PG.13083.

۵. BM: no. PL.XXVII.4, PL.XXV.9, PL.XXV.10, PL.XXXVIII.11/ ANS: no. 1940.125.2, 1991.3.525/ SM: no. 0001011383/ TC: no. 97-29-7.

۶. «بیرون شهر ساری هزار جریر زمین بر در شهر واقع است و همانجا است که از اموال خالصه، از جریر بن یزید والی تبرستان خرید» (همدانی، بی تا: ۱۴۹).



تصویر ۱۰: سلیمان (نام حاکم به خط کوفی)، تپورستان، ۱۳۷ یزدگردی (MM: no.2083)

هانی بن هانی: پس از سلیمان شخصی به نام هانی والی تبرستان شد. از وی به عنوان مردی عادل یاد شده که پس از شورش بزرگ سال ۱۶۵ ه.ق با اسپهبد باوندی صلح کرد (نک: ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۸؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۳). از این والی نیز سکه‌های اسپهبدی به دست آمده که بیشترین فراوانی آنها مربوط به ۱۳۷-۱۳۸ یزدگردی / ۱۷۲-۱۷۳ ه.ق^۱ (تصویر شماره ۱۱) است.^۲ زمان ولایت وی در ۱۳۸ یزدگردی / ۱۷۳ ه.ق از شخصی به نام «معد» نیز به عنوان والی در تبرستان (رویوان یا دنباوند) سکه‌های اسپهبدی به دست آمده است.^۳



تصویر ۱۱: سمت راست: هانی (نام حاکم به خط کوفی)، تپورستان، ۱۳۸ یزدگردی (MM: no.54)

مقاتل: در دوره‌ای نسبتاً طولانی بین ۱۳۶-۱۴۱ یزدگردی / ۱۷۱-۱۷۶ ه.ق سکه‌های اسپهبدی به نام «مقاتل» به دست آمده است^۴ (تصویر شماره ۱۲)، اما نامی از وی در منابع به عنوان والی تبرستان نیست. البته به جز ۱۳۹ یزدگردی / ۱۷۴ ه.ق سکه‌های مربوط به بقیه سال‌ها کمیاب هستند.^۵

1. ANS: no. 2003.37.4/ BM: no. PL.XXV.12, PL.XXV.13, PL.XXXVIII.12, PL.XXV.14, PL.XXV.15, PL.XXXVIII.13/ MM: no.54, 2089/ SM: no. 0001011388.

۲. سکه‌هایی از وی مربوط به ۱۳۶ یزدگردی / ۱۷۱ ه.ق و ۱۴۰-۱۳۹ یزدگردی / ۱۷۴-۱۷۵ ه.ق به دست آمده که بسیار کمیاب هستند (Malek,2004:56) ظاهراً وی در این طی این سال‌ها نیز همزمان با سلیمان و سپس مقاتل در تبرستان (یا رویوان یا دنباوند) ولایت داشته است.

3. ANS: no. 1971.316.87, 1991.3.533/ BM: no. PL.XXV.11, SM: no. 0001011386.

4. ANS: no. 2003.37.3/ MM: no.2092, 55/ BM: no. PL.XXXVIII.14, PL.XXV.16, PL.XXV.17, PL.XXVI.1, PL.XXVI.2, PL.XXXIX.1, PL.XXXIX.2, PL.XXXIX.5, PL.XXXIX.6/ FW: no. CM.19-1973.

۵. مهدی ملک از سکه‌هایی مربوط به ۱۲۶ یزدگردی / ۱۶۱ ه.ق و ۱۲۹ یزدگردی / ۱۶۴ ه.ق نیز به نام مقاتل یاد کرده است (Malek,2004:57).



تصویر ۱۲: مقاتل (نام حاکم به خط کوفی)، تپورستان، ۱۳۹ یزدگردی (FW: no. CM.19-1973)

عبدالله / قدید / ابراهیم: از ۱۳۹ یزدگردی / ۱۷۴ ه.ق سکه‌های اسپهبدی به نام «عبدالله» به دست آمده که ضرب آنها تا ۱۴۱ یزدگردی / ۱۷۶ ه.ق ادامه می‌یابد^۱ (تصویر شماره ۱۴). در ۱۴۱ یزدگردی / ۱۷۶ ه.ق نام کامل حاکم به صورت «عبدالله بن عریف» به خط کوفی ضرب شده است^۲. به علاوه، به نام «عبدالله» در کنار نام خلیفه «هارون الرشید» سکه‌های اسلامی از ۱۷۵ ه.ق ضرب «طبرستان» به دست آمده است^۳ (تصویر شماره ۱۵). از ۱۴۰ یزدگردی / ۱۷۵ ه.ق سکه‌های اسپهبدی به نام «قدید»^۴ و از ۱۴۰-۱۴۱ یزدگردی / ۱۷۵-۱۷۶ ه.ق به نام «ابراهیم» به دست آمده است^۵. قابل ذکر است با توجه به شواهد سکه‌شناسی حکومت عبدالله و ابراهیم زمان ولایت فضل بن یحیی نیز به مدت یک‌سال ادامه دارد.



تصویر ۱۴: عبدالله (نام حاکم به خط کوفی)، تپورستان، ۱۴۰ یزدگردی (MM: no.53)

تصویر ۱۵: عبدالله و خلیفه هارون، طبرستان، ۱۷۵ ه.ق (ANS: no. 1956.137.7)

1. BM: no. PL.XXXIX.7, PL.XXVI.3, PL.XXVI.4 PL.XXXIX.8/ MM: no.53/ SM: no. 0001011397/ ANS: no. 1969.181.1.

2. Malek,2004: no. 135.1

۳. بنابر منابع پس از هانی، عبدالله بن قحطبه به تبرستان فرستاده شد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۹؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۳). اما از عبدالله بن عریف در منابع به عنوان والی تبرستان ذکر می‌شود که میان نیامده است، بنابراین با اطلاعات کنونی نمی‌توان نظر داد که این دو نوع سکه مربوط به یک شخص هستند یا دو نفر.

4. ANS: no. 1971.316.111/ BM: no. PL.XXXIX.9.

در منابع از وی نامی به عنوان والی تبرستان نیست با وجود این ابن سفندیار از شخصی با نام قدیدی که کنترل پادگان شهر ساری را زمان ابوالعباس طوسی در دست داشته نام می‌برد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

5. ANS: no. 1917.216.79/ BM: no. PL.XXVI.6, PL.XXVI.8/ MM: no.2090/ SM: no. 0001011401.

فضل بن یحیی برمکی: در ۱۷۶ ه. ق خلیفه هارون الرشید ولایات جبال، تبرستان، دناوند، قومس، ارمینیه، آذربایجان و خراسان را به «فضل بن یحیی» از خاندان برمکیان سپرد. وی در ۱۸۰ ه. ق از امارت تبرستان و رویان عزل شد و عبدالله بن خازم ولایتدار آنجا گردید (طبری، ۱۳۵۴: ۱۲/ ۱۳۱-۱۳۹-۱۴۴؛ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۰ و ۲۸۷-۲۸۸). از فضل سکه‌ای ضرب تبرستان به دست نیامده اما از مناطق دیگر تحت حاکمیت وی از جمله ارمینیه بین ۱۷۷-۱۷۵ ه. ق و خوارزم در ۱۷۹ ه. ق سکه به دست آمده است (نک: Vardanyan, 2017). در حالی که در منابع محلی از فضل به عنوان امیر ولایت شرقی یاد نشده، اما از والیان وی در طول این سال‌ها نام می‌برند.^۱ این والیان تنها از طریق منابع شناخته می‌شوند^۲ و سکه‌های ضرب شده در زمان آنها بی‌نام و از نوع اسپهبدی است.^۳ با عزل فضل بن یحیی در ۱۸۰ تا ۱۹۰ ه. ق به مدت ۱۰ سال سکه‌های ضرب تبرستان به نام ولات عباسی و حتی سکه‌های بی‌نام نیز به دست نیامده است. در طی سال‌های مزبور والیان منصوب از طرف خلیفه از طریق منابع تاریخی به شرح زیر شناخته می‌شوند:

عبدالله بن خازم: در ۱۸۰ ه. ق، عبدالله بن خازم ولایتدار تبرستان و رویان شد (طبری، ۱۳۵۴: ۱۲/ ۱۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۳۶۷۵/۸) و ظاهراً مدت زیادی در تبرستان حاکمیت نداشته و در زمان شورش‌هایی که در ناحیه چالوس و رویان به دلیل ظلم و ستم نایب‌الوالی رخ داد، از حکومت عزل شد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۱۹۰؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۲؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۳).

محمد بن یحیی بن خالد برمکی، جهضم بن جناب، احمد بن الحجاج: پس از عبدالله تا ۱۸۴ ه. ق محمد بن یحیی به همراه برادرش موسی حاکم بودند که به دلیل ظلم بسیار و غضب املاک مردم توسط خلیفه عزل شدند. سپس جهضم و بعد از وی احمد بن الحجاج به تبرستان فرستاده شدند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۹۰-۲۱۵؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۲).

۱. در تاریخ بیهقی آمده است که خلیفه برای مقابله با یحیی بن عبدالله امارت ولایات شرقی را به وی داد و دستور داد تا یحیی خود در ری بنشیند و عاملانی به شهرها فرستد (بیهقی، ۱۳۵۸: ۴۶۹).

۲. عثمان بن نهیک، سعید بن سلمه بن قتیبه، حماد و عبدالله بن عبدالعزیز، المثنی بن الحجاج و عبدالملک بن القعقاع (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۸۹؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۳؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۱)

3. PI.XXVII.14, PI.XXXIX.14, PI.XXVII.15, PI.XXXIX.15, PI.XXVII.17/ FM: CM.248-1999, CM.250-1999, CM.27-1973/ UC: no.1686, 1715, 1718, 1792, 1839, 1914, 1923, 1942, 1961, 1964, And 1993.

خلیفه بن سعید بن هرون الجوهری / عبدالله بن سعید حرشی: بنا بر گزارش طبری و ابن‌اثیر در ۱۸۴ ه. ق. مهرویه رازی ولایتدار تبرستان شد. اما به نوشته ابن‌اسفندیار خلیفه بن سعید والی تبرستان بود که مهرویه را به نیابت از خود در آمل گذاشت. در ۱۸۵ ه. ق. مردم آمل به دلیل توهین مهرویه به آنها، وی را شبانه سر بریدند.^۱ به دلیل این وضعیت آشفته، هارون‌الرشید، خلیفه بن سعید را از حکومت تبرستان عزل و در ۱۸۵ ه. ق. عبدالله بن سعید حرشی را به جای وی نشانده (طبری، ۱۳۵۴: ۱۲/۱۴۶-۱۴۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ۸/۳۶۹۰-۳۶۹۱؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۹۶).

عبدالله بن مالک خزاعی: در ۱۸۹ ه. ق. هارون‌الرشید یکی از سرداران خود به نام عبدالله بن مالک را ولایتدار تبرستان، ری، رویان، دناوند، قومس و همدان کرد (طبری، ۱۳۵۴: ۱۲/۱۸۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ۸/۳۷۲۱؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۹۸). احتمالاً وی تا ۱۹۰ یا ۱۹۱ ه. ق. امیر مناطق مزبور بوده است، زیرا در ۱۹۱ ه. ق. هارون‌الرشید، وی را بر یمن گماشت (طبری، ۱۳۵۴: ۱۲/۱۸۸).

فضل بن سهل: هارون‌الرشید در ۱۸۳ ه. ق. در رقه برای پسرش مأمون بیعت گرفت و ولایتداری سرزمین‌های شرقی (طبری، ۱۳۵۴/۱۲ ج ۱: ۱۴۵) از جمله تبرستان را بدو سپرد. در ۱۹۶ ه. ق. نیز مأمون اداره بسیاری از ولایات شرقی از جمله تبرستان را به فضل داد (طبری، ۱۳۵۴/۱۲ ج ۱: ۲۷۴؛ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۵)، اما شواهد سکه‌شناسی امارت وی بر تبرستان را از ۱۹۴ ه. ق. نشان می‌دهند. بدین ترتیب، سه سال وقفه میان حکومت عبدالله بن مالک و فضل بن سهل وجود دارد. این در حالی است که در طی این سال‌ها والی تبرستان مشخص نیست و درهم‌هایی بدون نام با تراز اسلامی به سبک استاندارد عباسیان از این سال‌ها (۱۹۰-۱۹۴ ه. ق.) به دست آمده است^۲ (تصویر شماره ۱۶). فضل تا آخر عمر یعنی ۲۰۳ ه. ق. امارت نواحی شرقی را در اختیار داشته است.^۳ پس از فضل، مأمون امارت نواحی مزبور را به غسان بن عباد سپرد (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۵).

۱. قابل ذکر است در این زمان «اسپهد شروین باوندی» و «وندادهرمزد» با اتحاد یکدیگر از تمیشه تا رویان را تحت نفوذ خود داشتند و همه کوهستان‌ها در تصرف آنها بود. آنها مردم را علیه مسلمانان تحریک می‌کردند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۹۶؛ نیز نک: آملی، ۱۳۱۳: ۵۲).

2. TC: no. AG2 B6, AG2 C1, AG5 D3 & AG5 D4.

۳. زمان حاکمیت فضل بن سهل بر ولایات شرقی اداره نواحی چون لاریجان و شیرجان در ۲۰۱ ه. ق. در دست عبدالله بن خردادبه بوده است (طبری، ۱۳۵۴/۱۳ ج ۱: ۱۰۷؛ بیرونی، ۱۳۹۲: ۵۳۹). سکه‌ای مسی و بدون نام مربوط به سال ۲۰۱ ه. ق. در مجموعه سکه‌های دانشگاه توپینگن موجود است که آن را به عبدالله نسبت می‌دهند (TC: no. 94-53-142).



تصویر ۱۶: بی‌نام، ۱۹۳ ه.ق، روی سکه: ربی الله / محمد / رسول / الله / ه، حاشیه: محمد رسول الله ارسله رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون، پشت سکه: لا اله الا الله وحده / لا شریک له، حاشیه: بسم الله ضرب هذا الدرهم بطبرستان سنه ثلث و تسعین و مئه (TC: no. AG5 D3)

از ۱۹۴ ه.ق نام فضل در سکه‌های زمان ولایتعهدی مأمون در ولایات شرقی از جمله در تبرستان ضرب می‌شده است. از وی دو نوع سکه با تراز اسلامی (به امر مأمون و به نام فضل بین ۱۹۴-۱۹۷ ه.ق)^۱ (تصویر شماره ۱۶) و سکه‌هایی مشابه سکه‌های سلیمان و البته پشت سکه با ضرب عبارت شهادتین به خط کوفی به دست آمده است. در واقع، فضل هم از سبک سکه‌های اسپهبدان و هم سکه‌های اسلامی الگو گرفته و نوعی خاص از سکه را به سال ۱۶۱ یزدگردی / ۱۹۶ ه.ق ضرب کرده است (تصویر شماره ۱۷). مطالعه و بررسی سکه‌های والیان در طول نیم قرن نشان می‌دهد که عباسیان تلاش برنامهریزی شده‌ای را در قبال ایالات کرانه‌های دریای خزر در پیش گرفتند. تغییرات کندی در سکه‌های عرب-تبرستانی مشهود است که نشان می‌دهد اعراب به تدریج ایدئولوژی‌های مذهبی و سیاسی خودشان را منتقل کردند.



تصویر ۱۷: فضل بن سهل، تپورستان، ۱۶۱ یزدگردی (BM: no. Ties. 4)

تصویر ۱۶: روی سکه: الله / مما امر به الامیر المأمون / ولی عهد مسلمین / عبدالله بن امیر المومنین / الفضل، حاشیه: «محمد رسول الله ارسله رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»، پشت سکه: لا اله الا الله وحده / لا شریک له، حاشیه: بسم الله ضرب هذا الدرهم بطبرستان سنه اربع و تسعین و مئه (ANS: no. 1985.115.3)

محمد بن خالد / موسی بن حفص / محمد بن موسی / مازیار: به روزگار خلافت مأمون، در تبرستان جنگی میان مازیار، شاهزاده قارنی و شهریا شاهزاده باوندی رخ داد و مازیار شکست خورد و ولایات وی به تصرف شهریار درآمد. مازیار نزد مأمون به عراق رفت و در دربار خلیفه مسلمان شد. تبرستان در ۲۱۰ ه.ق به دلیل درگیری میان اسپهبدان دچار بی‌سامانی شده بود و چون والی وقت (محمد بن خالد) کاری از پیش نبرد، مأمون مازیار را به کوهستان و موسی بن حفص را به هامون فرستاد.^۱ پس از درگذشت موسی بن حفص، محمد بن موسی به عوض پدر نشست.^۲ اما مازیار به تدریج توانست بر تمام کوه و دشت حاکم شود. پس از درگذشت مأمون و جانشینی المعتصم، مازیار به دلیل رقابت با خاندان عبدالله بن طاهر در تبرستان علیه خلیفه قیام کرد. خلیفه عباسی نیز عبدالله بن طاهر را مأمور دستگیری مازیار ساخت. در ۲۲۵ ه.ق خلیفه المعتصم مازیار را به قتل رساند (طبری، ۱۳۵۴/ج ۱۳: ۲۵۴-۲۵۵؛ همدانی، بی تا: ۱۵۴؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۹۶-۹۷؛ ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۲۱؛ آملی، ۱۳۱۳: ۵۴-۵۵؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۳-۶۷). ظاهراً مازیار مدتی طولانی بین ۲۲۵-۲۱۰ ه.ق ابتدا کوهستان‌ها و سپس کل منطقه را تحت کنترل خود داشته است. مازیار تنها اسپهبد قاروندی است که سکه‌ای از وی به دست آمده است. سکه‌ای مسی بدون نام خلیفه که در آن مازیار خود را بر آن «محمد بن قارن بن مولی امیر المؤمنین» نامیده است. تاریخ این سکه که رقم یکان آن ناخواناست چنین است: «... و عشرین و مائتین» (= ۲۲ ه.ق). نام ضربخانه نیز بر این سکه به صورت «طبرستان بمدینه امل» ضرب شده است (رضایی باغبیدی، ۱۳۹۳: ۲۱۴). این سکه بایستی مربوط به سال‌های ۲۲۴ یا ۲۲۵ ه.ق باشد که مازیار علیه خلیفه المعتصم قیام کرد. پس از کشته شدن مازیار، خلیفه اداره تبرستان را به امرای طاهری داد (همدانی، بی تا: ۱۵۷).

تحلیل و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با اتکا به منابع مکتوب و شواهد سکه‌شناسی برای انجام گاه‌نگاری و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان ولات عباسی انجام شده است. برای رسیدن به این هدف، کلیه منابع تاریخی در کنار سکه‌ها بررسی شد و فهرست کاملی از اسامی ولات تبرستان و ایام فرمانروایی هر کدام تهیه گردید (جدول شماره ۱). اهمیت این پژوهش از آن جهت است که از

۱. طبری تاریخ ۲۰۷ ه.ق را سال انتصاب موسی بن حفص به ولایتداری تبرستان، رویان و دنماند گزارش می‌کند (طبری، ۱۳۵۴: ۱۳/۱۳۷).

۲. ۲۱۱ ه.ق (طبری، ۱۳۵۴: ۱۳/۱۵۶).

سکه‌ها به عنوان شواهدی مطمئن در جهت تصحیح گزارش‌های ضد و نقیض منابع مکتوب برای فهم دوره‌ای پر آشوب از تاریخ تبرستان استفاده می‌شود.

عدم هماهنگی گزارش منابع مکتوب با سکه‌ها در زمینه تاریخ فرمانروایی گماردگان خلفای عباسی بر تبرستان باعث سردرگمی محققان در ارائه گاهنگاری دقیق از آنها شده است. با توجه به آنچه در این تحقیق ارائه شد و مقایسه سکه‌ها و متون می‌توان دو دلیل برای آشفتگی در گاهنگاری حاکمیت ولات عباسی ذکر کرد:

۱. عزل و نصب‌های دائمی ولات از طرف خلیفه یا امیر وی که ظاهراً به دو جهت بوده است: اول به دلیل نوع نظام سیاسی و دیوانی خلفای عباسی مبنی بر تعیین کارگزاران برای ولایات مختلف است. اما خلفا به دلایل سیاسی اجازه حکومت طولانی مدت را به هیچ یک از والیان نمی‌دادند تا از قدرت‌گیری آنها در بخش‌های مختلف خلافت جلوگیری کنند. این امر به خصوص در ارتباط با ولایات کرانه‌های دریای خزر که از مرکز خلافت دور بودند، بیشتر دیده می‌شود. دوم عملکرد نامناسب ولات نیز عاملی در عزل آنها از منصب‌شان بوده است. منابع از ظلم و ستم برخی ولات در گرفتن خراج و مالیات‌های متعدد و غصب اراضی روستاییان و کشمکش با اسپهبدان ساکن در کوهستان‌ها خبر می‌دهند.

۲. سلسله مراتب اداری. در سلسله مراتب اداری زمان عباسیان چندین شخص از جمله امیر و والی و احتمالاً نایبان والی برای کنترل نواحی مختلف خلافت منصوب می‌شدند. شخص امیر مستقیماً از طرف خلیفه برای اداره چندین ولایت تعیین می‌شد. وی این اختیار را داشت که والیانی برای ولایات و شهرهای مختلف تعیین کند تا نظارت مناسبی بر سرزمین‌ها اعمال شود. نکته مهم در این باره مربوط به اختلاف میان گزارش منابع محلی و منبع مهمی چون تاریخ طبری است. در تاریخ طبری از کسانی چون صالح بن شیخ اسدی، فضل بن یحیی، عبدالله بن خازم، عبدالله بن مالک، فضل بن سهل و غسان بن عباد نام می‌برد که از طرف خلیفه به عنوان امیر ولایات شرقی انتخاب شده بودند، در حالی که در تواریخ محلی از نام والیان آنها یاد شده است. با توجه به شواهد سکه‌شناختی در ولایت تبرستان والیان در بخش‌های مختلف حق ضرب سکه داشتند. بر اساس منابع به دلیل وضعیت خاص ولایت تبرستان چندین والی برای کنترل منطقه فرستاده می‌شد که یکی با مرکزیت آمل، دیگری در رویان و گزینه دیگر احتمالاً دناوند بوده که دارای والی جداگانه بوده است. اما غالب سکه‌ها با سبک اسپهبدی و با نام ضرابخانه تپورستان ضرب شدند؛ این امر باعث

همپوشانی تاریخی بسیاری از سکه‌ها شده و البته نمی‌توان محدوده حکومتی هر یک از والیان را مشخص کرد. دلایل مزبور باعث اختلاف میان منابع مکتوب و تداخل ضرب سکه‌ها در زمینه ارائه یک گزارش منسجم از تاریخ حکمرانی ولات عباسی در تبرستان شده است.

جدول ۱: گاه‌نگاری دوران فرمانروایی ولات عباسی براساس سکه‌ها و منابع مکتوب

سکه اسلامی بی نام	سکه اسلامی با نام	سکه اسپهبدی بی نام	سکه اسپهبدی با نام حاکم	منابع مکتوب	سال حکمرانی (هجری قمری)	والی	خلیفه یا امیر وقت
---	---	---	خورشید	*	۱۴۱-۱۴۲	ابوالخصیب	المنصور
---	---	---	خورشید	*	۱۴۳-۱۴۴	خازم بن خزیمه	
---	---	---	خورشید	*	۱۴۵	ابوالعباس طوسی	
---	*	---	خورشید	---	۱۴۵	عمر بن علاء	
---	*	---	*	*	۱۴۶-۱۴۸	روح بن حاتم	المهدی محمد
---	---	---	خورشید	*	۱۴۹	خالد بن برمک	المنصور
---	---	---	*	*	۱۵۰-۱۵۵	خالد بن برمک	
---	*	---	---	*	۱۵۰	خالد بن محمد	المهدی محمد
---	*	---	*	*	۱۵۵-۱۵۹	عمر بن علاء	
---	*	---	*	*	۱۶۰-۱۶۳	سعید بن دعلج	
---	*	---	*	*	۱۶۰-۱۶۴	عمر بن علاء	
---	---	*	*	*	۱۶۳-۱۶۵	یحیی بن مختاق	المهدی محمد/ موسی هادی
---	*	*	*	*	۱۶۴-۱۶۹		یحیی حرشی
---	---	*	---	*	۱۶۵-۴	عبدالحمید مضروب؟	
---	---	*	---	*	۱۶۹-۱۷۵		هارون الرشید/ صالح (بن شیخ اسدی)
---	---	---	*	*	۱۷۰-۱۷۲	جریر	
---	---	---	*	---	۱۷۰	مهران	
---	---	*	*	*	۱۷۱-۱۷۳	سلیمان	
---	---	---	*	---	۱۷۱-۱۷۶	مقاتل	
---	---	*	*	*	۱۷۲-۱۷۳	هانی	
---	---	---	*	---	۱۷۳	معد	
---	*	---	*	*	۱۷۴-۱۷۶	عبدالله	
---	---	---	*	---	۱۷۵	قدید	
---	---	---	*	---	۱۷۵-۱۷۶	ابراهیم	
---	---	*	---	*	۱۷۶-۱۸۰		فضل بن یحیی

سکه اسلامی بی نام	سکه اسلامی با نام	سکه اسپهبدی بی نام	سکه اسپهبدی با نام حاکم	منابع مکتوب	سال حکمرانی (هجری قمری)	والی	خلیفه یا امیر وقت
---	---	---	---	*	۱۷۶-۱۷۷	عثمان بن نهیک	
---	---	---	---	*	۱۷۷/۱۷۸	سعید بن سلمه	
---	---	---	---	*	۱۷۸-۱۷۹	حماد و عبدالله بن عبدالعزیز	
---	---	---	---	*	۱۷۹-۱۸۰	المثنی بن حجاج	
---	---	---	---	*	۱۸۰-۱۸۱	عبدالملک بن قعقاع	
---	---	---	---	*	۱۸۰-؟	عبدالله بن خازم	هارون الرشید
---	---	---	---	*	؟-۱۸۴	محمد بن یحیی خالد برمکی / جهضم بن جناب / احمد بن الحجاج	
---	---	---	---	*	۱۸۴-۱۸۵	خلیفه بن سعید جوهری / مهرویه رازی	
---	---	---	---	*	۱۸۵-۱۸۹	عبدالله بن سعید حرشی	
*	---	---	---	*	-۱۹۰/۱۹۱ ۱۸۹	عبدالله بن مالک خزاعی	
*	---	---	---	---	۱۹۲-۱۹۴	؟	
*	*	---	*	*	۱۹۴-۲۰۳		فضل بن سهل
---	*	---	---	*	۲۰۱-؟	عبدالله بن خردادبه	
---	---	---	---	*	۲۰۳-۲۰۵	؟	غسان بن عباد
---	---	---	---	*	۲۰۶-۲۰۷	محمد بن خالد	مأمون
---	---	---	---	*	۲۰۷-۲۱۱	موسی بن حفص	
---	---	---	---	*	۲۱۱-۲۱۸	محمد بن موسی	
---	*	---	---	*	۲۱۸-۲۲۵	مازیار	

؟ نامی از والیان گزارش نشده است.

منابع و مأخذ

- آملی، اولیاءالله (۱۳۱۳). **تاریخ رویان**. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی (۱۳۷۰). **تاریخ کامل**. ترجمه محمدحسن روحانی. جلد ۵، ۹-۷. تهران: انتشارات اساطیر.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س) / ۱۰۳

- ابن اسفندیار، بهالدین محمد بن حسن (۱۳۸۹). **تاریخ طبرستان**. جلد اول. به تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین (۱۹۹۹). **النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره**، قاهره: وزاره الثقافه و الارشاد القومی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۶). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه مریم میراحمدی. جلد دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶). **تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض و الانبیاء)**. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- اعظمی سنگسری، چراغعلی. «سکه‌های طبرستان، گاوبارگان و حکام خلفا». **مجله بررسی‌های تاریخی**. شماره ۴۴ و ۴۵، ۱۳۵۲. صص ۱۹۴-۱۵۳.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۵۲). **تورکستان‌نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴). **فتوح البلدان. بخش مربوط به ایران**. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تصحیح علامه محمد فروزان. تهران: انتشارات سروش. چاپ دوم.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۸). **تاریخ بیهقی**. تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- پاکزادیان، حسن (۱۳۷۸). **تاریخ و گاهشماری در سکه‌های اسپهبدان و حکام عرب در تبرستان: بررسی و تحلیل تاریخ‌های نقرشده بر مسکوکات تبرستان**. نشر پاکزادیان.
- حاجی تبار، مجید. «گونه‌شناسی سکه‌های تراز ساسانی طبرستان». **فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی**. شماره ۲۱، ۱۳۹۴. صص ۱۴۲-۱۱۹.
- خواندمیر (۱۳۳۳). **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**. جلد دوم. تهران: انتشارات کتابخانه خیام.
- رایینو، ه.ل. «حکام خلافت عربی در طبرستان از سال ۱۸ تا ۳۲۸». ترجمه باقر امیرخانی. **مجله پژوهش‌های فلسفی**. دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۶۴، ۱۳۴۲. صص ۶۰-۴۱.
- _____ (۱۳۶۵). **مازندران و استرآباد**. ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۹۳). **سکه‌های ایران در دوره اسلامی**. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۴۶). **اخبار الطوال**. ترجمه صادق نشأت. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- سلامی، حسین بن احمد (۱۳۹۰). **اخبار ولایت خراسان**. پژوهش و بازسازی محمدعلی کاظم بیگی. تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- شمس اشراق، ع (۱۳۶۹). **نخستین سکه‌های امپراتوری اسلام**. اصفهان: تهران: انتشارات خدمات فرهنگی استاک.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۴). **تاریخ الرسل و الملوک**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد ۱۳-۱۰. تهران: انتشارات اساطیر.
- فرخندزاده، محبوبه. «حاکمیت خلافت عباسی بر مبنای نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر». **مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ**، سال هفتم، شماره‌ی بیست و پنجم، پاییز ۱۳۹۴، صص ۷۳-۹۶.
- کانپوری، عبدالرزاق (۱۳۴۸). **برمکیان**. ترجمه سید مصطفی طباطبایی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- کندی، محمدبن یوسف (۱۹۰۸). **الولاه و کتاب القضاء**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳). **زین الاخبار**. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۷). **تاریخ جوامع اسلامی**. ترجمه علی بختیاری‌زاده. چاپ دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۳). **آیین حکمرانی**. ترجمه حسین صابری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرعشی، میرسید ظهیرالدین (۱۳۴۵). **تاریخ طبرستان و رویان و مازنداران**. به کوشش محمد حسین تسییحی. تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.
- مهرآبادی، میترا (۱۳۸۷). **تاریخ سلسله‌های محلی ایران**. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- نیستانی، جواد و تقوی، عابد: «مکان‌یابی پادگان‌های نظامی طبرستان در صدر اسلام (براساس منابع مکتوب)». **دانشنامه علوم اجتماعی**. دوره ۱، شماره ۴، ۱۳۸۹، صص ۱۴۳-۱۲۸.
- همدانی، ابن فقیه: **مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران**. ترجمه محمدرضا حکیمی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. بی تا.
- یعقوبی، ابن واضح: **تاریخ یعقوبی** (۱۳۴۳)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ دوم.
- Album, Stephen: **Checklist of Islamic Coins**, Third Edition, Published by Stephen Album Rare Coins, 2011.
- Abu-L-Faraj, Muhammad: **Rare Islamic Coins: Additions, Near Eastern numismatics, iconography, epigraphy, and history: studies in honor of George C. Miles**, Beirut: American University of Beirut, 1974.

- Bates, Micheal: Arab- Sasanian, *Encyclopedia Iranica*, Vol. II, 1986, pp. 225-229.
- Malek, Hodge Mehdi: *The Dabuyid Ispahbads and Early Abbasid Governors of Tabaristan*: History and Numismatics, Royal Numismatic Society, 2004.
- Malek, Hodge Mehdi: *The Dābōyid Ispahbads of Tabaristān*, AJS 5-6, 1993-94, pp. 105-160.
- Miles, George: *Rare Islamic Coins*, New York: the American Numismatic Society, 1950.
- Nastich, Vladimir: *A Survey of the Abbasid Copper Coinage of Transoxiana*, 3rd Simone Assemani Symposium on Islamic Coins, 2012.
- Lane pool, Stanley: *Catalogue of the Collection of Arabic coins Preserved in the Khedivial Library at Cairo*, London: B. Quaritch. , 1857
- Levy, Reuben: *The Social Structure of Islam* (Being the Second Edition of the Sociology of Islam), Cambridge University Press, 1957.
- Lowick, Nicholas: *Early Abbasid Coinage: A Type Corpus*, Edited by Elizabeth Savege, British Museum Press, 1980.
- Shams Esharagh, a: *Silver Coinage of the Caliphate*, Spink & Son, London, 2010.
- Vardanyan, Aram: *Hārūn al-Rashid's accession to the throne and the 'Abbasid administration in "Armīniyya" as reflected in sources*, Based on the Proceedings of the International Conference "Two Centuries of Islamic Numismatics in Russia. General Results and Prospects", the State Hermitage Publishers, 2017.
- Walker, John: *A Catalogue of the Arab Sasanian Coins*, British Museum, Printed by Order of the Trustees, 1941.

References in English

- Abu-L-Faraj, M.1974. Rare Islamic Coins: Additions, Near Eastern numismatics, iconography, epigraphy, and history: studies in honor of George C. Miles. American University of Beirut, Beirut. **(Book)**
- Album, S. 2011. Checklist of Islamic Coins. 3th Ed. Album Rare Coins. **(Book)**
- Āmulī, Ū. 1934. Tārīkhī Rūyān. M. Sutūdiḥ. (Edition & Annotation). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- A'zamī Sangsarī, Č. 1973. Sikihāyi Ṭabaristān, Gāwbārgān wa Ḥukkāmi Kḥulafā. Barrisī Hāyi Tārīkhī, (44&45): 153-194. **(Journal)**
- Balādhurī, A.Y. 1988. Futūḥ al-Buldān. 2nd Ed. Ā. Ādharnūsh. (Translator). M. Furūzān. (Editor). Surūsh, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Bartold, V.V. 1973. Turkistān Nāmih. K.Kiḥāwarz. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Bates, M. 1986. Arab- Sasanian, Encyclopedia Iranica, Vol. II, 225-229. **(Encyclopedia)**

- Malek, H.M. 1993-94. The Dābūyid Ispahbads of Tabaristān, AJS (5&6): 105-160. **(Journal)**
- _____ 2004. The Dabuyid Ispahbads and Early Abbasid Governors of Tabaristan: History and Numismatics, Royal Numismatic Society. **(Book)**
- Biyhaḳī, A.M.Ḥ. 1979. Tārīkhi Biyhaḳī. ‘A.A. Fayāz. (Editor). Firdūsī University, (n.p). (In Persian) **(Book)**
- Dīniwarī, A.A.D. 1967. Akhbār al-Tiwāl. Ş. Nash’at. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Farkhund Zādih, M. 2014. Hākimiyati Khilfatī ‘Abāsī bar Mabnāyi Nazarīyih Iktidāri Sunatīyi Max Webber. Iranian Association of History, 7(25): 73-96. **(Journal)**
- Gurdāzī, A. ‘A.Z.M. 1984. Zayin al-Akhhār. ‘A. Ḥabībī. (Editor). Duniyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ḥādītabr, M. 2015. Gūnih Shīnāsī Sikiḥāy Tarāzi Sāsānī Tabaristān. The history of Islamic culture and civilization, (21): 119-142. **(Journal)**
- Hamidānī, I.F. (n,d). Mukhtṣar al-Buldān; The Section about Iran. M.R. Ḥakīmī. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ibn ‘Athīr, ‘I. A. ‘A. 1991. Tārīkhi Kāmil. Vol. 5, 7, 9. M.Ḥ. Rūhānī. (Translator). Asāṭīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ibn Isfandyār, B.M.Ḥ. 2010. Tārīkhi Tabaristān. Vol. 1. ‘A. Iqbal Āshṭīyānī. (Editor). Asāṭīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ibn Tagharī Bardī, Dj.A. 1999. Al-Nudjūm al-Zāhirih fi Mulūki Miṣr wa al-Ḳāhirih. Ministry of Culture and National Guidance, Cairo. (In Arabic) **(Book)**
- Iṣfihānī, Ḥ.Ḥ. 1967. Tārīkhi Payāambarān wa Shāhān. Dj. Shu‘ār. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khānd Mīr. 1954. Tārīkhi Ḥabīb al-Sīyar f Akhhāri Afrādi Bashar. Vol. 2. Khayām Library, (n, p). (In Persian) **(Book)**
- Kānpūrī, ‘A. 1969. Barmakīyān. S.M. Ṭabāṭabāī. 5th Ed. Sanā‘ī Library, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Kindī, M.Y. 1908. Al-Wulāh wa Kitāb al-Ḳazā. Dār al-Kutub al-‘Ilmīyih, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Lane Pool, S. 1857. Catalogue of the Collection of Arabic coins Preserved in the Khedivial Library at Cairo, London. **(Book)**
- Lapidus, I.M. 2008. Tārīkhi Djawāmi‘i Islāmī. ‘A. Bakhtīyārī. (Translator). Iṭilā‘āt, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Levy, R. 1957. The Social Structure of Islam (Being the Second Edition of the Sociology of Islam), Cambridge University Press. **(Book)**
- Lowick, N. 1980. Early Abbasid Coinage: A Type Corpus. E. Savege. (Editor). British Museum Press. **(Book)**
- Mar‘shī, M.S.Z. 1966. Tārīkhi Tabaristān wa Rūyān wa Māzandarān. M.Ḥ. Tasbīhī. (Editor). Shark, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Māwirdī, ‘A.M. 2004. Āīni Ḥukmrānī. Ḥ. Şābirī. (Translator). ‘Ilmī& Farhangi, Tehran. (In Persian) **(Book)**

- Mihrābādī, M. 2008. Tārīkhī Silsilih Hāyi Maḥalīi Īrān. Duniyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Miles, G. 1950. Rare Islamic Coins the American Numismatic Society, New York. (**Book**)
- Nastich, V. 2012. A Survey of the Abbasid Copper Coinage of Transoxiana. 3rd Ed. Simone Assemani Symposium on Islamic Coins. (**Book**)
- Niyistānī, Dj. , ‘Ā. Taḳawī. 2010. Makānyābi Padighnāyi Nizāmīi Ṭabaristān dar Ṣadri Islām. The Encyclopedia of Social Science, 1(4): 128-143. (**Encyclopedia**)
- Pākzādīyān, H. 1999. Tārīkh wa Gāhshumrī dar Sikihāy Ispahbadān wa Ḥukkāmi ‘Arab dar Tabaristān. Pākzādīyān, (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Rabino, Y.L. 1963. Ḥukkāmi Khilafati ‘Arab dar Ṭabaristān from 18-328 A.H. Pāzhūhishāhi Hāyi Tārīkhī, Faculty of Humanity, Tabriz University. (64): 41-60. (**Journal**)
- _____ 1986. Māzandarān wa Istarābād. Gh. Waḥīd Māzandarānī. (Translator). ‘Ilmī& Farhangī, (n, p). (In Persian) (**Book**)
- Rizāi Bāgh Bīdī, H. 2014. Sikihāy Īrānī dar Dūriyi Islām. 1st. Samt, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Salāmī, H.A. 2011. Akhbār Wulhi Khurāsān. M.‘A. Kāzīm Biygī. (Translator). Mīrāṭhi Maktūb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shams, E. 2010. Silver Coinage of the Caliphate. Spink & Son, London. (**Book**)
- Shams Ishrāq, ‘A. 1990. Nukhustīn Sikihāy Impirātūriyi Islām. Istāk Cultural Services, Isfahan. (In Persian) (**Book**)
- Ṭabarī, M.Dj. 1975. Tārīkhī al-Rusul wa al-Mulūk. Vol.10-13. A. Pāyandih. (Translator). Asāṭīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Spuler, B. 2007. Tārīkhī Īrān dar Qurūni Nukhustīni Islāmī. Vol.2. M. Amīr Aḥmadī. (Translator). ‘Ilmī & Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Vardanyan, A. 2017. Hārūn al-Rashid’s accession to the throne and the ‘Abbasid administration in “Armīniyya” as reflected in sources, Based on the Proceedings of the International Conference “Two Centuries of Islamic Numismatics in Russia.General Results and Prospects”. The State Hermitage Publishers. (**Book**)
- Walker, J. 1941. A Catalogue of the Arab Sasanian Coins. The Trustees, British Museum. (**Book**)
- Yaḳūbī, I.W. 1964. Tārīkhī Yaḳūbī. 2nd Ed. M.I. Āyatī. (Translator). Tardjumih wa Naṣhr, Tehran. (In Persian) (**Book**)

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مراحل جریان تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در غرب^۱

محبوبه شمشیرگرها^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۵/۱۵

چکیده

تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در غرب، از اندکی پس از آغاز این نبرد تاکنون مورد اهتمام کارشناسان و استراتژیست‌های غربی قرار گرفته و تا امروز با دستاوردهایی قابل تأمل، شامل بیش از شصت کتاب و صدها مقاله و سخنرانی، ادامه یافته است. با وجود این، شناخت آثار و نقد و تحلیل دیدگاه‌های صاحب‌نظران غربی در این موضوع، به نحوی بایسته، مورد اهتمام پژوهشگران داخلی واقع نشده است. با تأمل بر نزدیک به چهار دهه تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در غرب، می‌توان آثار منتشرشده در دوره‌های تاریخی را در پیوند با تحولات سیاسی و رخداد‌های بیرونی، ذیل پنج مرحله طبقه‌بندی کرد. آشنایی با کلیاتی از ویژگی‌ها و سیر تحول هر یک از مراحل تاریخ‌نگاری جنگ، موضوع اصلی این نوشتار است. این بررسی، کتاب‌های منتشرشده به زبان انگلیسی در اروپا و آمریکا را در نظر دارد که به روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌مندی بی‌واسطه از منابع مذکور انجام شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری غربی، جنگ ایران و عراق،

تحلیل تاریخی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.3577

۲. استادیار سازمان اسناد (نویسنده مسئول). mah.shamshirgarha@yahoo.com

۱- مقدمه

جنگ ایران و عراق از دهشتناک‌ترین حوادث تاریخ قرن حاضر است که آثار آن محدود به دو کشور ایران و عراق نمی‌شود بلکه در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی نیز اثراتی گسترده و عمیق برجای گذاشته است. به طوری که بی‌تردید بسیاری از رخداد‌های بزرگ آسیای غربی و حتی جهان در طول بیش از دو دهه اخیر، از این واقعه اثر پذیرفته است. از این روست که توجه ژرف و همه‌جانبه به جنگ هشت ساله، برای شناخت بهتر بسیاری از مسائل سیاسی، نظامی، حقوقی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی و اجتماعی عصر حاضر به ویژه در منطقه غرب آسیا و نیز برنامه‌ریزی موفق جهت کنترل و هدایت حوادث جاری و آتی، ضروری است.

فرا تر از مرزها و محدوده جغرافیایی جنگ در ایران و عراق، برخی ایران‌شناسان، پژوهش‌گران نظامی و استراتژیست‌های مراکز دانشگاهی و مؤسسات علمی - پژوهشی در غرب، از همان سال‌های آغازین جنگ، این واقعه را در ابعاد مختلف سیاسی، استراتژیک، نظامی، حقوقی، دیپلماسی و گاه اجتماعی و فرهنگی به دقت مورد ملاحظه و موشکافی قرار داده و چندی یکبار، نتایج بررسی‌های خود را در قالب نوشتارهایی اعم از کتب و مقالات و نیز سخنرانی در محافل دانشگاهی، سمینارها و کنفرانس‌های عمدتاً بین‌المللی، ارائه نموده‌اند.^۱ این روند که از همان آغاز در پی شناخت زمینه‌ها، اهداف، راهبردها، تاکتیک‌ها، درس‌ها و عبرت‌ها و دیگر مسائل مهم جنگ ایران و عراق در قالب پروژه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت فردی و جمعی پی گرفته شد، نه تنها تاکنون ادامه یافته، بلکه در هر مرحله نسبت به مراحل پیشین، بر وسعت و عمق آن نیز افزوده شده است.

۱. اطلاعات تعداد قابل توجهی از منابع مذکور، به همت محسن شیرازی‌زاده در منبع‌شناسی دفاع مقدس در زبان انگلیسی قابل مشاهده است. این اثر به معرفی منابع با موضوع جنگ ایران و عراق (به زبان‌های مختلف اروپایی) تا زمان اندکی پیش از انتشار کتاب و در سه بخش کتاب، پایان نامه و مقاله اختصاص دارد. برای مشاهده این منبع، رک: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس: پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، ۱۳۹۲؛ نیز بخشی از اطلاعات مربوط به کتاب‌های منتشر شده در دنیا را با موضوع جنگ ایران و عراق، می‌توان در *مآخذشناسی جنگ ایران و عراق* یافت. در این اثر، اطلاعات مختصر یا مفصل کتاب‌شناختی و گاه معرفی موجزی از کتاب‌هایی که به زبان‌های انگلیسی، عربی، فارسی (خارج از کشور)، فرانسه، آلمانی، ترکی استانبولی و چند زبان دیگر، منتشر شده‌اند، قابل مشاهده است. برای مشاهده این منبع رک. مرتضایی قهرودی، علی اکبر. *مآخذشناسی جنگ ایران و عراق*، تهران: فرهنگ گستر، ۱۳۸۴؛ همچنین فهرست برخی از این منابع را می‌توان در کتاب‌شناسی منتخبی که به همت رامین خانبگی فراهم آمده، مشاهده کرد. سعی خانبگی بر آن بوده تا تمام کتب و مقالات (به زبان‌های مختلف اروپایی) را با موضوع جنگ ایران و عراق جمع‌آوری کند. در این کتاب‌شناسی ۵۹۲ اثر مدخل شده‌اند که در فاصله زمانی ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ میلادی منتشر شده‌اند. برای مشاهده این منبع، رک:

با وجود این، پس از گذشت بیش از سی و پنج سال از آغاز تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در خارج از مرزهای داخلی به‌ویژه در غرب و آمریکا، در ایران با وجود ترجمه برخی کتب و تألیف مقالاتی معدود، چنان که باید به این موضوع پرداخته نشده است؛ به طوری که کمتر می‌توان از نوشته‌ای مستقل در نقد و تحلیل دیدگاه‌های غربیان نشان یافت. حتی شناختی کلی از چگونگی و روند روایت غربی از جنگ ایران و عراق در دست نیست. نگارنده در این مقاله بر آن است تا با لحاظ سیر تاریخی، مراحل مختلف جریان غربی تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق را همراه با ذکر کلیاتی از ویژگی‌های آنها و مهم‌ترین آثار منتشرشده، به دست داده و بدین وسیله گامی هرچند ابتدایی اما ضروری، در مسیر شناخت بیشتر این پژوهش‌ها بردارد.

۲- ضرورت‌ها

هرچند عده‌ای از تحلیل‌گران غربی، به دلیل کم‌برخورداری از اطلاعات جامع و صحیح، بُعد جغرافیایی و فرهنگی، اثرپذیری از تبلیغات رسانه‌ای و هیاهوهای ژورنالیستی، وابستگی به دولت‌ها و سیاست‌های ضد ایرانی و نظایر آن، به خطا رفته یا دچار تحریف عمدی واقعیات شده‌اند، اما به صورت کلی آشنایی با جریان تاریخ‌نگاری در غرب به منزله گام اول در راستای شناخت و نقد دیدگاه‌های غربیان، نتایجی نیک در پی خواهد داشت. به‌ویژه برای کسانی که از نزدیک در صحنه‌های نظامی یا عرصه‌های سیاسی این واقعه بزرگ حاضر بوده یا مسئولیتی داشته‌اند، یا کسانی که در حال حاضر، در حوزه امنیت ملی و سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان کشور به‌ویژه در بخش سیاست خارجی مشغول و مسئول‌اند، ضروری است از دیدگاه و قضاوت دیگران در این باره مطلع باشند.

۳- اهداف

آگاهی از تحقیقات و تحلیل‌های انجام‌شده در خارج از ایران، دستاوردهایی قابل توجه در پی خواهد داشت. افزودن بر گستره و عمق پژوهش‌ها و تحلیل‌های داخلی جنگ، ایجاد حوزه‌های جدید پژوهشی از مناظر متعدد، امکان بازطراحی مباحث مورد تردید و پاسخ‌گویی به مسائلی که هنوز پس از گذشت سال‌ها مورد شبهه و مناقشه‌اند، امکان مقایسه انتقادی میان آمار و اطلاعات موجود در جهت دستیابی به حقایق تاریخی، شناخت نقاط قوت و ضعف تحلیل‌های دیگران، امکان نقد عالمانه تاریخ‌نگاری‌های غربی و روش‌نگری نسبت به تحریف‌های احتمالی، همچنین فراهم آمدن امکان برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های منطقی و به‌موقع در سیاست خارجی و در

مواجهه با تهدیدها و نبردهای احتمالی آتی، از جمله اهدافی است که توفیق در آنها جز با مطالعه و واکاوی این دست متون محقق نخواهد شد. به‌ویژه آنکه با تغییر فضای بین‌المللی و حضور جدی آمریکا در منطقه از ابتدای قرن بیست و یکم و لزوم آمادگی ایران برای مواجهه با هرگونه اقدام نابهنجار منطقه‌ای، به نظر می‌رسد جز با شناخت و تحلیل دیدگاه‌های اعضای اتاق فکر غرب، تعیین راهبردهای استراتژیک در این مقابله ممکن نیست.

۳- مراحل تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق

شاید بتوان با نظری کلی، همه آثار منظور را به دو گروه آثار منتشرشده در دوره جنگ (۱۹۸۰-۱۹۸۸) و پس از آن تقسیم نمود. با خاتمه جنگ، نه تنها مطالعات تحلیل‌گران پایان نیافت، بلکه با توجه به رخدادهای بزرگ پس از آن، نظیر حمله صدام به کویت و عقب‌رانده شدن او به رهبری آمریکا، اشغال عراق، تحولات منطقه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پُرننگ شدن سهم ایران در رخدادهای اخیر سیاسی و دفاعی برخی کشورها نظیر عراق و سوریه و لبنان، تحلیل‌های غربیان همچنان با قوت ادامه یافت.

اما گذشته از تقسیم کلی دوره‌های تاریخ‌نگاری جنگ به پیش و پس از پایان آن، به نظر می‌رسد طبقه‌بندی پژوهش‌های غربیان با توجه به اشتراکات آنها در اهداف، روش‌ها، نقاط اتکا، نحوه استدلالات، بهره‌مندی از منابع و مستندات و غیره، در پیوند با رخدادها و تحولات بزرگ منطقه‌ای، از دقت و جامعیت بیشتری برخوردار باشد. از این حیث، می‌توان آثار منتشرشده را ذیل پنج مرحله قابل تعریف دانست:

۳-۱- مرحله اول؛ ۱۹۸۰-۱۹۸۱

در ابتدای وقوع جنگ ایران و عراق، کارشناسان غربی به مواجهه تحلیلی با مسائل و رخدادهای این جنگ رویی خوش نشان ندادند. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل آن را، تلقی ساده‌انگارانه و همراه با تردید دنیا و از جمله اروپا و آمریکا نسبت به جنگ ایران و عراق دانست. اغلب کارشناسان، این نبرد را در نتیجه تجدید قوا و شکوفایی آنچه آن را «بنیادگرایی اسلامی» می‌نامیدند، در پی انقلاب ۱۹۷۹ و پس‌زدن عمیق مادی‌گرایی و ارزش‌های سکولار غربی در ایران می‌دانستند که در تعارض با ایدئولوژی همسایه‌ای دیکتاتور و طمع‌کار قرار گرفته بود. از طرف دیگر از نظر اندیشمندان غربی، در آن هنگام مسئله جنگ و فهم چستی و آینده آن، ساده‌تر از آن می‌نمود که ضرورت دست و پنجه نرم کردن با مشکلات آن احساس شود.

یکی دیگر از دلایل بی‌توجهی سیاستمداران غرب به‌ویژه آمریکا نسبت به جنگ در این زمان، خرسندی از ایجاد تفرقه میان جبهه مقاومت منطقه و غفلی بود که به نفع اسرائیل رخ می‌داد. چرا که به قول ازهری،^۱ صاحب‌نظر در موضوع جنگ‌های اعراب، عراق توانسته بود در این جنگ در میان جبهه مقاومت، که اعضای آن یعنی سوریه، لیبی، یمن جنوبی و الجزایر طرف ایران بودند، تفرقه ایجاد کند. در همین راستا دولت ریگان با خرسندی از این غفلت در برابر اسرائیل، از بخشی از مشکلات خود رهایی یافته و هیچ ضرورتی برای اقدام در جهت ایجاد آرامش در منطقه تا زمان فاجعه لبنان در ۱۹۸۲ احساس نمی‌کرد (El Azhary, 1984. P. 4).

بنابراین در این دوره، آثاری قابل توجه به وجود نیامد و حتی همان اقبال محدود، از قالب‌های گزارشی و تفاسیر عمدتاً غیرعلمی، ژورنالیستی، گاه متعصبانه و خالی از پشتوانه مطالعات آکادمیک فراتر نرفت. برای مثال می‌توان از جنگ عراق و ایران^۲ به منزله اولین کتاب منتشر شده در بیان تاریخ این جنگ توجه داشت. عنوان کتاب کاملاً نشان‌دهنده نحوه آغاز این نبرد به صورت حمله عراق به مرزهای ایران است؛ چیزی که بعدها با نام‌گذاری آن تحت عنوان مصطلح و متداول «جنگ ایران و عراق»^۳ نادیده انگاشته شد. ویژگی اصلی این اثر، چنان‌که در بیان ویژگی‌های عمومی آثار متعلق به مرحله اول گذشت، کلی‌نگری و توجه نکردن به جزئیات وقایع و نیز قضاوت‌های یکسونگرانه و اظهارنظرهای قوم‌گرایانه و غیرعلمی درباره حمله صدام به خاک ایران است. این نقص بزرگ هر چند تا پایان جنگ، گریبان‌گیر بخش قابل توجهی از تاریخ‌نگاری‌های جنگ است، اما با اتمام آن و اقبال تعداد بیشتری از تحلیل‌گران و مؤسسات علمی- پژوهشی به این مقوله، همزمان با تسهیل روند قطعیت‌یافتگی برخی رویدادها، تا حدودی مرتفع شد.

به‌طور کلی می‌توان گفت فازهای اولیه تاریخ‌نویسی جنگ به‌ویژه فاز اول آن، نسبت به دوره‌های بعد از کاستی‌هایی بیشتر نظیر محدودیت رویکرد درونی، بی‌توجهی به مسائل بین‌المللی، نبود یا کمبود منابع اولیه و مستندات، تبلیغات و تحریفات متعصبانه و تردیدهای همه‌جانبه نسبت به آینده جنگ متأثر بوده است. اظهارنظرها اغلب بر پایه اطلاعات عمومی، مفروضات سابق و بعضاً پیشداوری‌های نادرست و اخبار رسانه‌ای است. از این رو می‌توان گفت این دست متون بیش از آثار آتی، به آفات پژوهش‌های تاریخی دچار، و به لحاظ علمی کمتر قابل تکیه‌اند.

1. El Azhary, M. S.

2. Firzli, Nicola. *Iraq-Iran Conflict*, Paris: Editions du Monde Arabe, 1981

3. Iran-Iraq war

۳-۲- مرحله دوم؛ ۱۹۸۲- نیمه اول ۱۹۸۸

با وجود کم‌رونی مطالعات غربیان درباره جنگ در اوایل آن، رفته رفته با گذشت مدت زمانی نه چندان طولانی، ورق برگشت و ایستادگی و مقابله ایرانیان روی جنگ را برگرداند.^۱ این واقعیت هرگز مورد انتظار صدام یا نظاره‌کنندگان غربی نبود. چنانکه استفان گرومون،^۲ تحلیل‌گر نظامی آمریکایی نیز اذعان می‌کند، در ابتدای جنگ، جهانیان منتظر پیروزی کاملاً قاطع، سریع و آسان عراق و سقوط نظام سیاسی ایران و تجزیه این کشور بودند. اما در پی پیروزی‌های بزرگ ایران در نیمه اول ۱۹۸۲ که به بازپس‌گیری بخش زیادی از خاک این کشور انجامید، نگاه جهانیان تغییر جهت یافت. چراکه «در این زمان رویدادهای نظامی نشان می‌داد - آن هم به صورت غیرمنتظره و ناگهانی - طرفی که داشت جنگ را می‌برد، عراق نبود، بلکه این ایران بود که داشت گام به گام به‌سوی پیروزی پیش می‌رفت.» (Grummon, 1982. p.v) این تغییر موازنه در جنگ را می‌توان آغاز توجه جدی غرب به این رویداد دانست.

اساساً این گستره زمانی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: بخش اول که از این زمان آغاز می‌شود و تا پیروزی ایران در عملیات بزرگ والفجر هشت در اوایل سال ۱۹۸۶ ادامه می‌یابد و بخش دوم که تقریباً از ماه مارس همین سال تا پایان جنگ ادامه می‌یابد و با تشدید اوضاع وخیم جنگ و حضور مستقیم و نظامی ابرقدرت‌ها به‌ویژه آمریکا در خلیج فارس همراه است. مشخصه اصلی دوره اول را می‌توان دستیابی ایران به ابتکار عمل نظامی، صورت‌دادن حملات مکرر و سنگین و در مقابل، دفاع طاق‌فرسای عراق دانست. نقطه ثقل استراتژی ایران در مرحله جدید، تصرف منطقه‌ای مهم و سپس استفاده از این اهرم فشار برای پایان‌دادن به جنگ بود. این استراتژی که تا پایان جنگ ادامه داشت از طرفی، و تشدید قوای زرهی و توان دفاعی عراق به مدد کمک‌های خارجی از طرف دیگر، مرحله سنگینی از نبرد را در هر دو جبهه رقم زد.^۳ از این دوره

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره تاریخ جنگ در این دوره، رک. جنگ؛ بازیابی ثبات: بررسی تحولات سیاسی نظامی از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نویسنده محمد درودیان؛ ویرایش محتوایی بهاء‌الدین شیخ‌الاسلامی. تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق؛ ۲. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۸.

2. Grummon, Stephen R.

۳. برای اطلاع از تاریخ این مرحله از جنگ، درک استراتژی ایران از ترتیب دادن حملات گسترده، شرح عملیات‌های بزرگ ایران در این مدت و آمار تلفات و تجهیزات، رک. تنبیه متجاوز: بررسی تحولات سیاسی نظامی از تابستان ۱۳۶۱ تا فروردین ۱۳۶۷. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ نویسنده حسین اردستانی؛ ویرایش محتوایی مجید مختاری محسن رشید. تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق/دفاع مقدس؛ ۳. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹.

به بعد با به‌مخاطره‌افتادن منافع ژئوپلیتیک غرب در خلیج فارس، نگرانی‌های آمریکا به صورت دخالت‌ها و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم آشکار و تا پایان جنگ، بر گستره و عمق آن افزوده شد. دیلیپ هیرو،^۱ استراتژیست و کارشناس نظامی مشهور و تحلیل‌گران متعدد دیگر نظیر ازهری، شهرام چوبین، چارلز تریپ،^۲ آنتونی کردزمن،^۳ آلن فریدمن،^۴ آبراهام واگنر و کنت تیمرمن^۵ به بخشی از امکانات مالی و تسلیحاتی و جنگ‌افزارهای پیشرفته و حمایت‌هایی که به‌ویژه در این مرحله از سوی کشورهای مختلف دنیا به‌خصوص ابرقدرت‌ها و کشورهای عربی در اختیار حزب بعث قرار می‌گرفت، اشاره کرده‌اند.^۶

غرب از این پس با واقعیتی مواجه شد که تاکنون توجهی عمیق بدان نداشت و آن اینکه این جنگ می‌توانست امکان توسعه آنچه آن را «بی‌ثباتی منطقه خلیج» می‌نامید، افزایش دهد. لذا نگاه کارشناسان برای اولین بار به پیامدهای منطقه‌ای و جهانی این جنگ و چاره‌اندیشی برای آن معطوف شد؛ به‌طوری که این رویداد را فراتر از جدال و درگیری بین دو کشور همسایه یافتند که تاکنون نظایر آن در سایر نقاط جهان دیده شده بود. به اعتقاد کارشناسانی نظیر آنتونی کردزمن و آبراهام واگنر^۷ نیز در آن زمان، موفقیت یا شکست آنچه تحت عنوان بنیادگرایی اسلامی از آن یاد می‌کردند، در شکست دادن سوسیالیسم سکولار عراق، برای آینده اسلام و خاورمیانه بسیار تعیین کننده بود. به این معنی که خطر پیروزی ایرانی‌ها، می‌توانست به برانگیختن موجی از حرکت‌های اسلامی- انقلابی در حکومت‌های منطقه و ایجاد الگوهای جدید از خصومت بین اسلام و غرب و شرق بینجامد (Cordesman & Abraham, 1990, p.2).

از طرف دیگر نفت، مهم‌ترین مسئله‌ای بود که در ابتدا توجه آمریکا و کشورهای اروپایی را به منطقه جلب کرد. چراکه با وجود ممانعت‌های صورت گرفته از سوی هر دو کشور ایران و عراق و تلاش برای محافظت از نفت در مراحل مختلف استخراج و صادرات، قطع شاهرگ حیاتی صنعت کشورهای غربی و ضربه به اقتصاد آنها چندان دور از انتظار نبود. از این رو می‌توان پرداختن به

1. Hiro, Dilip

2. Tripp, Charles R. H.

3. Cordesman, Anthony H.

4. Friedman, Alan

5. Timmerman, Kenneth R.

۶. برای اطلاع بیشتر درباره کمک‌های کشورهای مختلف دنیا به عراق در طول جنگ ایران و عراق/دفاع مقدس، رک. صفری. محسن. *ما اعتراف می‌کنیم*. حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۰؛ این کتاب با هدف آشکار نمودن وجوه مختلف حمایت‌های همه جانبه ابرقدرت‌ها از رژیم بعثی عراق، مشتمل بر برخی اعترافات منتشر شده در رسانه‌ها و مطبوعات، کارشناسان سیاسی و نظامی و مقامات کشورهای غربی (اروپا و آمریکا) درباره موضوع حمایت‌های مالی و نظامی آنها به عراق در جریان جنگ تحمیلی بر علیه ایران است.

7. Wagner, Abraham R.

اهمیت این مسئله را فصل مشترک آثار غربیان درباره جنگ ایران و عراق دانست که در این مرحله در مسیری پرننگ ادامه یافت.

نظر به آنچه گفته شد از اینجاست که کارشناسان مراکز استراتژیستی، با ملاحظه تهدیدات منافع آمریکا و متحدانش، راه تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق را با درنگی معنادار از شروع ژورنالیستی و تفسیرهای متعصبانه گذشته، که اکنون گمراه‌کننده و بی‌اعتبار می‌نمود، جدا کردند. پس از این به تدریج شاهد آثاری با رویکرد تحلیلی-پژوهشی هستیم که رفته رفته و به‌ویژه در ادوار پس از جنگ و جبهه استنادی آن‌ها پرننگ‌تر می‌شود. *جنگ ایران و عراق: درگیری مسلمانان*^۱ به قلم استفان گرومون و منتشر شده از سوی «مرکز مطالعات راهبردی و بین‌الملل»^۲ اولین اثر نسبتاً پژوهشی در حوزه تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق است که این جنگ را همراه با حداقل جزئیاتی مورد بررسی قرار داد. گرومون اولین کسی است که باب سخن درباره مسئله بُرد و باخت در جنگ را باز کرد؛ مسئله‌ای که تا پیش از این سخن گفتن درباره آن بیهوده می‌نمود. از نظر او ماهیت جنگ به گونه‌ای بود که ایران، حتی اگر نمی‌باخت، در واقع جنگ را بُرده بود و در مقابل، عراق اگر برنده نمی‌شد، بازنده آن بود و همین مسئله می‌توانست غرب را با مخاطراتی مواجه سازد (Grummon, 1982, p.vi).

برای اولین بار در این دوره توجه به ریشه‌های ایدئولوژیکی این نزاع برجسته شده است. بسیاری از کارشناسان نظیر گرومون تحلیل و پیش‌بینی خود را با این عقیده گره زدند که اساساً جنگ ایران و عراق بر پایه منازعات جغرافیایی و تاریخی، آغاز نشد بلکه این جنگ به شدت مبنای ایدئولوژیک دارد؛ تقابلی که در آن، نوع ویژه‌ای از جهان‌بینی توحیدی در مقابل حزب سکولار بعث عراق قرار گرفته است. از این رو یکی از نقاط تکیه پژوهش‌های این مرحله، توجه به حزب بعث و نیز نقش اقلیت‌ها و قومیت‌ها به‌ویژه کردها در ایجاد تنش میان دو کشور است که برای مثال به ترتیب، به‌طور آشکار در *ایران و عراق: سال‌های بحران*^۳ و *جنگ ایران و عراق: تسلیحات جدید، درگیری‌های قدیم*^۴ بازتاب یافت.

برخلاف مسیری که پیش از این در پیش گرفته شده بود، چنان‌که نایجل اشتون^۵ و برایان گیسون^۶، از تاریخ‌نگاران اخیر نیز تأکید دارند، در این دوره اندیشمندان غربی روی توجهشان را

1. Grummon, Stephen R. *The Iran-Iraq war: Islam embattled*. Santa Barbara: Praeger Publisher, 1982

2. Center for Strategic and International Studies (CSIS)

3. *Abdulghani, Jasim*, Iraq and Iran: The Years of Crisis, Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1984

4. Tahir-kheli, Shirin & Ayubi, SHaheen, *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*, Santa Barbara: Praeger, 1983

5. Ashton, Nigel John

6. Gibson, Bryan R.

به سمت تحلیلی جامع‌تر از زمینه‌ها، مسائل و پیامدهای بین‌المللی جنگ برگرداندند و از توجه به صرفاً ابعاد داخلی آن پرهیز کردند. به طوری که از این پس، کمتر می‌توان اثری یافت که بخش یا بحثی مفصل از آن، به ابعاد جهانی به‌ویژه در ارتباط با ابرقدرت‌ها اختصاص نیافته باشد. بازتاب بخشی از جلوه‌های آغازین این توجه را می‌توان در مقالات مندرج در *جنگ ایران و عراق؛ تحلیلی تاریخی، اقتصادی و سیاسی*^۱ مشاهده کرد که در پی برگزاری همایش «شط العرب» در دانشگاه اگستر^۲ انگلستان، در ۱۹۸۴ یعنی چهارمین سال آغاز جنگ گردآوری و منتشر شد.

در اواخر این مرحله پس از ۱۹۸۶، با پشت سرگذاری کشاکش‌های وخیم جنگ، ادامه هزینه‌بار اوضاع موجب شد صدام جنگ را با کشاندن به سوی آب‌های خلیج فارس، بین‌المللی کرده و به طور ویژه از ابتدای ۱۹۸۷، متحدان خارجی‌اش را به طور تمام عیار وارد معرکه کند. از این رو، یکی از عمده‌ترین محورهای تاریخ‌نگاری این فاز، تمرکز بر خلیج فارس و موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک آن است که هر چند از اواخر ۱۹۸۲ در آثار غربیان بروز یافته بود، به تدریج پررنگ‌تر پیش رفت و با انتشار *امنیت خلیج فارس/ و جنگ ایران و عراق*^۳ به ویراستاری توماس ناف^۴، از استادان «مؤسسه تحقیقات خاورمیانه» دانشگاه پنسیلوانیا، برجسته شد و در تعداد زیادی از آثار بعد نیز به منزله یکی از فصول مشترک مورد توجه ادامه یافت.

توجه به «جنگ نفت‌کش‌ها» را می‌توان از مهم‌ترین ویژگی‌های مرحله مورد بررسی دانست که حتی تاکنون از نگاه تاریخ‌نگاران دور نمانده است.^۵ برجسته‌ترین اثر در این زمینه و نقطه ثقل توجه به این موضوع را باید *جنگ ایران و عراق و امنیت غرب: مفاهیم راهبردی و عملکردهای*

1. El Azhary, M. S., *The Iran-Iraq War: An Historical, Economic and Political Analysis*, London: Routledge, Palgrave Macmillan, 1984

2. University of Exeter

3. Naff, Thomas, *Gulf Security and the Iran-Iraq War*, Washington, D.C.: National Defense University Press, 1985

4. Naff, Thomas

۵. کتاب پنجاه و یکم از مجموعه بزرگ «روزشمار جنگ ایران و عراق/دفاع مقدس» با عنوان جنگ محدود ایران و آمریکا در خلیج فارس، به بیان بخش کوتاهی از تاریخ این دوره (۲۳ سپتامبر ۱۹۸۷ تا ۱۸ نوامبر ۱۹۸۷) نظر دارد. اما از آن نظر که به خوبی بازتاب‌دهنده واقعیاتی از اواخر جنگ در ارتباط با آمریکا و خلیج فارس است، می‌تواند خواننده را در ترسیم اوضاع در این مرحله به‌ویژه رویایی نظامی و نبرد آمریکا و جمهوری اسلامی در خلیج فارس کمک کند. برای اطلاعات بیشتر، رک. *جنگ محدود ایران و آمریکا در خلیج فارس/ ۱ مهر تا ۲۷ آبان ۱۳۶۶*. مهدی انصاری، محمود یزدان‌فام؛ مجری مؤسسه مطالعات سیاسی فرهنگی اندیشه‌ناب، مدیریت بهره‌دهی مرکز اسناد دفاع مقدس. روزشمار جنگ ایران و عراق/دفاع مقدس؛ کتاب پنجاه و یکم. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز اسناد دفاع مقدس، ۱۳۸۷.

سیاسی^۱ از آنتونی کردزمن، کارشناس برجسته نظامی و سیاسی دانست که در هفتمین سال جنگ به نگارش درآمد. این کتاب از نظر غربیان، اولین تحلیل عمده و اساسی نظامی - سیاسی از تأثیر جنگ بر امنیت آمریکا به شمار می‌آید. کردزمن، در گزارش تحلیلی خود، از قوت و ضعف نظامی ایران و عراق، تجهیزات مورد استفاده هر دو طرف، عملیات‌های بزرگ نظامی و عوامل سیاسی و اجتماعی عمده در هر دو کشور، ارزیابی نسبتاً پرمایه‌ای به دست داد. این اثر با عبور از جزئیات جنگ و بحث درباره امکان حل و فصل آن در این برهه، از اهمیت حیاتی و چالش حقیقی جنگ ایران و عراق برای امنیت غرب سخن می‌گوید.

در کنار این، تأکید تاریخ‌نگاران این دوره، برای تحلیل مسائل جنگ در ارتباط با امنیت غرب و به‌ویژه سیاست خارجی آمریکا تا حدی زیاد به بازتاب شکست آمریکا در ماجرای مک‌فارلین مربوط می‌شود که به ماجرای «ایران-کنترا» یا «ایران-گیت»^۲ نیز معروف است. صرف‌نظر از عواقب سیاسی و دیپلماتیک، این رسوایی^۳ در میان آثار تحلیل‌گران بازتاب‌های متفاوت یافته و از این نظر رشته‌هایی از تاریخ نظامی و سیاسی جنگ را به طور مستقیم با سیاست‌های آمریکا گره زده است.

از دیگر مسائلی که در این مرحله توجه به آن برای آشنایی با محتوای آثار مورد نظر ضروری است، درک نسبت جنگ و سازمان ملل متحد است. این موضوع نیز هرچند با بالا گرفتن تور جنگ و اوضاع وخیم آن پس از ۱۹۸۲ مورد توجه قرار گرفت اما در سال‌های پایانی این مرحله بیش از پیش در آثار غربیان برجسته شد. چرا که نظر به فرسایش و اوج‌گیری صعودی اوضاع جنگ در ماه‌های آخر و وصول شکایات روزافزون به این سازمان از طرفی و احساس خطر ابرقدرت‌ها به‌ویژه آمریکا نسبت به سرانجام جنگ از طرف دیگر، یکی از محورهای اصلی مطالعات در این مرحله را چگونگی حل و فصل منازعه رقم زد. در این زمان گروه عمده‌ای از

1. Cordesman, Anthony. H. *The Iran-Iraq War and Western Security 1984-87: Strategic Implications and Policy Operations*, London: Janes Information Group, 1987

2. Iran Contra affair

۳. برای اطلاع بیشتر در این باره، رک. ماجرای مک‌فارلین؛ اقدام آمریکا برای ارتباط با ایران - طرح نهایی عملیات سرنوشت‌ساز - عملیات فتح ۱ (۱۲ شهریور تا ۲۲ آبان ۱۳۶۵). نویسندگان مهدی انصاری، یحیی فوزی، علی‌رضا لطف‌الله‌زادگان؛ ویرایش ادبی گودرز نوروزی. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹؛ همچنین رک. تنبیه متجاوز: بررسی تحولات سیاسی نظامی از تابستان ۱۳۶۱ تا فروردین ۱۳۶۷. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ نویسنده حسین اردستانی؛ ویرایش محتوایی مجید مختاری محسن رشید. تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق/دفاع مقدس؛ ۳. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹، صص ۱۸۷-۱۹۲

پژوهش‌گران به طور جدی متعرض نقش و وظایف سازمان ملل در قبال این معرکه شده و با اظهار نارضایتی از بی‌کفایتی آن در پایان‌دادن به مخاصمه، به بررسی حقوقی جنگ از منظر توافقات و بیانیه‌های صادرشده پرداختند. از این رو، دیدگاه بسیاری از کارشناسان نظیر شهرام چوبین و چارلز تریپ مبنی بر کوتاهی و افتخار آفرین نبودن نقش سازمان ملل در حل و فصل این مخاصمه (Chubin & Tripp, 1988, p.12)، بیش از گذشته مطالعاتی جدی را در این مرحله شکل داد که حتی مدتی پس از اتمام نبرد نیز ادامه یافت. برای مثال پس از برگزاری کنفرانسی در هفتمین سال جنگ در روزهای ۲۰ و ۲۱ آوریل ۱۹۸۷ در بنیاد فورد در نیویورک، گزارش این کنفرانس با عنوان *سازمان ملل و جنگ ایران و عراق*^۱ ارائه گردید.

در دورنمایی کلی از این مرحله می‌توان گفت از آنجا که عمده‌ترین تحولات بین‌المللی و مرتبط با غرب در این دوره صورت گرفته، در این فاز با افزایش تعداد، عمق و کیفیت آثار پژوهشی مواجهیم. نویسندگان عمدتاً درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات برآمدند که عوامل منجر به وقوع جنگ چه بود؟ جنگ، چه نتایج و پیامدهایی برای سیاست‌های داخلی ایران و عراق، توافقات سیاسی منطقه‌ای و بازسازی قدرت در جهان عرب داشته است؟ نقش هر یک از دو ابرقدرت در جنگ، و تأثیر این رویداد بر منافع هر یک چگونه تعریف می‌شود؟ راه‌های مهار مخاطرات جنگ و پیامدهای ویرانگر آن برای سیاست‌های غرب کدام است؟

۳-۴- مرحله سوم؛ نیمه دوم ۱۹۸۸-۱۹۹۰

سرانجام با خاتمه جنگ طی قطعنامه ۵۹۸ در ۱۸ جولای ۱۹۸۸ و برطرف گردیدن تردیدها و نگرانی‌ها درباره زمان و نحوه حل و فصل نزاع، گویی از این پس فرصت و امکان بازپس‌نگاری عمیق نسبت به زوایا و ابعاد مختلف جنگ، بیش از پیش پژوهش‌گران را به بررسی این واقعه ترغیب کرد. انتشار چندین اثر مختلف در طول این سال‌ها به‌ویژه در ۱۹۸۹ یعنی به فاصله حدوداً یکسال پس از پایان جنگ، از این واقعیت حکایت دارد.

آثار منتشرشده در این مرحله که با حمله ارتش عراق به کویت و عقب‌رانده‌شدن آن به پایان رسید، از دو جهت قابل تأمل و تا حدودی بیش از آثار متعلق به سایر دوره‌های تاریخ‌نگاری قابل تکیه‌اند: اول آنکه جنگ به پایان رسیده و فارغ از تیرگی تردیدها، تعصبات و یک‌جانبه‌نگری‌ها می‌توان با اعتماد بیشتری، به تحلیل و قضاوت‌های پژوهش‌گران نظر داشت. دوم آنکه اعتماد بر این تحلیل‌ها که قبل از مقابله غرب با صدام و بروز قضاوت‌های سیاسی مبتنی بر آن انجام شده،

1. *United Nations and the Iran Iraq War*, Ford Foundation Conference Report, New York: Ford Foundation, 1987

نسبت به دوره‌های بعد، منطقی‌تر به نظر می‌رسد؛ هر چند همین بی‌اطلاعی نسبت به برخی حوادث آتی، بروز نقایصی را بعید نمی‌نماید.

پرداختن به بُعد بین‌المللی جنگ که در مرحله قبل، آغاز شد و به تدریج توسعه یافت، در این مرحله نیز همچنان با قوت ادامه یافت. بررسی خاستگاه‌ها و زمینه‌های جنگ نیز نه به وسعت پیش، اما همچنان در زمره محورهای غالب این دوره به چشم می‌خورد. بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان بررسی‌های نظامی و سیاسی جنگ را در این دوره، با فراز و فرودهایی، کمابیش مانند گذشته توصیف کرد. جز این که پس از این، توجه ویژه به درس‌های جنگ برای سیاست‌های غرب، به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان آثار پس از جنگ، مورد تأکید قرار گرفت. به طوری که تقریباً نمی‌توان از اثری نشان یافت که در پی کشف عبرت‌های جنگ برای غرب نباشد. برای مثال کردزمن که سه سال پیش از این، در اثری دیدگاه‌های خود را ارائه کرده بود، در این مرحله در چشم‌اندازی وسیع‌تر و با تأملی بیشتر، با همکاری واگنر، به مطالعه رخدادهای جنگ با رویکرد کشف عبرت‌های آن پرداخت. درس‌هایی از جنگ مدرن؛ جلد دوم: جنگ ایران و عراق^۱ که به همت انتشارات «وستویو» در آمریکا و با همکاری شرکت «مانسل»^۲ در لندن، به بازار عرضه شد، تحلیلی روزآمد از طولانی‌ترین جنگ قرن، به دست داد.^۳ این کتاب بخشی از یک مجموعه چهار جلدی است که به بررسی جنگ‌های مدرن و ارائه درس‌هایی از منازعات بزرگ بین‌المللی در قرن اخیر می‌پردازد و نظر به تحلیل‌های جزئی از نیروها، عملیات‌ها و تسلیحاتی که در طول جنگ مورد استفاده قرار گرفته بود، سهمی ارزشمند در تاریخ‌نویسی جنگ در بُعد نظامی دارد.

از دیگر وجوه جنگ که تاکنون، با اقبال چندانی مواجه نبود، توجه جدی به ابعاد حقوقی و دیپلماتیک در خلال دیگر مباحث جنگ است که با توجه به پشت سر گذاری جنگ با قطعنامه نهایی ۵۹۸ و بسته شدن پرونده مذاکرات و بیانیه‌ها و اقدامات سازمان ملل، طبیعی به نظر می‌رسد.

۳-۵- مرحله چهارم: ۱۹۹۱-۲۰۰۳

هرچند آتش جنگ در جولای ۱۹۸۸ فرو نشست، اما صدام خاموش نماند. وی «خودش و طرفداران و مردمش را متقاعد کرد که آنها جنگ خلیج فارس را برنده‌اند. گام اول رئیس‌جمهور

1. Cordesman, Anthony A. & Wagner, Abraham R. *The Lessons of Modern War; Volume II: The Iran-Iraq War*, Boulder: Westview Press, 1990

2. Mansell Publishing

۳. جلد اول برگردان فارسی این کتاب به قلم حسین یکتا و با مقدمه و توضیحات حسین علایی با نام درس‌های جنگ مدرن: جنگ ایران و عراق - جلد اول به همت نشر مرز و بوم در سال ۱۳۹۰ منتشر شد.

عراق پس از آتش‌بس این بود که گُردهای سرسخت و چموش را در شمال به خاطر همکاری با ایران در جنگ تنبیه کند. او در این زمان از سلاح‌های شیمیایی در حد گسترده، استفاده کرد؛ بدون توجه به اینکه آنها جزو ملت خودش بودند. پس از آن، برای او ارتشی به جا ماند که جنگ در مقابل ایران را پشت سر گذاشته و از نظر نظامی و سیاسی قوی‌تر شده بود؛ در نتیجه، صدام حسین جنگی دیگر را به راه انداخت. (Hiro, 1989, p. 5) و در آگوست ۱۹۹۰ ظاهراً بنا به مشکلات مادی نظیر بدهی ۳۰ میلیارد دلاری به کویت، این کشور کوچک را به عنوان استان نوزدهم خود خواند و به یکباره بدان تاخت.^۱ آمریکا در مقابل این اقدام عراق، که از آن به عنوان بحرانی بین‌المللی یاد می‌کرد، ساکت نماند و به کمک نیروهای متحد خود در ابتدای ۱۹۹۱ طی عملیاتی مشهور به «توفان صحرا» به این غائله خاتمه داد.^۲ این جنگ سرآغاز تحولاتی عمیق در عراق و سراسر منطقه شد و به تبع آن، دوره جدیدی در تاریخ‌نگاری جنگ هشت ساله، با تغییرات عمده در رویکردهای غربیان نسبت به این رخداد رقم زد.

فرهنگ رجایی، استراتژیست و استاد برجسته علوم سیاسی، بر آن است که این حمله، معادله حوادث را در آسیای غربی به هم زد و در خصوص جنگ ایران و عراق، دو نکته را در محور اهمیت قرار داد: اول آنکه، عراق، که پیش از این با غرب هم عهد و پیمان شده بود و داشت انقلابی‌های اصطلاحاً بنیادگرای ایرانی را تنبیه می‌کرد، ناگهان به دیو و هیولایی نابهنجار تبدیل شد و به همین دلیل امکان یادکرد از جنگ هشت ساله به صورت «حمله و تجاوز عراق» فراهم شد. دوم آنکه، بسیاری از اسناد و مدارکی که اندکی پیش از انتشار کتاب رجایی آزاد شدند، ربط پنهانی کشورهای اروپایی را با عراق همانند انواع دیگر ترفندهای سیاسی در طول جنگ، آشکار کرده و از نظر رجایی، تحلیل جنگ را بسیار ساده‌تر و راحت‌تر ساختند. (Rajaei, 1997, p.3-4)

اهمیت و تأثیر این واقعه در آثار غربیان تا حدی است که از نقطه‌نظری کلی‌نگرانه، شاید بتوان تمام آثار پیشین را از ابتدا تا این زمان، به مرحله اول مطالعات متعلق دانست؛ چنانکه نایجل اشتون و گیسون نیز مطالعات و منتشرات دهه ۱۹۸۰ را فاز اول تاریخ‌نگاری جنگ می‌دانند که با جنگ دوم خلیج فارس پایان می‌پذیرد و مرحله جدیدی آغاز می‌شود که تا اشغال عراق ادامه می‌یابد. به

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره «جنگ عراق با کویت»، رک. مدخلی با همین عنوان، در *دانشنامه جهان اسلام* به

آدرس: <http://rch.ac.ir/article/Details/7566>

۲. برای اطلاع بیشتر درباره این موضوع، رک. طبری‌زاده، رمضان. *آموزه‌های جنگ خلیج [فارس] (۲۰۰۳ - ۱۹۹۱)*. نویسنده‌گان رمضان طبری‌زاده، مجتبی مرئی. تهران: ارتش جمهوری اسلامی ایران، دانشکده فرماندهی و ستاد آجا، انتشارات دافوس، ۱۳۸۸.

هر روی شکی در این نیست که سال ۱۹۹۱ اولین نقطه عطف در تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق است که این مسیر را بیش از یک دهه به سمت و سوی متفاوت با آنچه بود هدایت کرد و بررسی این رخداد را در صدر مسائل اساسی تحلیل‌گران غرب قرار داد. پروژه‌های مطالعاتی زیادی در آمریکا در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این قبیل تعریف شد که چرا و چگونه آمریکا از مدت‌ها پیش به حمایت ارتش حزب بعث به رهبری صدام پرداخت و خود، موجبات افسارگسیختگی او را فراهم کرد؟ زمینه‌ها و روند آغاز حمله عراق به کویت و دفع خطر از سوی آمریکا و متحدانش چگونه بود؟ و چه درس‌هایی از این رخداد‌های پی‌درپی عاید سیاست خارجی آمریکا می‌شود؟ در همین راستا سوداگری مرگ: غرب چگونه عراق را مسلح ساخت؟^۱ از کنت تیمرمن، نویسنده و جاسوس آمریکایی^۲ و سپس خانه عنکبوت: تاریخ رازآلود اینکه چطور کاخ سفید به نحوی غیرقانونی عراق را مسلح کرد؟^۳ از آلن فریدمن^۴ به پرده‌برداری گوشه‌ای از تلاش‌های بی‌امان غرب به ویژه کاخ سفید در حمایت صدام و تبیین چگونگی تجهیز رژیم بعث عراق پرداختند.

نکته قابل توجه در مطالعات این دوره، سایه انداختن فضایی با تمرکز بر رویکرد منافع آمریکایی در منطقه است که تاکنون نیز ادامه دارد. چنان‌که می‌دانیم ظرف قریب به سیزده سالی که از اشغال کویت تا تهاجم نظامی آمریکا به عراق، به طول انجامید، عراق تحت شدیدترین تحریم‌های بین‌المللی قرار داشت. آمریکا برای اشغال عراق به طی سلسله مقدماتی نیاز داشت که در این مدت از طریق تضعیف و تخریب این کشور نظیر ادعای برخورداری از سلاح‌های کشتار جمعی و انداز جامع جهانی نسبت به خطر این کشور در برهم‌زدن صلح و امنیت جهانی، مشغول فراهم کردن زمینه‌های روانی تهاجم بود. از نمونه‌های این چرخش، دو اثر معروف تهدید عراقی و سلاح‌های کشتار جمعی صدام حسین^۵ و توفان تهدید آمیز^۶ است که به عنوان زمینه و

1. Timmerman, Kenneth R, *The Death Lobby: How The West Armed Iraq*, New York: Bantam Books, 1992

۲. این کتاب به قلم احمد تدین به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۳ به همت خدمات فرهنگی رسا منتشر شده است. عنوان مذکور در اینجا عنوانی است که تدین برای ترجمه خویش برگزیده است.

3. Friedman, Alan, *Spider's Web: The Secret History of How the White House Illegally Armed Iraq*, New York: Bantam Books, 1993

۴. این کتاب به قلم مهوش غلامی به فارسی ترجمه شده و با عنوان خانه عنکبوت در سال ۱۳۷۳ در تهران و از سوی انتشارات اطلاعات منتشر شده است.

5. Hughes, Stephen. *The Iraqi Threat & Saddam Hussein's Weapons of Mass Destruction*. Bloomington: Trafford Publishing, 2002

6. Pollack, Kenneth M., *The Threatening Storm: The Case for Invading Iraq*. New York: Random House, 2002

پایه‌ای برای حمله آمریکا به عراق، گفتمان تاریخی جنگ ایران و عراق را با تأکید بر استفاده عراق از سلاح‌های کشتار جمعی در دهه ۱۹۸۰ تغییر مسیر داد. بنابراین واضح است از این پس پژوهش و مطالعات جنگ ایران و عراق، تابعی از این فضا باشد و ارزش پرداختن به جنگ، نه فی‌نفسه بلکه در پرتو مناسبات جدید آمریکا با دیکتاتور عراق تعریف شود. گیسون که اثر خود را پس از این دوره و به نظر خویش به نحوی به نگارش در آورد تا آثار این دوره را به چالش بکشد، در نظری کلی بر آن است که فهم عمومی و متداول از جنگ، تا حد زیادی با هوچی‌گری و به راه‌انداختن پروپاگاندا‌ی آمریکایی در طول جنگ خلیج فارس ۱۹۹۰-۱۹۹۱ که به حمله به عراق در ۲۰۰۳ منجر شد، مورد تحریف قرار گرفت (Gibson, 2010. P.6).

در این دوره، رخداد مهم دیگر در سطح بین‌المللی، فروپاشی یکی از دو ابرقدرت بزرگ جهانی است. با خاموش شدن شعله اقتدار شوروی از طرفی و سیاست‌های روبه‌توسعه آمریکا در صحنه بین‌المللی و منطقه خلیج فارس، جهان به سمت پذیرش مفهوم «دهکده جهانی» یا «نظم نوین جهانی» و یکه‌تازی آمریکا پیش رفت. در همین راستا توجه به نقش شوروی سابق در عرصه جنگ در آثاری نظیر *روابط عراق و شوروی، ۱۹۶۸-۱۹۸۸*: در سایه جنگ ایران و عراق^۱ به یکی از محورهای تاریخ‌نگاری جنگ در این مرحله تبدیل شد. در این برهه، تدوین چنین اثری از سوی حیم شمش، تحلیل‌گر برجسته اسرائیلی^۲، با محوریت بررسی نقش این ابرقدرت سابق در روند و نتایج جنگ، نه تنها دور از انتظار نبود بلکه از ضروریات پژوهش‌های جنگ در بُعد بین‌الملل به شمار می‌آمد.

۳-۶- مرحله پنجم؛ پس از ۲۰۰۳

مرحله نهایی تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق که تاکنون نیز ادامه دارد، در پی حمله نظامی ائتلافی بین‌المللی به رهبری آمریکا به عراق، در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ و اشغال این کشور آغاز شد. آمریکا که پس از عقب راندن رژیم بعث از خاک کویت در ۱۹۹۱، همواره از خطر شخصیت زیاده‌خواه حاکم بر عراق نگران بود، بالأخره پس از اِعمال فشارهای بین‌المللی به خاک این کشور لشکر کشید و حاکمیت سیاسی آن را برای همیشه ساقط کرد. این واقعه، گذشته از اثرات فراوان بر اوضاع عراق و منطقه، تأثیراتی شگرف در تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق داشت و از چند جهت رنگ و رویی تازه بدان بخشید: اول آنکه پرداختن به عراق و مسائل آن، دوباره پس از

1. Shemesh, Haim, *Soviet-Iraqi Relations, 1968-1988: In the Shadow of the Iraqi-Iran Conflict*, Boulder: Lynne Rienner Publishers, 1992

2. Shemesh, Haim

مدتی که از جنگ خلیج فارس می‌گذشت، در کانون توجه تاریخ‌نگاران و مراکز تحقیقاتی دانشگاهی غرب به‌ویژه آمریکا قرار گرفت. با گذشت بیش از دو دهه از پایان جنگ، بسیاری از مراکز و کارشناسان بر آن بودند تا با روشن کردن زوایای پنهان این جنگ، که از خوی وحشیانه و خودکامه صدام نشان داشت، اقدام آمریکا را در اشغال این کشور موجه نشان دهند. در مقابل، عده‌ای نیز در پی محکوم‌ساختن این سیاست‌ها به مطالعات جنگ در این مرحله روی آوردند. برخی نیز تا حدودی بی‌طرفانه در این ماجرا به انجام پژوهش‌هایی دست یازیدند. نتیجه آنکه، کتاب‌هایی فراوان روانه بازار شد. اقبال خوانندگان نیز به خرید و مطالعه این دست پژوهش‌ها نسبت به قبل بالا گرفت. چرا که آمریکایی‌ها و تا حدودی مردم اروپا، خواهان آگاهی از نظرات ژورنالیست‌ها و محققانی بودند که در رد یا اثبات ادعای جرج بوش و هم‌فکرانش مبنی بر برخورداری عراق از سلاح‌های کشتار جمعی و تبدیل آن به تهدیدی برای غرب، اظهارنظر کرده و در تحلیل و اصرار بر صحت دیدگاه‌های خود از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

نکته دیگر آنکه با این رخداد، باب دستیابی نیروها و متخصصین آمریکا به مراکز تخصصی و آرشیوهای مدارک سرتی و فوق سرتی، به روی کارشناسان غربی گشوده شد. همچنین با سقوط رژیم بعث و فراهم شدن امکان مصاحبه با افسران و سردمداران ارتش این کشور، برخی واقعیت‌های جنگ رخ نمود و به این ترتیب با اشغال عراق، تحولی در تاریخ‌نگاری جنگ هشت ساله رقم خورد که همچنان ادامه دارد. اشتون و گیسون برآند که «حمله ۲۰۰۳ به عراق، در حالی که از بسیاری جهات فاجعه‌آمیز و فلاکت‌بار بود، دست کم سرانجام بهره‌مندی غیرقابل انتظاری نصیب پژوهش‌گران غربی کرد و آن اینکه در پی این حمله، گنجینه‌ای بسیار بزرگ و غنی از مدارک عراق که توسط نیروهای آمریکایی ضبط شد در دسترس تاریخ‌نگاران و تحلیل‌گران قرار گرفت. غالب این مدارک به دانشگاه دفاع ملی^۱ در فورت مک نیر، واشنگتن دی سی و مؤسسه هور^۲ وابسته به دانشگاه استفورد^۳ منتقل شدند. این آرشیوها ظرفیتی بزرگ برای دستیابی به آگاهی‌هایی بی‌نظیر و بی‌سابقه برای محققان نسبت به فرآیند تصمیم‌سازی رژیم صدام فراهم آورده‌اند. مجموعه‌های مذکور علاوه بر مستندات مکتوب، شامل صداهایی می‌باشد که از جلسات صدام با نخبگان سیاسی- نظامی و افراد طراز اول کشوری و افسران او ضبط شده و تاریخ آنها تا به آغاز دهه ۱۹۸۰ می‌رسد. در نتیجه، دیدگاه‌هایی جدید درباره مسیری که نظام سیاسی عراق در آغاز و در طول جنگ ایران و عراق اجرا کرد، شروع به بروز نمود» (Ashton & Gibson, 2014, P. 8).

1. National Defense University

2. Hoover Institution

3. Stanford University

نکته قابل توجه در تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در این دوره، آنکه بسیاری از نویسندگان و تحلیل‌گران غربی، فهم حمله ۲۰۰۳ را در گرو فهم جنگ ایران و عراق تلقی و تفسیر می‌کنند. درک این نکته در ارزش‌گذاری و درک چرایی اقبال‌غریبان به پژوهش‌های جنگ در بیش از یک دهه اخیر، گره‌گشاست. در این دوره با آثار متعددی مواجهیم که محوریت توجه تحلیل‌گران در آنها، نه صرفاً شرح و توصیف رخداد‌های جنگ، بلکه فهم حمله ۲۰۰۳ و تحلیل ماهیت رژیم بعث عراق و شخصیت صدام بود. تا جایی که آثاری نظیر *عراق جدید: جنگ خلیج فارس و نتایجی برای سیاست‌های ایالات متحده*^۱ کار را بدانجا رساندند که به جنگ ایران و عراق تنها به منزله مقدمه‌ای گذرا برای تحلیل باید و نبایدهای آمریکا در این عرصه توجه کردند. از همین رو در آثار غالب تحلیل‌گران این دوره، بر استفاده عراق از تسلیحات شیمیایی علیه نیروهای رزمنده ایرانی تأکید شد و برای اولین بار پس از سال‌ها سکوت مجامع بین‌المللی در برابر این اقدام صدام، سخن به میان آمد.

هرچند اشغال عراق با خروج آخرین سربازان آمریکایی از این کشور در سال ۲۰۱۱ پایان یافت، اما با تحولات منطقه و کشورهای حوزه خلیج فارس در سال‌های اخیر و عمدتاً متأثر از حادثه ۱۱ سپتامبر، چراغ مطالعات تاریخی جنگ همچنان افروخته ماند. به‌ویژه اینکه با ساقط شدن برخی حکومت‌های عربی، پررنگ شدن نقش و میزان تحرک ایران در کشورهای حوزه خلیج فارس و اُفت و خیزهای حضور گروه‌های تروریستی در منطقه، منافع آمریکا در این حوزه با چالش‌هایی جدید مواجه شد. در همین رابطه پیر رازو، از کارشناسان دفاعی فرانسه، کتاب *جنگ ایران و عراق*^۲ را با توجه به ارتباط این جنگ با مسائل روز منطقه و ضرورت درک درست آن جهت کنترل اوضاع و اهداف منطقه‌ای غرب، منتشر کرد. او در آغاز هجوم گروه‌های افراطی و تکفیری در عراق، به تبیین این مهم می‌پردازد که چرا این جنگ همچنان برای درک اهمیت ژئوپلیتیک خاورمیانه، بی‌اعتمادی بین مسلمانان سنی و شیعه، و حتی حساسیت و پافشاری ایران نسبت به مسئله انرژی هسته‌ای و ادامه همکاری ایران با عراق در مقابل گروه‌های افراطی، از اهمیت محوری و مرکزی و تعیین‌کننده برخوردار است.

به تعبیر دیگر در سال‌های اخیر، فراهم آمدن کلیدی برای کشف حقیقت رویدادهای منطقه‌ای، در گرو فهم عمیق جنگ ایران و عراق تعریف می‌شود. به نظر نایجل اشتون و برایان گیسون، به

1. Axelgard, Frederick W., *A New Iraq: The Gulf War and the Implication for U.S. Policy*, Santa Barbara: Praeger, 1988

2. Razoux, Pierre, *The Iran-Iraq War*, Translated by Nicholas Elliott, Cambridge: Belknap Press of Harvard University Press, 2015

طور ویژه بررسی دوباره جنگ در این برهه به چند دلیل مهم است: اول آنکه، با بازگشت سربازان آمریکایی در پایان ۲۰۱۱ ظرفیت عراقی‌ها برای تأثیرگذاری در سراسر منطقه به عنوان بازیگری مستقل به طور قابل توجه افزایش یافت. در ضمن، آنها پیش‌بینی کردند که تضاد و تقابل مداوم ایران با منافع غربی در منطقه، که به طور گسترده در عراق بروز یافته، ممکن است به درگیری بیشتر در این منطقه حیاتی استراتژیک منتهی شود. سپس در عباراتی کوتاه، درک این جنگ را لازمه پیشبرد اهداف آمریکا در منطقه دانسته‌اند. به اعتقاد آنها از آنجا که جنگ ایران و عراق، شاخص تاریخی مهمی برای هر دو کشور است، درک تأثیر جنگ به منظور فهم ایران و عراق پس از آن و سیاست‌های خارجی جاری آنها برای رقم‌زدن مناسبات با عراق و به‌ویژه ایران مهم و اساسی است. (Ashton & Gibson, 2014, P. 8) از این رو فاز جدید تاریخ‌نگاری جنگ، بیش از پیش با هدف تأمین منافع غرب و به‌ویژه آمریکا گره خورد و در آینده نیز انتظار می‌رود در همین مسیر پیش رود. در همین راستا در این دوره، آثاری نظیر *جنگ نفت‌کش‌ها: اولین جنگ آمریکا با ایران، ۱۹۸۷-۸۸*^۱ از زاتارین،^۲ نویسنده و حقوقدان، و *روابط پنهانی: سیاست خارجی آمریکا، سرویس اطلاعاتی و جنگ ایران و عراق، ۱۹۸۰-۱۹۸۸*^۳ از گیسون که در آنها به تبیین و تحلیل نقش آمریکا در جنگ پرداخته شده رونق قابل اعتنائی یافته است.

شاید بتوان شناخته‌شده‌ترین بخش از جریان تاریخ‌نگاری در این مرحله را به پروژه‌ای تحقیقاتی با نام «دیدگاه‌های عراقی»^۴ مربوط دانست. پس از عملیات نظامی منجر به اشغال عراق، برای سیاستمداران غرب، دلایل سقوط صدام از دیدگاه عراقی‌ها، اهمیت پیدا کرد و چندین طرح پژوهشی در جهت شناخت آنها در دستور کار قرار گرفت. در یکی از بزرگ‌ترین تلاش‌های همسو با این جریان، برنامه جنگی پیشرفته مشترک^۵ در مؤسسه تحلیل‌های دفاعی^۶ مطرح شد. این

1. Zatarain, Lee Allen, *Tanker War: America's First Conflict with Iran*, 1987-88, Philadelphia: Casemate Publishers, 2009

2. Zatarain, Lee Allen

3. Gibson, Brayan R., *Covert Relationship: American Foreign Policy, Intelligence, and the Iran-Iraq War, 1980-1988*. Santa Barbara: Praeger Publisher, 2010

4. Iraqi Perspectives Project (IPP)

5. Joint Advanced Warfighting Program

6. Institute for Defense Analyses (IDA)

۷. IDA شرکتی غیرانتفاعی واقع در شهر الکساندریا در ایالت ویرجینیا نزدیک واشنگتن دی سی است که طبق اساسنامه، برای ترویج امنیت ملی، حفظ رفاه عمومی و پیشبرد آموزش علمی به تجزیه و تحلیل، ارزیابی و ارائه گزارش‌هایی می‌پردازد که به نحوی منفعتی را برای آمریکا در پی دارد.

برای اطلاع بیشتر درباره این مؤسسه رک: <https://www.ida.org>

مؤسسه با حمایت مالی فرماندهی نیروهای مشترک آمریکا،^۱ طرح بزرگ «دیدگاه‌های عراقی»^۲ را به سرپرستی کوین وودز^۳ تعریف کرد که از زمان تصویب آن در ۲۰۰۷ تاکنون با استفاده از ظرفیت مصاحبه با رهبران سیاسی و افسران ارشد نظامی سابق عراق به روش تاریخ شفاهی و نیز اسناد عراقی، چندین اثر پژوهشی را در دسترس علاقمندان و محققان قرار داده است.^۴ جنگ صدام: جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرمانده گارد ریاست جمهوری عراق،^۵ جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرماندهان صدام،^۶ نوارهای صدام: کارهای داخلی رژیم مستبد، ۱۹۷۸-۲۰۰۱ و تاریخ نظامی و استراتژیک جنگ ایران و عراق^۷ از نتایج این پروژه به شمار می‌آیند.^۸

۴- نتیجه‌گیری

۴-۱- آشنایی با کلیاتی از جریان تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق در غرب بر اساس سیر تحول تاریخی آثار، به منزله گام اولیه در جهت شناخت دیدگاه‌های کارشناسان غربی و نقد و تحلیل آنها و بهره‌مندی از این تجارب در مخاطرات و تهدیدهای احتمالی آتی ضروری است.

۴-۲- غالب پژوهش‌های غربیان درباره جنگ، از سوی کارشناسان و تحلیل‌گران آمریکایی و به همت دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و پژوهشی در آمریکا به انجام رسیده و عمدتاً در این کشور منتشر شده است.

۴-۳- با ملاحظه کتاب‌های منتشرشده و بررسی ویژگی‌هایی نظیر اهداف، روش‌ها، نقاط اتکا، نحوه استدلال و بهره‌مندی از منابع و مستندات، می‌توان در طول نزدیک به چهار دهه‌ای که از

1. United States Joint Forces Command

2. Iraqi Perspectives Project (IPP)

3. Woods, Kevin M.

۴. طرح کامل این پروژه به تفصیل در وب سایت مؤسسه تحلیل‌های دفاعی با مشخصات ذیل قابل مشاهده است.

Project 1946. Kevin M. Woods(task leader) ,Williamson Murray Thomas Holaday with Laila Sabara and Mounir Elkhamri

5. Woods, Kevin M. Murray, Williamson, Holaday, Thomas & Elkhamri, Mounir, *Saddam's War: An Iraqi Military Perspective of the Iran-Iraq War*_washington: National Defense University, 2009

6. Woods, Kevin M., Murra, Williamson, Nathan, Elizabeth A. , Sabara, Laila & Venegas, Ana M. , *Saddam's Generals: Perspectives on the Iran-Iraq War*, Alexandria: Institute for Defense Analysis, 2011

7. Murray, Williamson M. & Woods, Kevin M. , *The Iran-Iraq War: A Military and Strategic History*, Cambridge: Cambridge University Press, 2014

۸. جنگ صدام: جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرمانده گارد ریاست جمهوری عراق به قلم داود علمایی کویایی به فارسی منتشر و در سال ۱۳۹۰ به همت انتشارات مرز و بوم در تهران با عنوان جنگ صدام منتشر شده است. همچنین جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرماندهان صدام نیز به قلم عبدالمجید حیدری به فارسی ترجمه و به همت نشر مرزو بوم، با همین عنوان در سال ۱۳۹۳ منتشر شده است.

آغاز مطالعات جنگ ایران و عراق می‌گذرد، به پنج مرحله در این موضوع قائل شد. آثار طبقه‌بندی شده در هر یک از این مراحل، در پیوند با تحولات بزرگ جهانی و منطقه‌ای و رخدادهای حوزه خلیج فارس، از اختصاصاتی نسبتاً مشابه برخوردارند که از تأثیر این تحولات بر جریان تاریخ‌نگاری غربی جنگ خبر می‌دهند. این مراحل عبارتند از: مرحله اول: ۱۹۸۰-۱۹۸۱؛ مرحله دوم: ۱۹۸۲-نیمه اول ۱۹۸۸؛ مرحله سوم: نیمه دوم ۱۹۸۸-۱۹۹۰؛ مرحله چهارم: ۱۹۹۱-۲۰۰۳ و مرحله پنجم: پس از ۲۰۰۳ تاکنون.

۴-۴- ویژگی‌های این پنج مرحله به طور خلاصه چنین است: در مرحله اول، نظر به تلقی ساده‌انگارانه و همراه با تردید غرب نسبت به جنگ ایران و عراق، آثاری قابل توجه به وجود نیامد و حتی همان اقبال محدود، از قالب‌های گزارشی و تفاسیر عمدتاً غیرعلمی، ژورنالیستی، گاه متعصبانه و خالی از پشتوانه مطالعات آکادمیک فراتر نرفت. به‌طور کلی فازهای اولیه تاریخ‌نویسی جنگ به‌ویژه فاز اول آن، نسبت به مراحل بعد از کاستی‌های بیشتری نظیر محدودیت رویکرد، کم‌علاقگی اندیشمندان، نبود یا کمبود منابع اولیه و مستندات، تبلیغات و تحریفات متأثر بوده و از این رو این دست متون به لحاظ علمی کمتر قابل تکیه‌اند. در آغاز مرحله دوم، تغییر موازنه در جنگ به نفع ایران را می‌توان طلیعه توجه جدی غرب به این رویداد دانست. در این دوره با به مخاطره افتادن منافع ژئوپلیتیک غرب در خلیج فارس، در پی بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغال‌شده ایران در نیمه اول ۱۹۸۲ تا وخامت بیشتر اوضاع جنگ پس از عملیات بزرگ والفجر هشت در اوایل سال ۱۹۸۶، نگرانی‌های آمریکا به صورت دخالت‌ها و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم آشکار شد تا جایی که در ادامه، در دو سال پایانی جنگ، با حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، جنگ نفتکش‌ها شعله‌ور شد. لذا مرحله دوم تاریخ‌نگاری جنگ در غرب، با درنگی معنادار، از شروع ژورنالیستی و تفسیرهای متعصبانه گذشت و به سوی رویکرد پژوهشی تغییر مسیر داد. همچنین در این دوره اندیشمندان غربی روی توجهشان را به سمت تحلیلی جامع‌تر از زمینه‌ها، مسائل و پیامدهای بین‌المللی جنگ بر گرداندند و راه خود را از توجه به صرفاً بُعد داخلی آن جدا کردند. در مرحله سوم پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، با برطرف شدن تردیدها و نگرانی‌ها درباره زمان و نحوه حل و فصل نزاع، فرصت و امکان بازپس‌نگری عمیق در خصوص جنگ، بیش از پیش پژوهش‌گران را به بررسی این واقعه ترغیب کرد. از این رو در این مرحله آثاری متعدد با جامعیت در زمینه‌ها و رویکردها و تکیه بر عبرت‌های آن منتشر شد. حمله عراق به کویت در آگوست ۱۹۹۰ و ختم غائله در عملیات مشهور به «توفان صحرا» در ابتدای ۱۹۹۱ از سوی ائتلاف غربی - عربی، به منزله اولین نقطه عطف در تاریخ‌نگاری جنگ هشت ساله و سرآغاز تحولاتی

عمیق در عراق و منطقه، دوره جدیدی را در تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق با تغییرات عمده در رویکردهای غربیان و عمدتاً در پی تحلیل دلایل افسارگسیختگی صدام رقم زد. در این راستا درک عمومی و متداول از جنگ، تا حد زیادی با هوچی‌گری و به راه انداختن پروپاگاندای آمریکایی در پی تحولات پس از ۱۹۹۰ مورد تحریف قرار گرفت. مرحله‌نهایی که تاکنون نیز ادامه دارد، در پی حمله نظامی ائتلافی بین‌المللی به رهبری آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ و اشغال این کشور آغاز شد. این واقعه اثرات و پیامدهایی بی‌نظیر در تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق به همراه داشت. از همه مهم‌تر، گنجینه‌ای غنی از مدارک مضبوط عراقی را در دسترس تاریخ‌نگاران قرار داد. همچنین فراهم شدن امکان مصاحبه با افسران و سردمداران سابق عراق، زوایایی پنهان از جنگ را روشن ساخت.

منابع و مآخذ

- Abdulghani, Jasim, *Iraq and Iran: The Years of Crisis*, Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1984
- Ashton, Nigel John & Gibson, Bryan, *The Iran-Iraq War: New International Perspectives*, London: Routledge, 2014
- Bergquist, Ronald E. *The Role of Airpower in the Iran-Iraq War*, Alabama: Air University Press. 1988
- Bulloch, John & Morris, Harvey, *The Gulf War: Origin, History and Consequences of Islam at War*, London: Methuen Publishing, 1989
- Chubin, Shahram & Tripp, Charles , *Iran and Iraq at War*. London: I.B.Tauris, 1988
- Chubin, Shahram, *Iran and Its Neighbours: The Impact of the Gulf War*, London: Centre for Security and Conflict Studies, Institute for the Study of Conflict, 1987
- Cordesman, Anthony H. & Wagner, Abraham R. *The Lessons of Modern War; Volume II: The Iran-Iraq War*, Boulder: Westview Press, 1990
- Cordesman, Anthony H., *The Iran-Iraq War and Western Security 1984-87: Strategic Implications and Policy Operations*, London: Janes Information Group, 1987
- De Guttry, Andrea & Ronzitti, Natalino, *The Iran-Iraq War (1980-1988) and the Law of Naval Warfare: A Collection of Documents and Related Commentaries on Naval Practice*, Cambridge: Cambridge University Press, 1993
- Dekker, Ige, *The Gulf War of 1980-1988: The Iran-Iraq War in International Legal Perspective*, Berlin: Springer, 1992
- Deora, M. S., & Grover, R., *Iran-Iraq conflict*, New Delhi : Anmol Publications, 1998

- El Azhary, M. S., *The Iran-Iraq War: An Historical, Economic and Political Analysis*, London: Routledge, Palgrave Macmillan, 1984
- El-Shazly, Nadia El-Sayed, , *The Gulf Tanker War: Iran and Iraq's Maritime Swordplay*, London: Macmillan Press, 1998
- Firzli, Nicola, *Iraq-Iran Conflict*, Paris: Editions du Monde Arabe, 1981
- Friedman, Alan, *Spider's Web: The Secret History of How the White House Illegally Armed Iraq*, New York: Bantam Books, 1993
- Gibson, Bryan R., *Covert Relationship: American Foreign Policy, Intelligence, and the Iran-Iraq War, 1980-1988*. Santa Barbara: Praeger Publisher, 2010
- Gieling, Saskia, *Religion and War in Revolutionary Iran*, London: I.B.Tauris, 1999
- Grummon, Stephen R, *The Iran-Iraq war: Islam embattled*, Santa Barbara: Praeger Publisher, 1982
- Hiro, Dilip, *The Longest War: The Iran-Iraq Military Conflict*, London: Grafton Books, 1989
- Hooton, E. R., & Navias, Martin S., *Tanker Wars: Assault on Merchant Shipping During the Iran-Iraq Crisis, 1980-88*, New York, London : I. B. Tauris, 1996
- Joyner, Christopher C., *The Persian Gulf War: Lessons for Strategy, Law, and Diplomacy*, New York: Greenwood Press, 1990
- Karsh, Efraim, *The Iran-Iraq War: A Military Analysis*, London: The International Institute for Strategic Studies, 1987
- Karsh, Efraim, *The Iran-Iraq War 1980-1988*, Oxford: Osprey Publishing, 2002
- Karsh, Efraim, *The Iran-Iraq War: Impact and implications*, Houndmills: Macmillan, 1989
- Woods, Kevin M. , Murray, Williamson , Nathan, Elizabeth A. , Sabara, Laila & Venegas, Ana M. , *Saddam's Generals: Perspectives on the Iran-Iraq War*, Alexandria: Institute for Defense Analysis, 2011
- Khosronejad, Pedram, *Unburied Memories, the Politics of Bodies of Sacred Defense Martyrs in Iran*, London and New York: Routledge, 2013
- Mofid, Kamran, *The Economic Consequences of the Gulf War*, London: Routledge, 1990
- Murray, Williamson & Woods, Kevin M., *The Iran-Iraq War: A Military and Strategic History*, Cambridge: Cambridge University Press, 2014
- Naff, Thomas, *Gulf Security and the Iran-Iraq War*, Washington, D.C. : National Defense University Press, 1985
- O'balance, Edgar , *The Gulf War*. London Brassey's, 1988:
- Pelletière, Stephen C., *The Iran-Iraq War: Chaos in a Vacuum*. Santa Barbara: Praeger Publisher, 1992
- Rajaei, Farhang, *Iranian Perspectives on the Iran-Iraq War*, Gainseville: University Press of Florida, 1997

- Rajaei, Farhang, *The Iran-Iraq War; The Politics of Aggression*, Gainesville: University Press of Florida, 1993
- Razoux, Pierre, *The Iran-Iraq War*, Translated by Nicholas Elliott, Cambridge: Belknap Press of Harvard University Press, 2015
- Saivetz, Carol R., *The Soviet Union and the Gulf in the 1980's*, Boulder : Westview Press, 1986
- Shemesh, Haim, *Soviet-Iraqi Relations, 1968-1988: In the Shadow of the Iraqi-Iran Conflict*, Boulder: Lynne Rienner Publishers, 1992
- Souresrafil, Behrouz, *The Iran-Iraq war*, Plainview, New York: Guinan Lithographic Co. & London : C.C. Press Ltd, 1989
- Tahir-kheli, Shirin & Ayubi, SHaheen, *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*, Santa Barbara: Praeger, 1983
- Tareq Aziz, *Iraq-Iran conflict: questions and discussions*, translated by Najj Al-Hadithi, London: Third World Center for Research and Publishing, 1981
- *The Iran-Iraq War and the first Gulf War*, London: Routledge, 2006
- Timmerman, Kenneth R., *The Death Lobby: How The West Armed Iraq*, New York: Bantam Books, 1992
- *United Nations and the Iran Iraq War*, Ford Foundation Conference Report, New York: Ford Foundation, 1987
- Woods, Kevin M., Murray, Williamson, Holaday, Thomas & Elkhamri, Mounir, *Saddam's War: An Iraqi Military Perspective of the Iran-Iraq War*, Washington: National Defense University, 2009
- Workman, W. Thom, *The Social Origins of The Iran-Iraq War*, Boulder, London: Lynne Rienner Publishers, 1994
- Zatarain, Lee Allen, *Tanker War: America's First Conflict with Iran, 1987-88*, Philadelphia: Casemate Publishers, 2009

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

مقایسه محتوای کتاب بصائر الدرجات با منابع معتبر روایی شیعه^۱

عباس برومند اعلم^۲
حسین غفاری ثمر^۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۵/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۴

چکیده

نصود سخنان غلوآمیز در احادیث ائمه(ع) به‌ویژه در دوران غیبت صغری مشکلات فراوانی در باورهای دینی مردم در قرون بعدی ایجاد نمود. کتاب بصائرالدرجات نوشته محمدبن الحسن الصفار متوفی سال ۲۹۰ ق از جمله آثار است که به نظر می‌رسد محتوای تعداد محدودی از احادیث آن دارای مفاهیم غلوآمیز بوده و شخصیتی فراتر از انسانی به ائمه(ع) داده است، درحالی‌که روایات مشابه در مورد ائمه اطهار(ع) که در تعداد زیادی از منابع معتبر امامیه ذکر شده‌اند، چنین نگاهی را تأیید نمی‌کنند. بنابراین این پرسش مطرح است که آیا می‌توان این نگرش را به مبانی فکری شیعه امامیه (اثنی عشری) نسبت داد؟ بررسی و استخراج اطلاعات درباره نویسنده اثر، زمانه و محیط فکری او و روایان او در کنار مقایسه محتوای اثر او با سایر آثار معتبر شیعه امامیه در این دوره می‌تواند ابعاد این مسئله را روشن نماید.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.11380.1070

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (نویسنده مسئول). boroomanda@isr.ikiu.ac.ir

۳. کارشناس ارشد تاریخ اسلام از دانشگاه بین‌المللی امام خمینی. behnam1379mo18@yahoo.com

برای بررسی وجود شائبه غلو در بخش‌هایی از این کتاب ضمن بررسی چرایی عدم نقل روایات این کتاب توسط برخی راویان معتبر همچون محمدبن حسن بن ولید، تعداد معینی از احادیث مشکوک به غلو آن انتخاب و با آثار دیگر بزرگان شیعه به‌طور اعم و کتب اربعه به‌طور اخص، مقایسه گردید. نتیجه به‌دست آمده نشان می‌دهد که از میان جامعه آماری احادیث منتخب این پژوهش که بیش از همه دارای محتوای غلوآمیز بودند، فقط دو مورد در اصول کافی روایت و یک مورد نیز دارای روایتی مشابه در کتاب توحید شیخ صدوق می‌باشد و مابقی در هیچ یک از کتب معتبر روایی شیعه روایت نشده‌اند که عدم تناسب محتوای احادیث مذکور با مبانی فکری امامیه را نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: شیعه امامیه، بصائرالدرجات، محمد بن حسن صفار، غلو، کتب اربعه.

مقدمه

جامعه اسلامی در قرون اول هجری جامعه‌ای نوپا بود، در این میان کنش‌های سیاسی - مذهبی بیشترین سهم را به خود اختصاص می‌داد و حاصل آن ظهور فرقه‌ها در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی بود. در این میان غلو نسبت به پیشوایان یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های رایج به شمار می‌رفت. تشیع به‌ویژه به دلیل قرار داشتن مستمر در موضع تخاصم با اقتدار سیاسی حاکم و پیامدهای آن از این آسیب مستثنی نبوده است. شخصیت والا، عالم و ظلم‌ستیز ائمه شیعه در مقایسه با خلفا و حکام عموماً نالایق و ستمگر، برتری آنان را در افکار عمومی توده‌های مردم رنج‌دیده فراهم می‌کرد و به تبع آن راه سوءاستفاده منحرفانی را که عموماً خود مطرود ائمه بودند باز می‌نمود. گزاره‌های غالبانه به‌رغم مبارزه گسترده ائمه و اصحاب تراز اول آنها باز هم در مبانی کلامی و برخی آثار روایی وارد شد.

یکی از معروف‌ترین کتاب‌های روایی شیعه، کتاب بصائرالدرجات اثر محمد بن الحسن الصفار است. این کتاب دارای ۱۸۸۱ روایت در شأن ائمه (ع) است اما به نظر می‌رسد معدودی از احادیث آن در نشان‌دادن مقام امامان دچار اغراق شده و به آن‌ها شخصیت فرانسایی داده است. لذا این سؤال پیش می‌آید که آیا محتوای بخشی از کتاب بصائرالدرجات درباره جایگاه و شأن ائمه (ع) در مقایسه با سایر منابع اصیل شیعه، بازتاب‌دهنده مبانی فکری امامیه است؟ یا می‌توان گفت حداقل تعدادی از احادیث آن با این مبانی همخوانی ندارد.

طبعاً برای بررسی وجود یا فقدان شائبه غلو در میان برخی احادیث کتاب مذکور راه‌های متعددی وجود دارد که یکی از آنها انتخاب برخی از احادیث مشکوک مزبور به عنوان نمونه آماری و مقایسه یا جستجوی محتوای همانند یا نزدیک به آن در کتب اربعه و سایر کتب معتبر متقدم شیعه است. این مقایسه در کنار مطالعه اجمالی اثر و حیات نویسنده آن و واریسی راویان آن می‌تواند راهگشا باشد.

مدعای ما در این مقاله بر این نکته تأکید دارد که محتوای برخی روایات مندرج در کتاب بصائر الدرجات که مشکوک به مفاهیم غلوآمیز است، در هیچ‌یک از کتب روایی معتبر و مورد اتفاق شیعه امامیه به خصوص کتب اربعه نقل نشده و از این جهت منحصر به فرد است و بنابراین اعتبار آن در حد روایات واحد تنزل می‌یابد و استناد به آن به صواب نزدیک نیست.

شایان ذکر است که پیشتر محققانی به بررسی کتاب بصائر و نویسنده آن پرداخته‌اند و برخی همچون محمدعلی امیرمعزی در مقاله معروف «صفار قمی و کتاب بصائر الدرجات» و مجید جعفری ربانی^۱ نگاه همدلانه و مؤیدانه‌ای داشته‌اند و برخی همچون جعفر رحیمی^۲ تمرکز اثر خود را بر معرفی شخصیت صفار و نیز بررسی صحت انتساب بصائر به وی قرار داده‌اند و یا محمدرضا ملانوری به موضوع احادیث مرتبط با مهدویت و غیبت در کتاب بصائر پرداخته است.^۳ اما مهم‌ترین تفاوت این مقاله با مجموعه آثار نگاشته شده درباره این کتاب در روش آن است که روش مقایسه محتوایی روایات منتخب با روایات مشابه در سایر منابع معتبر روایی امامیه را با تکیه بر الگوهای مقایسه آماری در پیش گرفته و به نتایج ملموس و عینی آماری رسیده است. طرفه آن که در این مقاله برخلاف نظر امیرمعزی، که تردیدها نسبت به محتوای کتاب بصائر را یک سوء تفاهم تاریخی و حاصل تغییر مفهوم عقل در نزد علمای متأخر شیعی می‌داند، اتفاقاً اصرار بر این بوده است که احادیث منتخب مشکوک در منابع هم‌عصر شیعی - و نه با منابع روایی متأخر - مقایسه شود تا نشان داده شود این تردیدها محصول گذر زمان و تغییر تاریخی مفهوم عقل در نزد عالمان شیعه نبوده است بلکه معاصران صفار نیز از چنین احادیثی استقبال نمی‌کردند.

۱. ر.ک. مجید جعفری ربانی. **جستاری درباره بصائر الدرجات**. قم: انتشارات امامت اهل بیت. ۱۳۹۴.

۲. ر.ک. جعفر رحیمی. «جایگاه محمد بن صفار و کتاب بصائر الدرجات در میراث حدیثی شیعه». **فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه**، سال دوازدهم، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۹۳، ص ۸۱-۱۱۴.

۳. ر.ک. محمدرضا ملانوری و محمد غفوری نژاد، «تبیین کم‌شماری احادیث مهدویت و غیبت در بصائر الدرجات».

مشرق موعود. سال نهم، زمستان ۱۳۹۴ شماره ۳۶.

درباره محمد بن الحسن الصفار

محمد بن حسن الصفار در شهر قم، به دنیا آمد. مرحوم خوئی در کتاب خود به نقل از «رجال شیخ طوسی»، الصفار را از اصحاب امام حسن عسکری (ع) به شمار آورده است (خوئی، ۱۳۷۲: ۱۵/۲۷۸). از آنجا که آن حضرت در سال ۲۵۴ ق به امامت رسیده و در سال ۲۶۰ به شهادت رسیده‌اند (محدث قمی، ۱۰۳۷) و با توجه به این که در رجال شیخ طوسی ذکر شده وی سؤالاتی را به صورت مکتوب از امام عسکری (ع) پرسیده (طوسی، همان: ۱۴۳) و این کار به طور معمول مستلزم رشد سنی قابل توجهی (حداقل بین ۲۰ تا ۳۰ سال) است، می‌توان حدس زد محمد بن الحسن الصفار در زمان امامت ایشان مرد عاقل و بالغی بوده و بنابراین تولد او در اوایل قرن سوم و بین سال‌های ۲۲۰ تا ۲۳۵ هجری رخ داده است. اما وفات وی در سال ۲۹۰ هجری است (نجاشی، همان: ۳۵۲/۲).

وی از محدثان مکتب قم بوده است. در آن زمان محدثان مکتب قم، دارای سطره علمی وسیعی در جهان تشیع بودند. ارجاع شیعیان از سوی بعضی امامان (ع) برای کسب معارف دینی به نزد برخی از محدثان و دانشمندان قم (نجاشی، همان: ۳۱۱/۲)، نشان روشنی از مرجعیت علمی محدثان قم دارد؛ (به عنوان نمونه ر.ک. طوسی، همان: ۲۴۰). از طرف دیگر، محدثان قم به سخت‌گیری در حدیث مشهور بوده و یکی از ویژگی‌های بارز آنان، دقت نظر و نکته‌بینی در نقل حدیث، با هدف جلوگیری از نقل روایات ضعیف و یا غلوآمیز بوده است. صفار نیز از این جو غالب در این حوزه حدیثی جدا نبوده تا جایی که فهرست‌نویسان، کتاب «الرد علی الغلاة» را از جمله تألیفات او بر شمرده‌اند (نجاشی، همان: ۲۵۲/۲).

با توجه به محاسبه تقریبی سال تولد صفار، او زمان امام هادی (ع)، امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (عج) را درک کرده است. البته درباره این که وی به حضور یکی از این ائمه رسیده باشد چیزی ذکر نشده اما می‌توان گفت چنین ملاقاتی صورت نگرفته، چون با این که صفار روایات فراوانی را نقل می‌کند اما همه احادیث او با واسطه دیگران از ائمه (ع) نقل شده مگر آن تعداد از احادیث را که امام حسن عسکری (ع) در جواب نامه‌های او نگاشته‌اند و به خاطر همین مکاتبات است که علی‌رغم عدم ملاقات حضوری با ائمه (ع)، ایشان را جزو اصحاب امام حسن عسکری (ع) به شمار می‌آورند.

صفار سی سال از عصر غیبت صغرای امام زمان (عج) را که هم‌زمان با نیابت عثمان بن سعید بود درک کرد (محدث قمی، همان، ۱۱۴۸) و با روایانی از قم مانند محمد بن اورمه القمی، احمد بن محمد بن عیسی قمی معاصر بود. (مقدس‌زاده، همان: ۱۴۴).

یکی از القابی که صاحب کتاب بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص) بدان مشهور است فروخ است، همچنان که شیخ طوسی تحت این عنوان به معرفی او پرداخته است (طوسی، ۱۴۱۷: ۴۰۲). نجاشی نیز در ابتدا از او به «محمد بن الحسن بن فروخ الصفار» یاد کرده و در ادامه نامش را بدون لفظ «بن فروخ» می‌آورد (نجاشی، ۱۴۰۸: ۱/۳۵۴). ابن داود در کتاب رجالش یک بار از او با عنوان «محمد بن الحسن الصفار» یاد کرده و او را توثیق نکرده اما بعد از او تحت عنوان «محمد بن الحسن بن فروخ» یاد کرده و در نهایت مدح و ثناء او را توثیق کرده است (همان، ۱۷۰). برخی از علما از جمله شیخ بهائی (بهایی، ۱۴۱۴: ۹۵) و علامه تفرشی (تفرشی، ۱۳۸۸: ۳۰۲) نیز این دو اسم را مربوط به یک نفر می‌دانند. در هر حال اگر هم ابن داود آن را دو نفر حساب کرده باشد، شاید علت آن چنان که شیخ بهایی می‌گوید این بوده که وی تعبیر و توضیح نجاشی و شیخ طوسی را در مورد او بسیار دور از هم دیده است، زیرا نجاشی در رجال خود او را توثیق کرده است (بهایی، همان: ۹۵) ولی شیخ طوسی فقط به این تعبیر که «انه قمی، له کتب مثل کتب الحسین بن سعید» بسنده کرده و او را توثیق نمی‌کند^۱ و نیز او را «ابن فروخ» نامیده است. در کتب رجالی از جمله رجال نجاشی کتب متعددی به وی نسبت داده شده که برخی از آن‌ها بدین قرار است:

کتاب الصلاة - کتاب الصیام - کتاب الحج - کتاب التجارات - کتاب المکاسب - کتاب الحدود - کتاب الديات - کتاب الرد علی الغلاة - کتاب الخمس - کتاب الزکاة - کتاب المناقب - کتاب المثالب - کتاب بصائر الدرجات - کتاب ما روی فی اولاد الأئمة (ع) - کتاب فضل القرآن (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲/۲۵۲)

اغلب آثار «الصفار» در موضوعات فقهی بوده و کثرت تألیفات صفار نشان از قدرت نویسندگی و جامعیت علمی او دارد. محدثان بسیاری نیز از محضر او استفاده برده‌اند که مشهورترین آنان عبارتند از:

۱. محمد بن الحسن بن احمد بن الولید: متوفای ۳۴۳ هجری، وی راوی تمام کتاب‌های صفار به غیر از بصائر الدرجات است. حدود ۷۰ درصد روایات نقل شده از صفار به واسطه وی می‌باشد، تنها در کتب اربعه حدود ۷۰۰ روایت به واسطه او از صفار نقل شده است. نجاشی

۱. ر. ک. ملا علی الکنی الطهرانی. **توضیح النقال**. تحقیق: محمد حسین مولوی. قم: دارالحدیث. ۱۳۸۰ ش، ص

۲۳۶: عبدالله مامقانی. **مقباس الهدایه**. تحقیق: محمدرضا مامقانی. قم: مؤسسه آل‌البیته لاحیاء التراث. ۱۴۱۱ ق، ج ۳،

- از او با عباراتی چون «شیخ القمیین و فقیههم و وجههم، ثقة ثقة، عین» یاد می‌کند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۰۱/۲).
۲. محمد بن یحیی العطار: وی راوی اصلی بصائرالدرجات است و پس از ابن ولید بیشترین روایت را از صفار نقل کرده است.
۳. سعد بن عبدالله القمی: امام حسن عسکری(ع) را ملاقات کرده است، (همان، ۴۰۱) متوفای ۳۰۱.
۴. محمد بن یعقوب کلینی: متوفای ۳۲۸ هجری قمری. صفار را جزو مشایخ کلینی بر شمرده‌اند،^۱ البته کلینی در کتاب کافی با واسطه از او نقل کرده است.
۵. علی بن الحسین بن بابویه: متوفای ۳۲۹ پدر شیخ صدوق.

بنابراین درباره صفار چنان که گذشت، مشایخ اصلی او از بزرگان اصحاب ائمه(ع) بودند و شاگردان صفار نیز عمدتاً محدثان و عالمانی بلندمرتبه بودند. توصیف نجاشی از صفار با تعبیری چون «کان وجهاً فی اصحابنا القمیین، عظیم القدر، راجحاً» (نجاشی، همان: ۳۰۱/۲) شخصیت و منزلت علمی او را نشان می‌دهد. نگاهی اجمالی به توصیفات بزرگان پس از او حکایت از این دارد که اکثریت قریب به اتفاق آنان وثاقت و اعتبار او را تأیید می‌کنند (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۲۰).

در میان رجالیون متقدم شیعه ابن الغضائری تنها کسی است که به صفار اعتماد نکرده و او را متهم به نقل اخبار مجروحین می‌کند اما این نظر توسط رجالیون بعدی تأیید نشده است، مثلاً برقی می‌گوید قمی‌ها به صفار طعن زده‌اند اما اثبات نشده است (برقی، ص ۱۲۴). و علامه حلی می‌نویسد، غضائری می‌گوید قمی‌ها گمان می‌کنند که او غالی است اما ما روایتش را قبول می‌کنیم چرا که نجاشی او را تعدیل نموده و ابن الغضائری چیزی که دلیل بر ضعفش باشد نقل نمی‌کند (رجال العلامة الحلی، ص ۵۲). جالب‌ترین دفاع از صفار را صاحب الفوائد الرجالیه بیان می‌کند. او می‌نویسد اینکه ابن الغضائری گفته است که صفار اخبار مجروحین را نقل کرده و بدان اعتماد کرده است به این دلیل نیست که او با علم به ضعف بودن این افراد به آنها اعتماد کرده است؛ بلکه براساس اصول مورد اعتماد و مشهور نزد او ضعف این افراد و روایاتشان برای وی اثبات نشده بود، بنابراین این ضعف در وسایط و ابزار است که به خود او ضرری نمی‌رساند (الفوائد الرجالیه، ص ۳۰۴).

۱. ر. ک، مقدمه کافی از حسین علی محفوظ، ص ۱۷ (کتاب کافی تحقیق علی‌اکبر غفاری)؛ میرزا محسن کوچه‌باغی، ص ۱۶.

مجموع این گزارش‌ها نشان می‌دهد که صفار شخصیت مورد وثوق و احترامی در نزد رجالیون است، لکن به نظر می‌رسد اولاً گاهی از طرق ضعیف نقل روایت کرده بدون اینکه این ضعف برایش اثبات شده باشد و ثانیاً اینکه نزد برخی از هم‌ولایتی‌های سختگیرش از محدثان قمی مورد طعن است که دلیل قاطعی برای آن نقل نشده است. همین جمع‌بندی باید به هنگام بررسی کتاب بصائر مدنظر باشد.

درباره بصائر الدرجات

کتاب بصائرالدرجات مهم‌ترین و احتمالاً تنها اثری است که از صفار به جای مانده است. این کتاب شامل ۱۸۸۱ حدیث است که در ده بخش تنظیم شده و هر بخش حدوداً شامل بیست باب است.

یکی از ویژگی‌های این کتاب آن است که مؤلف آن، همه اسناد روایات خود را به طور کامل ذکر می‌کند، اما درباره روایات هیچ‌گونه اظهار نظری نمی‌کند و فقط به نقل آن‌ها پرداخته است. این اثر مشتمل بر روایت‌های عجیبی درباره مقامات امامان شیعه و گستره علم آنان است، به گونه‌ای که برخی روایات آن را غالیانه می‌دانند. مامقانی در تنقیح‌المقال به نقل از علامه مجلسی می‌نویسد: شاید علت آن که ابن‌الولید استاد شیخ صدوق و از شیوخ محدثان قم، که همه بر جلالت قدر و منزلت وی متفقند، بصائرالدرجات را روایت نکرده است، مطالب غلوآمیز آن در شأن ائمه باشد. مصحح من لایحضره الفقیه هم در اظهارنظر مشابهی تأکید می‌نماید که عدم نقل بصائر توسط ابن‌الولید عدم اطلاع از آن نیست بلکه تردید در صحت آن است (من لایحضره الفقیه، ۴/۴۸۱). با این حال بصائرالدرجات از کتب کهن شیعه به شمار می‌رود؛ چنان‌که کلینی در کتاب کافی، حر عاملی در وسائل‌الشیعه و مجلسی در بحارالانوار از آن نقل کرده‌اند. البته صفار ظاهراً دو نسخه یا کتاب کوچک و بزرگ با این نام داشته که در این زمان فقط یک نسخه آن، که ظاهراً نسخه کبیر است، در اختیار ماست و گویا مؤلف یا برخی شاگردان وی با افزودن مطالبی بر بصائر صغیر، بصائر کبیر را نوشته‌اند. این نکته بسیار مهم از مبهمات مربوط به این اثر است، چون هیچ سند روشنی مبنی بر اینکه تفاوت این دو نسخه در چه بوده و نیز دقیقاً چه کسی اثر دوم را نگاشته و مشخصاً کدام نسخه مورد استناد و یا در دسترس بزرگانی همچون کلینی، حر عاملی و یا حتی مجلسی بوده است، وجود ندارد (بحوث فی علم الرجال، ص ۴۲۶) و شاید همه اختلافات بر سر محتوای بخشی از این کتاب در همین ابهام نهفته است.

قابل ذکر است که سعد بن عبدالله اشعری قمی (معاصر صفار) نیز کتابی با همین عنوان داشته که به دست ما نرسیده ولی بخشی از آن در کتاب مختصر البصائر حلی آمده است.^۱

صفار علاوه بر نقل ۹ روایت از امام هادی (ع) و ۱۱۰ روایت از امام حسن عسکری (ع)، که به صورت مکاتبه و سؤال بوده، از جماعت کثیری از مشایخ حدیث، نقل روایت کرده است که برخی عدد آن را تا ۱۵۰ نفر شمرده‌اند (صفار، ۱۳۸۸: ۱۲). در کتب اربعه و وسائل الشیعه در مجموع از ۱۰۱ نفر نام برده شده است که به برخی از آن‌ها به ترتیب کثرت روایت از «محمد بن الحسن الصفار» اشاره می‌شود:

۱. احمد بن محمد بن عیسی اشعری، صاحب نوادر و از اصحاب امام رضا (ع)، امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و متوفای در عصر غیبت صغری. بیشترین روایت را از ایشان دارد، ۴۰۰ روایت، ۲۹ درصد.
 ۲. ابراهیم بن هاشم قمی: از اصحاب امام رضا (ع) ۲۲۹ روایت.
 ۳. محمد بن عیسی بن عبید: از اصحاب امام جواد (ع) ۲۲۵ روایت.
 ۴. یعقوب بن یزید: از اصحاب امام جواد (ع) ۱۷۹ روایت.
 ۵. محمد بن الحسین بن ابی الخطاب: از اصحاب امام جواد (ع) ۱۷۶ روایت.
 ۶. عباس بن معروف: از اصحاب امام جواد و امام هادی (ع)، ۱۳۴ روایت.
 ۷. حسن بن موسی الخشاب: از اصحاب امام حسن عسکری (ع)، ۷۸ روایت.
 ۸. احمد بن محمد بن خالد برقی: از اصحاب امام هادی (ع)، ۷۵ روایت.
- ملاحظه راویانی که صفار، ۱۸۸۱ حدیث بصائر را از آن‌ها نقل کرده، گویای این مطلب است که ۶۵ درصد روایات بصائر از ۱۰ نفر نقل شده است که به ترتیب فراوانی روایت صفار از آن‌ها عبارتند از:

۱. احمد بن محمد بن اشعری، ۵۰۱ حدیث.
۲. محمد بن ابی الخطاب، ۲۱۷ حدیث.
۳. محمد بن عیسی بن عبید، ۱۱۰ حدیث.
۴. ابراهیم بن هاشم قمی، ۱۰۵ حدیث.
۵. یعقوب بن یزید، ۹۵ حدیث.
۶. عبدالله بن محمد بن عیسی الأشعری، ۵۸ حدیث.
۷. محمد بن عبدالجبار قمی، ۵۳ حدیث.

۱. برگرفته از نرم‌افزار جامع الاحادیث، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۸. عبدالله بن جعفری حمیری، ۲۸ حدیث.

۹. عباس بن معروف، ۲۷ حدیث.

۱۰. حسن بن محمد بن عمران اشعری، ۲۱ حدیث.

شایان ذکر است که در اثر ارزشمند «الضعفاء من رجال الحدیث»، که یک اثر پژوهشی جدید در حوزه جرح و تعدیل رجال است، روایاتی که صاحب بصائر از روایان ضعیف نقل کرده گردآوری و معرفی شده است.^۱

با توجه به این که محمد بن یحیی العطار اصلی‌ترین راوی کتاب بصائرالدرجات است لازم است نظریه صاحبان کتب رجالی در مورد وی نیز ذکر شود.

گرچه در کتاب‌های رجالی از تاریخ ولادت و وفات وی سخنی به میان نیامده، لکن از آنجا که وی از محضر استادانی چون محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری (وفات ۲۸۰ ق) (خویی: ۳۴/۱۹) و محمد بن حسین بن خطاب (وفات ۲۶۲ ق) (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۵/۲۸) استفاده کرده است و نیز افتخار استادی ثقة‌الاسلام کلینی (وفات ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق) (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۳۶) و جمعی از روایان معروف دیگر چون علی بن حسین بن بابویه (وفات ۳۲۹ ق) و محمد بن الحسن بن الولید قمی (وفات ۳۴۳ ق) (طوسی، ۱۳۶۳: ۴۹۶) را داشته است، پس دوران حیات وی باید در نیمه دوم قرن سوم تا اوایل قرن چهارم باشد.

شیخ طوسی محمد بن یحیی را بزرگ دانشمندان شیعه قم، استاد مرحوم کلینی و محدثی با روایات زیاد و صاحب تألیفات متعدد و مورد اعتماد اهل علم و حدیث، موثق و «عین» یاد کرده است (خویی، همان: ۱۰/۱۹) و (طوسی، همان: ۴۹۵).

در اصطلاح علمای رجال، ظاهراً مقصود از کلمه «عین» شخصیت بزرگواری است که مورد توجه مردم و در نزد آنها دارای جایگاه ویژه باشد (خویی، همان: ۳۳/۱۹). از این نکته معلوم می‌شود که محمد بن یحیی شخصیتی برجسته بوده و ارج و قرب خاصی نزد مردم داشته است. وی چون بعضی اوقات به شغل عطاری می‌پرداخته، به عطاری نیز شهرت یافته است (خاقانی، ۱۴۰۴: ۳۲۲).

قمی در کتابش محمد بن یحیی را منتسب به خاندان شریف اشعری می‌داند (قمی، ۱۳۸۵: ۲۵۳، ۲۵۷) و نجاشی می‌نویسد: «محمد بن یحیی، ابوجعفر قمی، استاد اصحاب ما در زمان خود بود. شخصیتی مورد توجه و اعتماد، صاحب امتیاز و کثیرالحدیث بود. ... عده‌ای از اصحاب ما

۱. ر.ک. حسین ساعدی، الضعفاء من رجال الحدیث، ج ۱. قم: دارالحدیث. ۱۴۲۶ق.

تمام کتاب‌های او را از فرزندش احمد و وی هم از پدرش برای ما نقل نموده‌اند» (اسلامی جاسبی، ۱۳۵۳: ۲۰۸). شیخ طوسی و ابن داود وی را از کسانی شمرده‌اند که از ائمه معصومین (ع) بدون واسطه روایتی نقل نکرده‌اند. نیز وی را از اهل قم و استاد کلینی دانسته‌اند (نجاشی، همان: ۲۵۰).

شیخ صدوق (وفات ۳۸۱ ق) می‌گوید: «تمام روایاتی که در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از علی بن جعفر نقل کرده‌ام، از پدرم (رضی الله عنه)، از محمد بن یحیی عطار، از عمر کی بن علی بوفکی روایت کرده‌ام و تمام روایاتی که از عمر بن یزید روایت کرده‌ام از پدرم (رضی الله عنه)، از محمد بن یحیی عطار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی نقل نموده‌ام» (طوسی، همان: ۴۹۵) و (ابن داود، ۱۳۸۳: ۲۰۸).

میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک الوسایل» هر کجا سندی نقل می‌کند که محمد بن یحیی در آن وجود دارد و دیگر روایان آن مورد وثوق وی باشد، می‌گوید: «این سند در اعلی درجه صحت است» (نوری، ۱۴۰۸: ۶۱۸، ۳/۶۱۱).

کتاب شریف «کافی» پر از روایات و احادیث محمد بن یحیی است، به گونه‌ای که هیچ برگی از آن خالی از نام محمد بن یحیی نیست. علاوه بر این، هر کجا مرحوم کلینی احادیثی را تحت عنوان «عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی» آورده، مقصودش از «عده» محمد بن یحیی، علی بن موسی کمیدانی، داود بن کوره، احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم هاشم است (خویی، همان: ۴۴). بنابراین تعداد زیادی از روایات دیگر نیز از محمد بن یحیی خواهد بود.

بنابراین گرچه بزرگ‌ترین علتی که برای وجود شائبه غلو در بین برخی روایات کتاب بصائر و نکوهش این اثر ذکر می‌شود این است که چرا محمد بن حسن بن ولید که همه آثار صفار را روایت نموده از روایت آن خودداری نموده است، اما راوی کتاب مزبور یعنی محمد بن یحیی عطار نیز شخصیت محترم و موثقی است.

مشهور است که ابن ولید با تفکر غالبانه مبارزه می‌کرد. لذا احتمالاً به دلیل این که تعدادی از روایات کتاب صفار مضمون غالبانه داشته، کتاب او را روایت نکرده است، چرا که احتمال ندیدن یا نشناختن این کتاب از سوی ابن ولید کاملاً منتفی است.

ابن داود حلی از تذکره‌نویسان مشهور امامیه است که در جایی از محمد بن الحسن الصفار یاد کرده و احساس مسئولیت و امانتداری او را به عنوان راوی حدیث می‌ستاید. در جای دیگری وقتی نام کتاب بصائرالدرجات صفار را ذکر می‌کند هیچ‌یک از تعارفات رایج درباره امانتداری (توثیق) را در مورد او به کار نمی‌برد (ابن داود، ۱۳۴۲: ۱۹۳) همچنین مقدس اردبیلی در اثر مهم خود «جامع الرواة» همین رویه را تکرار کرده است (اردبیلی، ۱۳۳۱: ۴۴۲).

اما کلامی که مامقانی از علامه مجلسی در این زمینه نقل می‌کند بسیار صریح‌تر است: اگر ابن ولید، بصائرالدرجات را روایت نکرده است، به این دلیل است که فکر می‌کرد محتوای این کتاب نزدیک به شیعیان اهل غلو است (مامقانی، ۱۳۸۹: ۱۰۳/۳).

مقایسه محتوایی کتاب بصائر با کتب اربعه و برخی جوامع روایی معتبر

راه دیگری که برای بررسی وجود شائبه غلو در میان روایات کتاب بصائر وجود دارد این است که از میان روایات کتاب بصائرالدرجات تعدادی از آن‌ها را که بیشتر مشکوک به غلو هستند انتخاب و با آثار بزرگانی که بعد از صفار به نقل روایات پرداخته‌اند مقابله نماییم. برای این کار تعداد ۱۵ روایت انتخاب گردید؛ با توجه به این که تعداد زیادی از احادیث از نظر مفهومی دارای مضمونی مشابه هستند و یک نتیجه از آن‌ها برداشت می‌شود، سعی شد از هر فصل یک یا دو روایت برگزیده شود و روایات به گونه‌ای انتخاب شوند که از نظر مضمون تکراری به نظر نرسند. سپس هر روایت یا شبیه آن در کتب اربعه و برخی جوامع روایی معتبر همچون وسائل، جستجو گردید که حاصل این بررسی برای هر حدیث جداگانه در ادامه می‌آید.

***حدیث شماره یک:** ابوالعلاء از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت با دست بر پستی‌های پوستی درون خانه زدند و فرمودند: ای حسین! خانه‌های ما محل هبوط ملائکه و جایگاه وحی است و فرمودند: این‌ها پستی‌هایی است که بسیار اتفاق افتاده که ملائکه بر آن‌ها تکیه زده‌اند و بسیار شده که پره‌های آن‌ها را این‌جا پیدا کرده‌ایم (صفار، همان: ۹۰/۱).

بررسی و مقایسه: در اصول کافی چنین آمده است: حسین بن ابی‌العلاء از امام صادق (ع) گوید: فرمود: ای حسین - و دست به پستی‌هایی زد که در اتاق بود - دیرزمانی است که فرشته‌ها بر اینها تکیه زدند و بسا که ما از پر آنان برچیدیم (کلینی، همان: ۳۹۳/۱).

در خصوص بررسی و مقایسه این روایت دو نکته قابل ذکر است: نکته اول این که در کتاب مرآةالعقول - که در واقع شرح و بررسی اصول کافی است - گفته شده که این روایت «حسن» است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۸۹/۴). در توضیح معنای «حسن» روایت نیز گفته شده حدیثی است که سلسله سندش به امام معصوم برسد و ناقلان آن نیز امامی باشند ولی بر عدالت آن‌ها تصریح نشده باشد (ربانی، ۱۳۹۲: ۹۴).

نکته دوم هم این که در جلد اول اصول کافی در کتاب حجت بایی وجود دارد به نام اینکه «ائمه (ع) مقامی دارند که فرشته‌ها به خانه آن‌ها درآیند و گام بر فرش آن‌ها نهند و اخبار برای آن‌ها آورند». حال هنگام مقایسه تعداد احادیث باب مذکور در اصول کافی درمی‌یابیم که اصول

کافی در این زمینه شامل چهار حدیث است که در مقایسه با تعداد ۲۲ حدیث همین باب در بصائرالدرجات بسیار قلیل است.

*** حدیث شماره دو:** حسن بن برة اصم از امام صادق (ع) نقل کرد که: ملائکه بر ما نازل می شوند و روی فرش ما می نشینند، و بر سر سفره ما حاضر می شوند، و هر نوع رویدنی در زمان خودش تر یا خشک برای ما می آورند، و پر و بال بر ما و بچه هایمان می گشایند و مانع می شوند از این که جنبندگان به ما برسند (و آسیبی برسانند) و در اوقات همه نمازها نزد ما می آیند تا با ما نماز بخوانند، و شب روزی نیست مگر این که می آیند و اخبار و وقایع زمین را به ما گزارش می دهند، هر قدر تمندی که بمیرد و دیگری جای او را بگیرد خبر مرگ او و کیفیت سیره و رفتار او را در دنیا برای ما می آورند (صفار، همان: ۹۳/۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ یک از کتاب های روایی شیعی مورد مقایسه در این مقاله نیامده است.

*** حدیث شماره سه:** جابر از امام باقر (ع) نقل کرده؛ هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) بر منبر مشغول خطبه خواندن بودند، ناگهان ازدهایی از یکی از درهای مسجد وارد شد و پیش آمد. مردم خواستند او را بکشند، ولی امیرالمؤمنین (ع) فرستاد که دست بردارید و با او کاری نداشته باشید. مردم او را رها کردند و ازدها خود را کشان کشان خزید تا به منبر رسید و بر امیرالمؤمنین (ع) سلام کرد.

حضرت اشاره فرمودند که بایستد تا از خطبه اش فارغ شود و چون از خطبه فراغت یافت، رو کردند به او و فرمودند: تو کیستی؟ عرض کرد: من عمرو بن عثمان نماینده شما بر پریان هستم، و پدرم از دنیا رفته و به من وصیت کرده نزد شما بیایم و نظر شما را بخواهم و اینک یا امیرالمؤمنین آمده ام تا ببینم درباره من چه می فرمایید و چه نظری دارید؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: به تو سفارش می کنم که از خدا پروا داشته باشی و تقوا را رعایت کنی و برگردی و به جای پدرت نماینده من بر پریان باشی، اینک تو خلیفه من هستی بر آنها. پس عمرو با امیرالمؤمنین (ع) وداع کرد و درحالی که نماینده و خلیفه آن حضرت بر جنیان و پریان بود بازگشت.

من عرض کردم: قربانتان کردم! آیا نزد شما می آید؟ و بر او واجب است که بیاید؟ حضرت فرمودند: آری (صفار، همان: ۹۷/۱).

بررسی و مقایسه: در اصول کافی به روایتی بدین شرح برمی خوریم: جابر از امام باقر (ع) فرمود: در این میان که امیرالمؤمنین بر منبر بود، ازدهایی از طرف یکی از درهای مسجد پیش آمد و مردم آهنگ کشتن او را کردند، امیرمؤمنان (ع) کس فرستاد که دست باز دارید و آنها دست باز داشتند. آن ازدها سینه ساین آمد تا به منبر رسید و بر آن دراز کشید و به امیرالمؤمنین (ع) درود

گفت و آن حضرت بدو اشارت کرد بایستد تا سخنرانی خود را به پایان رساند و چون سخنرانی خود را به پایان رساند رو بدو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من عمرو پسر عثمانم که کارگزار شما بود بر جن، و پدرم مرده و وصیت کرده خدمت شما برسم و نظر شما را بخواهم و من نزد شما آمدم، یا امیرالمؤمنین به من چه فرمایی و چه رأی دهی؟ امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود: من تو را سفارش دهم به تقوای از خدا و این که برگردی به جای پدرت در میان جن کارگزار باشی که تو بر جنیان از طرف من نیابت داری. گوید: عمرو با امیرالمؤمنین (ع) وداع کرد و او نائب وی است بر جنیان، من به او گفتم: قربانت، عمرو به واجب خود عمل می‌کند و خدمت شما می‌رسد؟ فرمود: آری (کلینی، همان: ۳۹۶/۱).

در اصول کافی بابی وجود دارد به نام «باب در اینکه جن نزد ائمه (ع) آیند و مسائل دین خود را بپرسند و به کارهای آنها رسند» (کلینی، همان: ۳۹۴/۱). با مراجعه به تعداد روایت‌های این باب اصول کافی با روایت‌های بصائر در همین باب متوجه می‌شویم که تعداد احادیث بصائرالدرجات تقریباً دو برابر باب مشابهش در اصول کافی است.^۱

* **حدیث شماره چهار:** یعقوب بن ابراهیم جعفری می‌گوید از ابراهیم بن وهب شنیدم که: برای دیدن حضرت موسی بن جعفر (ع) به «عریض» رفتم، تا این که رسیدیم به قصر بنی‌سراة همین که از دره پایین رفتم صدایی شنیدم که صاحب صدا دیده نمی‌شد، می‌گفت: ای ابو جعفر! دوست تو که مایلی آن را ببینی در پشت قصر بنی‌سراة، نزدیک سد است. سلام مرا به او برسان.

نگاه کردم کسی را ندیدم، باز همان صدا تکرار شد تا سه مرتبه، از ترس موی بر بدنم راست شد. بالاخره از دره پایین رفتم و وارد جاده‌ای شدم که به طرف پشت قصر می‌رفت، ولی داخل قصر سراة نشدم، بعد به طرف سد رفتم، کنار درخت‌های آن، سپس به جانب آبگیر رفتم و دیدم پنجاه مار در اطراف آبگیر در حرکت هستند. در این موقع گوش دادم صدای صحبت می‌آید، پایم را محکم‌تر به زمین می‌کوبیدم تا آنها که صحبت می‌کنند صدای پای مرا بشنوند. در این موقع صدای سرفه امام موسی بن جعفر (ع) را شنیدم، من هم با سرفه جواب آن حضرت را دادم. پیش رفتم، ناگهان دیدم ماری به تنه درختی پیچیده، امام (ع) فرمودند: نترس ای مرد! این مار به تو کاری ندارد، از درخت خود را به زمین انداخت و روی شانه خود ایستاد، بعد سر خود را در گوش او فرو برد و صفیر زیادی زد. امام (ع) در جواب او فرمودند: من بین شما قضاوت کردم، خلاف دستورم را کسی جز ستمگر رفتار نمی‌کند، هر کس در دنیا ستم کند، در آخر گرفتار آتش خواهد شد، و

۱. تعداد احادیث اصول کافی ۷ عدد و احادیث بصائرالدرجات ۱۵ عدد می‌باشد.

دچار عقاب شدیدی خواهد گردید، او را کیفر می‌کنم و اگر اموالی داشت، اموالش را خواهم گرفت، تا توبه کند.

من عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما باد! آیا آن‌ها فرمان شما را می‌برند، و اطاعت شما بر آن‌ها نیز واجب است؟ حضرت فرمودند: آری، به آن خدایی که محمد(ص) را به نبوت برانگیخت، و علی(ع) را به خلافت و ولایت گرامی داشت، آن‌ها بیشتر از شما ما را اطاعت می‌کنند، ولی تعداد اطاعت‌کنندگان آن‌ها کم است (صفار، همان: ۱۰۳/۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ یک از کتاب‌های روایی معتبر و دست اول شیعی نقل نشده، و در چند کتاب از بصائرالدرجات نقل آمده است (مجلسی، همان: ۲۷/۲۱).

*حدیث شماره پنج: فضیل بن یسار می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود: برای علی بن حسین(ع) عسلی آوردند میل نموده فرمود: به خدا قسم می‌دانم این عسل از کجا است و از چه سرزمینی به دست آمده، به راستی که این عسل را در فلان محل به دست آورده‌اند (صفار، همان: ۵۰۵/۱).

بررسی و مقایسه: این حدیث در هیچ کدام از کتب معتبر روایی موجود نیست، فقط چند کتاب متأخر مانند بحارالانوار (مجلسی، همان: ۷۱/۴۶) و عوالم‌العلوم (بحرانی، ۱۴۱۳: ۹۵/۱۸) از بصائر نقل کرده‌اند.

*حدیث شماره شش: رفید غلام ابی‌هریره می‌گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: یا بن رسول‌الله! فدایت گردم آیا قائم(عج) نیز به روش علی بن ابیطالب(ع) در میان اهل عراق رفتار می‌کند؟ فرمود: ای رفید! علی بن ابیطالب(ع) مطابق آنچه در جفر سفید بود، عمل می‌نمود، ولی قائم(عج) در میان عرب طبق آنچه در جفر سرخ است، عمل می‌کند. عرض کردم: فدایت گردم! جفر سرخ چیست؟ حضرت انگشت خود را به دهان خود کشید، یعنی با خونریزی و کشتن دشمنان دین خدا، حکومت خواهد کرد. آنگاه فرمود: ای رفید! هر خانواده‌ای نجیبی دارد که شاهد بر آن‌هاست و برای امثال آن‌ها شفاعت می‌کند (صفار، همان: ۱۵۳/۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ یک از کتاب‌های حدیثی معتبر شیعی وجود ندارد، و اگر در جایی هم آمده به نقل از بصائر است (مجلسی، همان: ۳۱۳/۵۲) و (قمی، همان: ۶۱۰/۱).

*حدیث شماره هفت: ذریح نقل می‌کند که از حضرت امام صادق(ع) شنیدم می‌فرمودند: ما خازنان خدا در روی زمین و خزانه‌داران او در آسمان هستیم، اما نه خزانه‌داران طلا و نقره، و بعضی از ما حاملان عرش خدا در روز قیامت است (صفار، همان: ۱۰۴/۱).

بررسی و مقایسه: در اصول کافی چنین آمده است: امام صادق(ع) فرمود به راستی خدا ما را آفرید و خوش آفرید (خوش خلق آفرید) و صورتگری کرد و خوش صورتگری کرد، و ما را در

میان بندگان دیده و دیده بان خود ساخت و زبان گویای خویش نمود در خلق خود، و دست مهرورزی و رحمت که بر سر بندگانش گشود، ما را وجهه خود معرفی کرد که از سوی آن به وی گزاینده، و باب خود ساخت که بر او رهنما باشد و گنجینه دار خود مقرر کرده در آسمان و زمینش. به برکت وجود ما، درختان میوه دهند و میوه‌ها برسند و نهرها روان باشند، به برکت ما باران فرو بارد و گیاه زمین بروید و به وسیله اطاعت ما خداوند پرستیده شد و اگر ما نبودیم خداوند را نمی‌پرستیدند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۴۴).

این روایت به غیر از اصول کافی در هیچ‌یک از کتب روایی معتبر شیعه نیامده است و در شرح و بررسی اصول کافی نیز گفته شده که این روایت ضعیف است (مجلسی، ۱۳۶۳: ۳/۱۱۶).

*** حدیث شماره هشت:** ابوبصیر از یکی از دو امام (یعنی حضرت باقر و حضرت صادق (ع)) نقل کرده است که درباره این آیه شریفه سؤال کردم، فرمودند: پرده از آسمان‌ها و زمین برداشته شد و منکشف شد تا آنجا که دید آن‌چه در آن‌هاست و عرش را نیز مشاهده کرد با آن‌چه در آن است. عرض کردم: آیا به محمد (ص) نیز آن‌چه به ابراهیم نشان داده شد نشان داده‌اند؟ فرمودند: آری و به صاحب شما نیز همان‌طور (صفار، همان: ۱/۱۰۷).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ کتاب معتبر روایی ذکر نشده است و بحارالانوار (مجلسی، همان: ۱۱۵/۲۶) نیز از بصائر نقل کرده است.

*** حدیث شماره نه:** و عبدالرحیم نیز این جمله روایت را اضافه کرده است که: به صاحب شما نیز نشان داده شده است (صفار، همان: ۱/۱۰۸).

بررسی و مقایسه: این تعبیر اضافی هم در هیچ کدام از کتاب‌های روایی معتبر و دست اول شیعی نیامده است و مجلسی نیز در بحار از قول صاحب بصائر نقل کرده است (مجلسی، همان: ۱۱۶/۲۶).

*** حدیث شماره ده:** حنان بن سدید از امام باقر (ع) روایت کرده که: همانا خداوند علمی خاص دارد و علمی عام. علم خاص علمی است که خدا احدی را حتی از ملائکه مقرب و انبیاء مرسل بر آن مطلع نمی‌کند. ولی آن علم عام خود را به اطلاع ملائکه مقرب و انبیاء مرسل رسانده است، و خداوند همه آن‌ها را (اعم از علم خاص و عام) به ما عطا فرموده است. سپس فرمودند: آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «و نزد خداوند است علم به روز قیامت، و اوست که باران می‌فرستد، و آن‌چه در رحم مادران است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه چیز به دست خواهد آورد، و هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین خواهد مرد (صفار، همان: ۱/۱۰۹).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ یک از کتاب‌های مشهور و معتبر شیعه نیامده است، اما روایت مشابهی در کتاب توحید شیخ صدوق آمده است که به آن اشاره می‌کنیم: ابن سنان از حضرت جعفر بن محمد از پدرش (ع) که فرمود خدا را علم خاص و علم عامی است اما علم خاص علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش بر آن اطلاع به هم نرسانیده‌اند یا خدا ایشان را بر آن مطلع نساخته و اما علم عامش همان علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش را بر آن اطلاع داده یا ایشان بر آن مطلع شده‌اند و آن از جانب رسول خدا (ص) به سوی ما واقع شده و به ما رسیده است (صدوق، ۱۳۶۰: ۱۳۸).

همان‌طور که در روایت بصائرالدرجات و روایت شیخ صدوق آمده بود، بحث بر سر تقسیم دو گونه علم خداوند است که از آن به علم خاص و علم عام تعبیر شده است. علم خاص مختص ذات خدای سبحان است و علم عام را انبیای الهی و فرشتگان به وسیله خداوند مطلع شده‌اند. نیز گفته شد که این روایت در هیچ یک از کتاب‌های روایی مشهور ذکر نشده است مگر حدیث مشابهی که شیخ صدوق در کتاب توحید خود بیان نموده است. با دقت و تأمل در روایت بصائر و مقایسه آن با روایت توحید صدوق درمی‌یابیم یکی از فرازهای اختلافی این دو روایت عبارت «فَدُ رُفِعَ ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَيْنَا» است که در حدیث بصائر آمده است (صفار، همان: ۴۱۵/۱) و شائبه غلو در همین فراز اختلافی است.

*** حدیث شماره یازده:** ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به امام سجاد (ع) عرض کردم: فدایت شوم، از شما سه چیز را سؤال می‌کنم که می‌خواهم بدون تقیّه جواب دهید. فرمود: آن تقیّه‌اش برای توست. عرض کردم: در مورد فلانی و فلانی سؤال دارم؟ فرمود: لعنت خداوند به جمیع لعنتانش بر آن دو باد، به خدا آن دو کافر و مشرک به خداوند متعال بوده‌اند. سپس عرض کردم: اهل بیت مرده و زنده و کور و پستی را شفا داده و بر روی آب راه می‌روند؟ فرمود: خداوند هیچ چیز کمی به پیامبران عطا نفرمود مگر این که آن را و آن چیزهایی که به آنان عطا نکرده بود را به حضرت محمد (ص) عطا فرمود. عرض کردم: و هر آن چه نزد رسول خدا (ص) بود به امیرالمؤمنین (ع) عطا شده است؟

فرمود: آری، سپس به امام حسن و امام حسین (ع)، آنگاه بعد از هر امام، امامی تا روز قیامت خواهد بود با اضافاتی که در هر سال و در هر ماه بر او می‌شود، آنگاه فرمود: آری والله (بلکه) در هر ساعتی (صفار، همان: ۲۶۹/۱).

بررسی و مقایسه: این حدیث در هیچ کتاب معتبر روایی شیعه ذکر نشده است. مجلسی در بحارالانوار (مجلسی، همان: ۵۱۴/۳) و بحرانی در کتاب مدینه معجز الاثمه (بحرانی، همان: ۵۱۴/۳) آن را از بصائر نقل کرده‌اند.

*** حدیث شماره دوازده:** فضیل بن سیار می‌گوید از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: خدا را دو علم است: علمی که آن را به ملائکه و رسولان خویش آموخته و علمی که نزد خود اوست و کسی آن را نداند، و آنچه ملائکه و رسولان دانند ما نیز از آن آگاهیم یا آنچه خدا از آن خواهد(ما نیز دانیم) (صفار، همان: ۱۱۲/۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ‌کدام از کتب معتبر روایی شیعی نیامده است، مجلسی در بحارالانوار نیز آن را از بصائرالدرجات نقل کرده است(مجلسی، همان: ۱۶۵/۲۶).

*** حدیث شماره سیزده:** عبدالغفار حارثی می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود: همانا من می‌توانم سخنی بگویم که هفتاد توجیه دارد که از هر راهی می‌توانم خود را از مسئولیت آن رها سازم(صفار، همان: ۳۲۸/۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ‌یک از کتاب‌های روایی معتبر و دست اول شیعی موجود نیست و مجلسی نیز آن را از بصائرالدرجات نقل کرده است(مجلسی، همان: ۱۹۸/۲).

*** حدیث شماره چهارده:** علی بن سعید می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که: اما این که راجع به «جفر» سخن گفته، آن پوست گاو دباغی شده است مانند مشک، در آن کتاب‌ها و تمام علوم که مردم نیازمند هستند تا روز قیامت از حلال و حرام هست به املاء رسول خدا و خط علی(ع) (صفار، همان: ۱۶۱/۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ‌یک از کتاب‌های روایی معتبر و دست اول شیعی موجود نیست و مجلسی نیز آن را از بصائرالدرجات نقل کرده است(مجلسی، همان: ۴۹/۲۶).

*** حدیث شماره پانزده:** ولید بن صبیح می‌گوید: امام صادق(ع) به من فرمود: ولید! من لحظه‌ای پیش به مصحف فاطمه(س) نگاه کردم و برای فرزندان فلان سهمی ندیدم مگر مثل غبار کفشی(صفار، همان: ۱۶۱).

بررسی و مقایسه: این روایت در هیچ‌یک از کتاب‌های روایی معتبر و دست اول شیعی دیده نمی‌شود و مجلسی نیز آن را از بصائرالدرجات نقل کرده است(مجلسی، همان: ۱۵۶/۲۶).

نتیجه‌ای که از مقابله روایات منتخب از کتاب بصائر با آثار بزرگان متقدم شیعه از جمله کتب اربعه به دست آمد به شرح جدول ذیل قابل دسته‌بندی و ارائه است.

بنابراین فقط یک روایت از مجموع پانزده روایت منتخب دارای روایت مشابه آن هم فقط در یکی از کتب معتبر شیعه است، با توجه به آنچه پیشتر گفته شد که ۱۵ روایت مزبور با دقت انتخاب گردیده و روایات مشابه و تکراری حذف شده و روایاتی که شائبه غلو در آنها نبوده نیز طبعاً کنار

گذاشته شده است، بنابراین نتایج مزبور قابل تعمیم به کل کتاب است و بیش از ۹۰ درصد محتوای مورد اختلاف کتاب بصائرالدرجات توسط سایر منابع معتبر شیعه پشتیبانی نمی‌شود.

حدیث	ذکر شده در	منابع ذکر شده
۱	در هیچ منبعی نیامده فقط دارای حدیثی با معنی مشابه در اصول کافی است که حسن دانسته شده است	--
۲	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	--
۳	حدیث مشابهی در اصول کافی آمده است	--
۴	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در چند کتاب از بصائر نقل شده است
۵	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار و عوالم‌العلوم ذکر شده
۶	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده
۷	در اصول کافی ذکر شده اما در شرح و بررسی اصول کافی حدیث مزبور ضعیف دانسته شده است.	--
۸	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده
۹	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده
۱۰	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده فقط دارای روایتی با معنی مشابه در توحید شیخ صدوق است که در موضع مشکوک به غلو متفاوتند.	--
۱۱	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار و مدینه‌المعاجز به نقل از بصائر ذکر شده
۱۲	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده
۱۳	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده
۱۴	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده
۱۵	در هیچ‌یک از منابع معتبر ذکر نشده	در بحارالانوار به نقل از بصائر ذکر شده

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

چنان‌که در این نوشتار طرح شد، کتاب بصائرالدرجات اثر محمد بن حسن بن فروخ صفار از آثار روایی شیعه در قرن سوم هجری، حاوی صدها روایت در شأن و منزلت ائمه شیعه است و در ادوار بعد همواره مورد رجوع محافل علمی شیعی قرار گرفته است. لکن محتوای معدودی از روایات این کتاب حاوی مطالبی است که با عرف نگاه شیعه امامیه نسبت به ائمه معصومین (ع) سازگاری ندارد و شائبه غلو از آن برمی‌آید و همین مسئله باعث بحث‌های فراوانی درباره این کتاب شده است. مسئله زمانی جدی‌تر می‌شود که ابن‌الولید راوی برجسته آثار صفار به‌رغم اطلاع قطعی از وجود کتاب بصائر به دلیل عدم اطمینان به صحت محتوا از نقل آن خودداری کرده است.

طبعاً از زوایای مختلفی می‌توان این اثر را بررسی کرد، بحث درباره جایگاه صفار در میان رجال و اختلاف نظر جزئی درباره اعتماد او به راویان ضعیف، اشاره به دو نسخه کبیر و صغیر از

کتاب بصائر و اینکه نسخه کبیر کتاب بصائر بعدها تکمیل و نگاشته شده و ما دقیقاً از اختلاف این دو نسخه و تکمیل‌کننده آن مطلع نیستیم و بررسی شخصیتِ راوی اصلی کتاب بصائر، محمد بن یحیی العطار که وثاقت او محرز است.

اما روش اصلی ما در این مقاله مقایسه محتوای نسخه موجود از بصائر با محتوای آثار معتبر و هم‌عصر شیعه بود تا مشخص شود چه میزان از محتوای مشکوک به غلو اثر مزبور با چه میزان فراوانی در سایر منابع معتبر شیعی نقل شده است. برای تحقق این هدف تعدادی از مهم‌ترین احادیث مشکوک به غلو با حذف موارد تکراری از کتاب بصائر انتخاب شد و در کتب اربعه شامل الکافی، من لایحضره الفقیه، التهذیب و الاستبصار و نیز کتاب وسائل الشیعه مورد جستجو قرار گرفت. نتایج به‌دست آمده بسیار جالب بود، به گونه‌ای که فقط یک روایت از مجموعه روایات مشکوک مزبور دارای روایت مشابه در کتاب الکافی بود و بقیه در هیچ‌یک از منابع معتبر شیعه نقل نشده بود. بنابراین بیش از ۹۰ درصد محتوای مشکوک به غلو کتاب بصائرالدرجات توسط هیچ‌یک از منابع روایی معتبر و هم‌عصر شیعه پشتیبانی نمی‌شود و لذا احتیاط بزرگانی همچون ابن‌الولید در عدم اعتماد به صحت محتوای کتاب بصائر غلط نبوده و نوع نگاه این کتاب به ائمه اطهار نمی‌تواند نماینده نگاه محدثان و راویان بزرگ و متقدم شیعه باشد. البته تذکر این نکته لازم است که روایات مشکوک به غلو بخش محدودی از کتاب بصائر را تشکیل می‌دهد و بسیاری از روایات کتاب مزبور در شأن و منزلت ائمه شیعه کاملاً معتبر است و این کتاب نیز مانند بسیاری دیگر از منابع حدیثی نیاز به پالایش توسط متخصصان این فن دارد.

منابع و مأخذ

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲) *الخصال*. قم: جامعه مدرسین. چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۱). *الاعتقادات*. ترجمه از محمد علی حسینی. تهران: انتشارات اسلامیة. چاپ اول.
- _____ (۱۳۹۸). *التوحید (للمصدق)*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۰). *تحف العقول*. قم: جامعه مدرسین. چاپ اول.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۶). *مناقب آل ابیطالب*. نجف: مکتب الحیدریه.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱). *کشف النمة فی معرفة ائمه*. تبریز: بنی‌هاشمی. چاپ اول.
- اسلامی جاسبی، شیخ قوام (۱۳۵۳). *بشاره القمیین فی تاریخ قم و القمیین*. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. چاپ اول.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰). *المقالات و الفرق*. تهران. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.

- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (۱۳۷۴). **البرهان فی تفسیر القرآن**. قم: مؤسسه بعثه.
- _____ (۱۴۱۳). مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. چاپ اول.
- بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله (۱۴۱۳). **عوامل العلوم و المعارف والأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال**. قم: مؤسسة الإمام المهدي (عجل). چاپ اول.
- برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۱). **المحاسن**. قم: دار الكتب الاسلامیه. چاپ اول.
- _____ **الرجال**. تهران. دانشگاه تهران.
- جعفری ربانی، مجید (۱۳۹۴). **جستاری درباره بصائر الدرجات**. قم: انتشارات امامت اهل بیت. ۱۳۹۴.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۲). **ستارگان حرم**. قم: باقری. چاپ دوم.
- حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی (۱۳۶۴). **تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام**. تهران. انتشارات اساطیر. چاپ اول.
- حسینی تفرشی، سید مصطفی (۱۳۸۸). **نقد الرجال**. قم: الرسول المصطفی. چاپ اول.
- حلی، ابن داود (۱۳۸۳). **رجال ابن داود**. تهران: انتشارات دانشگاه. چاپ اول.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۲). **رجال العلامة حلی**. به تصحیح محمدصادق بحر العلوم. قم: الشریف الرضی.
- خاقانی، ابوالحسن شیخ علی (۱۴۰۴). **رجال الخاقانی**. ترجمه محمدصادق بحر العلوم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ دوم.
- خوبی، ابوالقاسم (۱۳۷۲). **معجم رجال الحدیث**. نجف: اتفاق الاسلامیه فی العالم. چاپ اول.
- رحیمی، جعفر. «جایگاه محمد بن صفار و کتاب بصائر الدرجات در میراث حدیثی شیعه». **فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه**. سال دوازدهم. شماره ۴۵. زمستان ۱۳۹۳.
- زین الدین عاملی، شهید ثانی (۱۳۸۲). **درایه فی علم مصطلح**. نجف: مطبع النعمان. چاپ اول.
- ساعدی، حسین (۱۴۲۶). **الضعفاء من رجال الحدیث**. قم: دارالحدیث.
- شوشتری، قاضی نور الله (۱۴۰۹). **إحقاق الحق و إزهاق الباطل**. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی. چاپ اول.
- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام. مشهد. آستانة الرضویة المقدسة. چاپ اول.
- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵). **إثبات الهداة بالانصوص و المعجزات**. بیروت. اعلمی. چاپ اول.
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۶۷). **من لا یحضر الفقیه**. تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری. قم: موسسه نشر اسلامی. چاپ دوم.

- طبرسی. احمد بن علی (۱۳۸۱). **الاحتجاج علی اهل اللجاج**. ترجمه جعفری. تهران: اسلامیه. چاپ اول.
- طبرسی. فضل بن حسن (۱۳۹۰). **اعلام الوری باعلام الهدی**. ترجمه عزیزالله عطاردی. تهران: اسلامیه. چاپ اول.
- طوسی. ابو جعفر محمد بن الحسن (۱۴۱۱). **رجال**. قم: مؤسسه معارف اسلامی. چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۳). **اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)**. قم: مؤسسه آل البيت (ع). چاپ دوم.
- _____ (۱۴۱۱). **الغیبه**. تحقیق عبدالله تهرانی. قم: مؤسسه معارف اسلامی. چاپ سوم.
- _____ (۱۴۰۴). **الامالی**. قم: دار الفقاهاه. چاپ دوم.
- _____ (۱۴۱۰). **تهذیب الاحکام**. بیروت: دارالتعارف. چاپ دوم.
- _____ (۱۴۰۵). **استبصار فیما اختلف الاخبار**. بیروت: دارالاضواء. چاپ سوم.
- عاملی. بهاء‌الدین محمد بن الحسن (شیخ بهائی) (۱۴۱۴). **مشرق الشمسین اکسیر السعادتین**. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی. چاپ اول.
- عسگری. سید مرتضی (۱۳۸۲). **نقش ائمه در احیای دین**. تهران: مرکز فرهنگی انتشارات منیر. چاپ سوم.
- قمی مشهدی. محمد بن محمد رضا (۱۳۶۸). **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات. چاپ اول.
- قمی. شیخ عباس (۱۴۱۴). **سفینه البحار**. قم: اسوه. چاپ اول.
- _____ (۱۳۵۲). **منتهی الامال**. قم: سیب سبز. چاپ اول.
- کجوری شیرازی. محمد مهدی (۱۴۲۴). **الفوائد الرجالیه**. محمد کاظم رحمان ستایش. قم: دارالحدیث.
- کشی، محمد بن عمر (۱۳۶۳). **رجال کشی. اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرداماد الأستریادی)**. قم: مؤسسه آل البيت (ع). چاپ اول.
- _____ (۱۴۰۹). **رجال کشی - اختیار معرفة الرجال**. مشهد: دانشگاه مشهد. چاپ دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). **الکافی**. تهران: دار الکتب الاسلامیه. چاپ اول.
- مامقانی، عبدالله (۱۴۱۱). **مقباس الهدایه**. قم: آل البيت (ع). چاپ اول.
- مامقانی، محمد رضا (۱۳۸۹). **تنقیح المقال فی علم الرجال**. قم: آل البيت (ع). چاپ اول.
- متر، آدام (۱۳۸۸). **تمدن اسلامی در قرن چهارم**. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیر کبیر. چاپ دوم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۵۱). **السماء و العالم**. ترجمه محمد باقر کمره‌ای. تهران: انتشارات اسلامیه. چاپ اول.

- _____ (۱۴۰۴). **یحارالانوار**. بیروت. مؤسسة الوفاء. چاپ اول.
- محسنی، محمد آصف (۱۴۳۲). **بحوث فی علم الرجال**. قم: مرکز المصطفی.
- ملانوری، محمد رضا و محمد غفوری نژاد. «تیین کم شماری احادیث مهدویت و غیبت در بصائرالدرجات». **مشرق موعود**. سال نهم زمستان ۱۳۹۴ شماره ۳۶.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵). **اختیار معرفه الرجال**. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ اول.
- _____ (۱۴۰۸). **رجال النجاشی**. دار الاضواء. چاپ دوم.
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸). **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**. قم: مؤسسه آل البيت (ع). چاپ اول.
- هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰). **منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه**. تهران: مکتبه الاسلامیه. چاپ اول.

References in English

- A Group of Writers. 2003. *Sitārigāni Ḥaram*. 2nd. Bāqirī, Qum. (In Persian) (**Book**)
- ‘Āmilī, B.M.A. 1993. *Mashriq al-Shamsiyn Iksīr al-Sa‘ādatiyn*. 1st. Bunyādī Pazhūhish Hāyi Islāmī, Mashhad. (In Arabic) (**Book**)
- Arbilī, ‘A.‘A. 2002. *Kashf al-Ghamih fī Ma‘rifat al-A‘imih*. 1st. Banī Hāshimī, Tabriz. (In Arabic) (**Book**)
- ‘Asgarī, S.M. 2003. *Naqshi A‘imih dar ihyāyi Dīn*. 3rd. Munr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ash‘arī Qumī, S.‘A. 1981. *Al-Maḳālāt wa al-Firaḳ*. 1st. ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (**Book**)
- Barkī, A.M. 1992. *Al-Maḥāsīn*. 1st. Dār al-Kutub al-Islāmīyih, Qum. (In Arabic) (**Book**)
- _____ (n.d). *al-Ridjāl*. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Buḥrānī, S.H.S. 1995. *Al-Burhān fī Tafsīr al-Qurān*. Bi‘that, Qum. (In Arabic) (**Book**)
- _____ 1992. *Madinih Mu‘ādjiz al-A‘imih al-Ithnā ‘Ashar*. 1st. al-Ma‘ārif al-Islāmīyih, Qum. (In Arabic) (**Book**)
- Buḥrānī Iṣfihānī, ‘A.N. 1992. *‘Awālim al-‘Ulūm wa al-Ma‘ārif wa al-Aḥwāl min al-Āyāt wa al-Akhbār wa al-Aḳwāl*. 1st. al-Imām al-Mahdī, Qum. (In Arabic) (**Book**)
- Dja‘farī Rabānī, M. 2015. *Djustārī Darbāriyih Baṣā‘ir al-Daradjāt*. Imāmāti Ahlī Biyt, Qum. (In Persian) (**Book**)
- Ḥasanī Rāzī, S.M.D. 1985. *Tabṣirih al-‘Awām fī Ma‘rifatī Maḳāmāt al-‘Anām*. 1st. Asāṭir, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hāshimī Khū‘ī, M.Ḥ.A. 1980. *Minhādij al-Barā‘ih fī Sharḥi Nahdj al-Balāghih*. 1st. Islāmīyih, Tehran. (In Arabic) (**Book**)

- Hili, I.D. 2004. Ridjāli Ibni Dāwūd. 1st. University, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Hili, H.Y. 1982. Ridjāli al-‘Alāmiḥ Hili. M.Ş. Baḥr al-‘Ulūm. (Editor). al-Sharīf al-Razī, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Husiynī Tafriḥī, S.M. 2009. 1st. al-Rasūl al-Muṣṭafā, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Babawayḥ, M.‘A. 1983. Al-Khil. 1st. The Society of Seminary Teachers, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- _____. 1992. Al-I‘tikādāt. 1st. M.‘A. Ḥasanī. (Translator). Islāmīyih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- _____. 1978. Al-Tūḥīd. 1st. al-Nashr al-Islāmīyih, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Shu‘bih Ḥarānī, H.‘A. 1980. Tuḥaf al-‘Uḳūl. 1st. The Society of Seminary Teachers, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Ibn Shahr Āshūb, M.‘A. 1997. Manākibi Āli Abīṭālib. Maktab al-Ḥiydarīyih, Najaf. (In Arabic) **(Book)**
- Islāmī Djāsbī, Sh.Ḳ. 1974. Bishārah al-Qumīn fī Tārīkhi Qum wa al-Qumīn. 1st. Dār al-Ḥadīth, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Kadjūrī Shīrāzī, M.M. 2003. Al-Fawaid al-Ridjālīh. M.K. Raḥmān Sitāyish. (Translator). Dār al-Ḥadīth, Qum. (In Persian) **(Book)**
- Khākānī, A.Sh.‘A. 1984. Ridjāli al-Khākānī. 2nd. M.Ş. Baḥr al-‘Ulūm. (Translator). Islamic Propagation Office, Qum. (In Persian) **(Book)**
- Khūi, A. 1993. Mu‘djami Ridjī al-Ḥadīth. 1st. Itifāki al-Islāmīyih fī al-‘Ālam, Najaf. Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Kishī, M.‘U. 1984. Ridjāl al-Kishī. 1st. Ālu al-Biyt, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- _____. 1988. Ridjāl al-Kishī; Ikhtiyār Marifatih al-Ridjāl. 2nd. Mashhad University, Mashhad. **(Book)**
- Ḳumī Mashhadī, M.M.R. 1989. Tafsiṛ Kanz al-Daḳāik wa Baḥri al-Gharā’ib. 1st. The Ministry of Culture and Islamic Guidance, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ḳumī, Sh.‘A. 1993. Safīnah al-Biḥār. 1st. Uswih, Qum. (In Persian) **(Book)**
- _____. 1973. Muntahī al-Āmāl. 1st. Sībi Sabz, Qum. (In Persian) **(Book)**
- Kuliynī, M.Y. 1986. Al-kāfi. 1st. Dār al-Kutub al-Islāmīyih, Tehran. **(Book)**
- Madjlisī, M.B. 1972. Al-Samā’ wa al-‘Ālam. 1st. M.B. Kamarīhī. (Translator). Islāmīyih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- _____. 1984. Biḥār al-Anwār. 1st. al-Wafā’, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Māmakānī, ‘A. 2000. Miḳbās al-Hidāyah. 1st. Ālu al-Biyt, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Māmakānī, M.R. 2010. Tanḳīh al-Maḳāl fī ‘Ilmi al-Ridjāl. 1st. Ālu al-Biyt, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Mez, A. 2009. Tamaduni Islāmī dar Ḳarni Čahārum. 2nd. ‘A.Dh. Ḳarāguzlū. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Muḥsinī, M.Ā. 2011. Buth fī ‘Ilmi al-Ridjāl. Al-Muṣṭafā, Qum. (In Arabic) **(Book)**

- Mulānūrī, M.R , M. Ghafūrī Nizhād. 2014. Tabīni Kam Shumārīyi Aḥādīthi Mahdawayat wa Ghiybat dar Baṣā'ir al-Daradjāt . Mashriqi Mu'ūd, 9(36). **(Journal)**
- Nadjāshī, A.'A. 1986. Ikhtiyār Marifatih al-Ridjāl. 1st. Islāmīyih, Tehran. (InArabic) **(Book)**
- _____ 1987. Ridjāl al- Nadjāshī. 2nd. Dār al-Aẓwā', (n,p). (In Arabic) **(Book)**
- Nūrī, H.M.T. 1987. Mustadrak al-Wasā'il wa Mustanbaṭ al-Masā'il. 1st. Ālu al-Biyt, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Raḥīmī, Dj. 2014. Djāyghi Muḥammad bin Ṣafār wa Kitābi Baṣā'ir al-Daradjāt dar Mīrāthi Ḥadīthī Shī'ih. Qurān wa Ḥadīth Studies, 12(45). **(Journal)**
- Ṣadūq, A.Dj.M.'A. 1988. Man Lāyahzar al-Faḳīh. 2nd. 'A.A. Ghafārī. (Editor). The Institute of Islamic Publication, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Sā'idī, H. 2005. Al-Zu'afā min Ridjli al-Ḥadīth. Dār al-Ḥadīth, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Shiykh Huri 'Āmilī, M.H. 1993. Hidiyih al-Umah ilā 'Aḥkām al-A'imih. 1st. Āstāni Qudsi Razawī, Mashhad. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 2004. Ithbāt al-Hidāhu Bilnuṣūṣ wa al-Mu'djizt. A'lāmī, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Shūsharī, K.N.A. 1988. Iḥkāki al-Ḥaḳ wa 'Izgāk al-Bāṭil. 1st. The Āyatullāh Mar'ashī Nadjafi Library, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- Ṭabrası, A.'A. 2002. Al-Iḥtidjādj 'alā Ahli al-Lidjādj. 1st. Djafarī. (Translator). Islāmīyih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ṭabrası, F.H. 2011. A'lām al-Warā bi A'lām al-Hudā.1st. 'A.A. 'Aṭārudī. (Translator). Islāmīyih, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ṭūsī, A.Dj.M.H. 1990. Ridjāl. 1st. Ma'ārifī Islāmī, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 1984. Ikhtiyār Ma'ārifī Ridjāl. 2nd. Āli al-Biyt, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 1990. Al-Ghiybah. 'A.A. Tihrānī. (Editor). 3rd. Ma'ārifī Islāmī, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 1984. Al-Amālī. 2nd. Dār al-Fiḳāhih, Qum. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 1989. Tahdhīb al-Aḥkām. 2nd. Dār al-Ta'āruf, Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- _____ 1984. Istibṣār fīmā Ikhtalaf al-Akhhbār. 3rd. Dār al-Aẓwā', Beirut. (In Arabic) **(Book)**
- Ziyn al-Dīn 'Āmilī, Sh.Th. 2003. Diriyih fī 'Ilmi Muṣṭaliḥ.1st. Maṭba' al-Nu'mān, Najaf. (In Arabic) **(Book)**

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۰۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

نقد و ارزیابی رویکردهای دکتر کاتوزیان به انقلاب مشروطه ایران^۱

علیرضا ملائی توانی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۲/۳۰

چکیده

انقلاب مشروطه از زمان وقوعش تاکنون از منظرهای گوناگون مورد ارزیابی قرار گرفته است. تداوم مناقشه‌های فکری در این باره نشانگر زنده‌بودن اندیشه مشروطیت است و از ضرورت استمرار گفتگوهای انتقادی درباره آن حکایت دارد. این مقاله به ارزیابی ایده‌های دکتر کاتوزیان درباره انقلاب مشروطه می‌پردازد. کاتوزیان به عنوان یک پژوهشگر فعال در حوزه مسائل ایران معاصر، در آثار گوناگونش به بحث درباره انقلاب مشروطه پرداخت و نگاه‌های خاصی درباره انقلاب مشروطه و فرایندهای منتج از آن ارائه کرد. این نوشتار قصد دارد با رویکردی تحلیلی - انتقادی به ارزیابی دیدگاه‌های دکتر کاتوزیان درباره مسائلی چون نظریه انقلاب‌های ایرانی، آرمان‌ها، بازیگران و مفاهیم مهم مشروطه ایرانی بپردازد و ایده‌های کاتوزیان را درباره کلان روایت‌های مارکسیستی و توطئه‌باور بازتاب دهد. این مقاله سرانجام با صحه‌نهادن بر پاره‌ای از دیدگاه‌های

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.15932.1141

۲. دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

کاتوزیان و تشکیک در برخی دیگر، هم کاتوزیان و هم سایر صاحب‌نظران را به تأمل بیشتر در این باره برمی‌انگیزد.

واژه‌های کلیدی: مشروطیت، نظریه‌های انقلاب، شورش‌های سنتی، مشروطه، ناکامی انقلاب.

مقدمه

رشد و تکاپوی علوم انسانی و اجتماعی کشور به مسائل و عوامل گوناگونی بستگی دارد که یکی از مهمترین آنها نقد آرا و اندیشه‌های صاحب‌نظران و بازخوانی تجربه‌ها و سنت‌های فکری آنهاست. بررسی انتقادی این تجربه‌ها چه در حوزه نظریه‌ها، روش‌ها و مفاهیم و چه در حوزه یافته‌های علمی اندیشمندان ایرانی سهمی آشکار در گسترش مرزهای دانش و تفکر این سرزمین دارد. کاتوزیان یکی از صاحب‌نظران تأثیرگذار علوم انسانی کشور است که آراء او از جنبه‌های گوناگون هم پرمخاطب و هم حائز اهمیت بوده است. طبیعتاً کسانی چون او که کارهای بزرگ می‌کنند ممکن است دستخوش خطاهای بزرگی نیز شوند. لذا با تأمل نقادانه در آثار او می‌توان در راه پیشرفت ایده‌های علمی گام برداشت. این مقاله با همین هدف به بازخوانی و تحلیل دیدگاه‌های کاتوزیان درباره انقلاب مشروطه پرداخته است.

بنابراین نخستین پرسش این است که آیا کاتوزیان را می‌توان یکی از صاحب‌نظران مشروطه قلمداد کرد یا نه؟ به باور نگارنده، وی به دلایل زیر صاحب‌نظر مشروطه است: نخست، در آثار گوناگونش از جمله: *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ ایرانیان دوره باستان تا دوره معاصر* (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۹۱)؛ *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران؛ در جست‌وجوی جامعه بلندمدت؛ استبداد، دموکراسی و نهضت ملی؛ دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی؛ جامعه کوتاه مدت؛ قیام شیخ محمد خیابانی* (با نگاهی به یک مقدمه ۷۴ صفحه‌ای) (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۳-۸۶)؛ *مصلحت و نبرد قدرت و...* به تحلیل و تبیین انقلاب مشروطه پرداخته است.

دوم، اندیشیدن درباره مشروطیت برای کاتوزیان کاری تفننی نیست بلکه از دغدغه‌های اصلی اوست و ریشه در یک تفکر تاریخی - تمدنی دارد. به همین خاطر مناقشات نظری و مفهومی تازه‌ای در این باره درافکنده است.

سوم، او عمیقاً باور دارد که مشروطیت به تعبیر گی‌روشه «لحظه‌ای خاص» (روشه، ۱۳۷۶: ۲۲۲-۲۲۳) و استثنائی در تاریخ ایران است که در فرایندهای سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی

و سایر ساحت‌های زیست ایرانیان مستقیم یا غیرمستقیم اثر نهاده و با تقدیر تاریخی و حیات ملی ایرانیان گره خورده است. لذا اندیشه‌ورزی درباره تاریخ معاصر ایران بدون تأمل در انقلاب مشروطه بی‌معناست.

تاکنون در نقد اندیشه‌های کاتوزیان سخنان قابل ملاحظه‌ای گفته شده است، اما تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده پژوهشی در نقد نگاه کاتوزیان پیرامون مشروطیت صورت نگرفته است که این مقاله می‌کوشد به آن پردازد. اما پرداختن به این موضوع به دلایل زیر آسان نیست: نخست، هیچ روایت منسجم و یک‌دستی در آثار کاتوزیان پیرامون انقلاب مشروطه وجود ندارد. دوم، آثار کاتوزیان به شکل‌های متنوعی و با گزینش ذوقی مقالات ایشان توسط مترجمان منتشر شده‌اند که در آن‌ها تکرارهای فراوان و خسته‌کننده وجود دارد. سوم، کاتوزیان تاکنون آرا و نوشته‌های خود را پیرامون مشروطیت در یک مجلد سامان نداده است تا محور اصلی اندیشه‌ها و نیز سیر تحول نگاه ایشان آشکار گردد. همین امر موجب بروز برخی تناقض‌ها در آرای ایشان شده است. به همین خاطر نگارنده در این بررسی به تناسب موضوع به آثار مختلف ایشان ارجاع می‌دهد. این مقاله قصد دارد به طور مشخص شش محور اصلی را به بحث بگذارد:

۱. نقد نظریه‌های مارکسیستی و توطئه‌باور

نخستین اقدام کاتوزیان درباره انقلاب مشروطه نقد آرای مارکسیستی از یک سو و نقد نظریه‌های توطئه‌نگر از دیگر سو است. هر دو دیدگاه البته ویژه کاتوزیان نبود زیرا در سال‌های پیش از انقلاب و در فضای جنگ سرد هواداران زیادی داشت. اما نگرش‌های توطئه‌باور پس از انقلاب اسلامی در میان جریان‌های رسمی جمهوری اسلامی نفوذ بسیاری پیدا کرد و به دیدگاهی غالب تبدیل شد. ناگفته روشن است که این دو دیدگاه بدون آن‌که شناختی از واقعیات جامعه ایران ارائه کنند براساس نگاه‌های کلیشه‌ای و ساده‌انگارانه خود مانع از فهم و شناخت این رخداد مهم می‌شدند و تلاش‌های مردم و نخبگان ایرانی را نادیده می‌انگاشتند. کاتوزیان در ردیف کسانی است که مجدانه در مسیر نقد این نظریه‌ها گام برداشت و به سهم خود کوشید تا بنیادهای آن نوع نگاه‌ها را متزلزل کند. قضاوت‌های او در این باره نشانگر عمق دانش اوست.

همان‌گونه که کاتوزیان به درستی گفته است، تحلیل‌گران شوروی، انقلاب مشروطه را یک انقلاب بورژوازی و طبقاتی می‌خواندند و این تحلیل را بسیاری از تحصیلکرده‌گان غیرمارکسیست نیز پذیرفته بودند. در حالی که مفهوم انقلاب در اندیشه مارکس در باب تاریخ اروپا یا جامعه‌شناسی تاریخی اروپا بود و ریشه در مبانی فلسفی مارکس درباره دگرگونی‌های اجتماعی به

مفهوم عام داشت (کاتوزیان ۱۳۸۰: ۱۵۹). ادعای این جریان بر این ایده استوار بود که ایران در سده نوزدهم به ویژه در نتیجه افزایش تجارت با روسیه و اروپای غربی در معرض توسعه اقتصادی قرار گرفت که از متن آن طبقه بورژوازی شهری ظهور یافت که نمی‌توانست در دل نظام فئودالی یا نیمه‌فئودالی موجود بگنجد. تحلیل‌گران مارکسیست این موضوع را در قالب روابط تولیدی و منازعه طبقاتی شرح می‌دادند که در اصل صورت‌بندی اصلی آن برگرفته از داده‌های انقلاب فرانسه بود (همان، ص ۱۶۲ و کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۰۰).

کاتوزیان در پاسخ به این پرسش که آیا انقلاب مشروطه ایران منشاء بورژوازی داشته است یا نه، یکی از دقیق‌ترین پاسخ‌های علمی را متناسب و متناظر به واقعیت‌های تاریخی ایران داده است. او به درستی استدلال می‌کند: الف) جامعه ایران جامعه فئودالی نبود. ب) در طول قرن نوزدهم، پیشرفت صنعتی و فنی در تولید و انباشت سرمایه ناچیز بود. پ) شواهدی که از افزایش منظم درآمد سرانه حکایت کند وجود نداشت. ت) جابه‌جایی منابع از تولید مواد غذایی و صنایع سنتی به سوی سایر رشته‌ها صورت نگرفت. ث) این تغییر ساختاری به رشد بازدهی در کشاورزی و پیشرفت فنی در صنعت منجر نشد اما به واردات بیشتر غذا و ماشین آلات انجامید. ج) تورم و کسری تراز پرداخت‌ها فزاینده بود. بنابراین به کارگیری الگوی مارکسیستی درباره ایران دشوار و حتی ناممکن است. تردیدی نیست که افزایش حجم تجارت خارجی ایران موجب تمرکز و ادغام بیشتر سرمایه تجاری شد اما این امر نه ناشی از توسعه درونی یا یکپارچگی بیشتر اقتصاد ملی بود و نه حاصل کشف روش‌ها و بازارهای جدید به وسیله تاجران ایرانی (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۹۹).

اما او در تحلیل علل انقلاب مشروطه به آثار ناشی از برخورد ایران با مدرنیته غربی به طور عام اشاره کرده است و بر این باور است که بازرگانان ایرانی از رشد تجارت خارجی سود بردند و همگام با افزایش ثروت‌شان به طور غیرمستقیم از قدرت و نفوذ سیاسی برخوردار شدند که در تضعیف استبداد نقش داشت، زیرا، موجب آشکار شدن ضعف دولت ایران در برابر قدرت‌های بین‌المللی و در نتیجه تحمیل قراردادهای بازرگانی نابرابر می‌شد. افزون بر این، فساد و رشوه در امضای قراردادها موجب تشدید گروه‌بندی‌های دیوانی و آسیب دیدن ساختار حکومت استبدادی می‌شد. در کنار مسائل سیاسی و اقتصادی کاتوزیان معتقد است، تخصصی شدن تولید و صدور مواد خام موجب زوال نسبی تولید صنایع دستی شد و به کارگیری وسایل ارتباطی جدید مانند تلگراف، میزان بالای تورم و کسری فلج‌کننده بدهی، انباشت وام‌ها، رقابت‌های اسارت‌آمیز روس و انگلیس، افزایش تماس با غرب و آشنائی با شکل‌های امن‌تر زندگی در اروپا، برخی از علل ساختاری پیچیده در اقتصاد سیاسی ایران بود که دیوانسالاری موجود قادر به فهم آن نبود تا چه

رسد به درمان آن. علل انقلاب مشروطه را باید در آمیزش چنین فرایندهای جدائی‌ناپذیر مادی و معنوی جست‌وجو کرد نه در کاربرد غیرنقدانده مدل یا مدل‌هایی نظری که بر پایه واقعیت تاریخی کاملاً متفاوت استوارند (همان: ۱۰۰).

کاتوزیان پس از نقد و طرد تحلیل‌های مارکسیستی از انقلاب مشروطه به نفی نظریه توطئه همت گماشت. به باور ایشان ایرانیان در تاریخ معاصر خود هرگاه از انقلاب نتایج مطلوب به دست نمی‌آوردند و یا هرج و مرج و ناکامی بر کشور سایه می‌گستراند با سرخوردگی عمیق، این رخداد را دسیسه‌های پنهان انگلیس می‌شمردند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۶۱). واقعیت این است که توطئه‌باوران ایرانی از دوره ناصری به این سو، همه ناکامی‌ها را به انگلیس و بعدها به آمریکا نسبت داده و نقش عوامل داخلی را نادیده انگاشته‌اند.

درست است که پیروزی انقلاب تا اندازه‌ای ناشی از پشتیبانی فعال دولت انگلیس از انقلابیون بود که هم با منافع و هم ایدئولوژی آن کشور هم‌سوئی داشت و روشنفکران ایرانی به درستی از همین منظر به بریتانیا می‌نگریستند اما این امر با نظریه توطئه که بعداً رواج یافت (و طبق آن نقش انگلستان را به عنوان آفریننده و راهبر انقلاب مشروطه می‌دید)، یکسره تفاوت دارد. ملایم‌ترین تعبیر از نظریه توطئه نوعی بازخوانی و ژگونه تاریخ است یعنی تفسیری از گذشته که صرفاً بر پایه تجربه‌های بعدی استوار است و بدترین تعبیر آن بی‌توجهی کامل به نقش و تأثیر نیروهای اجتماعی و آگاهی انسانی در رویدادهای تاریخی است (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۱۰۴؛ تربتی، ۱۳۷۸؛ آبراهامیان و دیگران، ۱۳۸۲ و برای آشنایی با نمونه آثاری که کاملاً با دیدگاه توطئه آمیز نوشته شده است مراجعه کنید به: خان ملک ساسانی، **دست پنهان سیاست انگلیس در ایران**، تهران، بابک، ۱۳۵۴).

با این همه کاتوزیان درباره بست‌نشینی در سفارت انگلیس و نقش بهیانی در این باره و پیامدهای ناشی از تحصن و مهم‌تر از همه در برابر این سخن که شعار مشروطه در سفارت انگلیس بر سر زبان‌ها افتاد، سکوت نموده و تنها به ذکر یکی دو جمله بسنده کرده است. این در حالی است که موضوع تحصن در سفارت پس از انقلاب ۱۳۵۷ به یک جنجال بزرگ در کتاب‌های درسی دبیرستان تبدیل شد و از آن پس، آثار متعددی با محوریت مداخله بریتانیا در تحریف انقلاب مشروطه در مسیر سکولاریسم نگاشته شد. براساس این ادعا، سفارت بریتانیا هدایت جریان مشروطه‌خواهی را از دست روحانیان پس گرفت و با استحاله ماهیت دینی جنبش آن را به روشنفکران سکولار سپرد (جعفریان، ۱۳۸۴: ۱۹۱).

۲. نظریه پردازی درباره انقلاب مشروطه

کاتوزیان در مقاله «به سوی نظریه عمومی انقلاب‌های ایرانی» کوشیده است در قامت یک نظریه پرداز انقلاب عرض اندام کند. او در شرح علت این اقدام خود می نویسد، با وجود تلاش‌های فراوانی که در دو سده گذشته مصروف تحلیل و نظریه پردازی انقلاب‌ها شده است، هنوز نظریه عمومی معقول و رضایت بخش و جهان‌روایی درباره انقلاب‌ها وجود ندارد و او می‌کوشد هم در راه شناختی کلی از انقلاب به عنوان پدیده‌ای رایج و عمومی و هم در مسیر طرح ویژگی انقلاب‌های ایران گام بردارد (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۴۳). با این همه به باور نگارنده، به دلایل زیر نمی‌توان کاتوزیان را نظریه پرداز انقلاب برشمرد:

نخست، مشخص نیست کاتوزیان با چه هدفی و در پاسخ به چه مشکلی در راه نظریه پردازی انقلاب قدم گذاشته است. آیا قصد داشته درباره علل، فرایند، بازیگران، رهبران، ایدئولوژی و دستاوردهای انقلاب نظریه پردازی کند یا نظریه‌های موجود را تبیین‌گر انقلاب‌های ایرانی نمی‌داند. این دومی چیزی است که کاتوزیان همواره بر آن تأکید ورزیده است. اما کاری که او انجام داده است هرگز این خلاءها را نمی‌پوشاند.

دوم، نظریه او در هیچ یک از قالب‌های نظریه پردازی انقلاب‌ها اعم از نظریات مارکسیست‌ها، هنجارگرایان، روان‌شناسان انقلاب، و یا نظریه‌های سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصادی انقلاب و همچنین در چارچوب هیچ یک از نظریه‌های متعارف نسل‌های سه گانه انقلاب استنفورد کوهن (کوهن، ۱۳۹۳: ۲۷۱-۳۰۲) و یا در نسل‌های چهارگانه گلدستون (گلدستون، ۱۳۹۳: ۱۳-۳۰) و حتی در چارچوب مطالعات تطبیقی یا کمی و کیفی انقلاب‌ها نمی‌گنجد (بشیری، ۱۳۶۸؛ منوچهری، ۱۳۸۰؛ مشیرزاده، ۱۳۷۷).

سوم، آراء کاتوزیان برخلاف سایر نظریه پردازان انقلاب هرگز تبیین‌گر انقلاب نیست بلکه حکمی کلی درباره ویژگی انقلاب‌های مهم اروپائی و ایرانی است. خلاصه نظر او این است که همه انقلاب‌های اروپائی از قیام اسپار تاگوس تا قیام‌های دهقانی قرون وسطائی و اصلاحات مذهبی و انقلاب انگلیس، فرانسه و روسیه قیام بخشی از جامعه برضد بخش طبقات اجتماعی مرفه‌تر و قدرتمندتر جامعه بوده که دولت وقت، نماینده آن محسوب می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۵۱). زیرا جوامع اروپائی از طبقات اجتماعی ماهوی و خودمختاری تشکیل می‌شد که دولت‌های اروپائی به آن‌ها تکیه داشتند و علت آن این بود که قانون و سنتی غیرقابل نقض در آن‌ها وجود داشت و خاستگاه توسعه بلندمدت جوامع اروپائی را شکل می‌داد. به همین خاطر جوامع اروپائی جوامع بلندمدتی بودند که امکان انباشت را فراهم می‌ساختند و انجام تغییرات بزرگ و بلندمدت

در آن‌ها بسیار دشوار بود. بنابراین، وقوع انقلاب در آن‌ها بسیار نادر بود ولی هرگاه رخ می‌داد چه در علم و چه در جامعه اثراتی بلندمدت و دیرپا برجای می‌گذاشت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۱-۵۲).

اما ایران جامعه‌ای کوتاه مدت و کلنگی بود. لذا طبقات اجتماعی هرچه بلندپایه‌تر بودند به دولت وابسته‌تر و در نتیجه، نه طبقات اجتماعی بلکه دولت بود که ماهوی و اصل شمرده می‌شد. چون قانون وجود نداشت هیچ انباشتی چه در علم و هنر و سیاست و جامعه رخ نمی‌داد و هر چیزی در جامعه کوتاه‌مدت امکان وقوع داشت. نتیجه این سخن این است که «کارکرد، معنا، علل و پیامدهای انقلاب‌ها در ایران، متفاوت با اروپا بود. انقلاب‌های ایران قیام طبقات اجتماعی محروم در برابر طبقات اجتماعی ممتازی که مهار دولت را در دست داشتند آن‌هم برای دگرگون ساختن قانون و چارچوب اجتماعی نبود؛ بلکه قیام بر ضد فرمانروایانی بود که غیر از میل و اراده خودشان پای‌بند هیچ قانونی نبودند و جامعه آن‌ها را «بیدادگر» می‌دانست» (همان: ۵۳).

به باور او، انقلاب‌ها در ایران علل و انگیزه‌های گوناگونی داشت اما مهمترین آن ستیز بر سر جانشینی بود، چون جانشینی مایه اختلاف می‌شد و برخلاف اروپا ریشه در نوعی قانون و سنت دیرپا نداشت به جای آن که دولت به طبقات وابسته باشد طبقات به دولت وابسته بودند (همان: ۶۵). از این رو، سقوط فرمانروای خودکامه نیروهای نهفته جامعه خودکامه را آزاد می‌ساخت و در آن هرج و مرج حاکم می‌شد و دوره‌ای از خانجانی، فتنه و آشوب شکل می‌گرفت و مردم دلتنگ بازگشت یا احیای دولت خودکامه می‌شدند. کاتوزیان این جریان را «چرخه مکرر حکومت خودکامه - هرج و مرج - حکومت خودکامه» خوانده است (همان: ۵۷). با آن که این چرخه مختص ایران نبوده و چنین رفت و برگشت‌هایی در تاریخ غرب نیز بارها مشاهده شده، کاتوزیان به این پدیده بی‌توجه است. به باور کاتوزیان انقلاب زمانی رخ می‌داد که مردم شخص حکمران را ستمگر می‌شمردند، اگر این اصل را بپذیریم باید جامعه ایران را همواره در انقلاب و بحران و اغتشاش و آشوب و قیام ببینیم! در حالی که واقعیت‌های تاریخی غیر از این هستند و ایده کاتوزیان نوعی کلان‌روایت محسوب می‌شوند.

چهارم، از آن‌جا که انقلاب‌ها از فرایندهای علی طولانی و آمیخته ریشه می‌گیرند، نظریه‌پردازی درباره آن‌ها به هیچ وجه آسان نیست. اما مسأله اصلی در نظریه‌پردازی‌های انقلاب‌ها تبیین «چرائی» و «چگونگی» وقوع انقلاب‌هاست تا روشن شود که براساس چه ساز و کاری و بر اساس کدام توالی و تسلسل منطقی، اجزای مختلف و تشکیل دهنده پدیده انقلاب با هم مرتبط اند. نظریه‌پردازی، فرایند ارائه تبیین و پیش‌بینی درباره پدیده‌های اجتماعی است (بلیکی، ۱۳۷۵: ۱۷۶). یک تئوری یا نظریه تلاشی است برای فهم علل یک پدیده یا علل روابط متقابل میان دسته‌هایی از

پدیده‌ها (کوهن، ۱۳۹۳: ۶۸). هدف نظریه این است که علل و چگونگی بروز واقعیت را تا حد زیادی توضیح دهد و موجب فهم آن شود. اما اگر به تعبیر گلدستون، نظریه در قالب یک گزاره کلی مانند این سخن که «بدبختی و فلاکت سبب شورش می‌شود» بیان گردد نمی‌تواند نظریه باشد زیرا تنها بخشی از حقیقت را بیان می‌کند و لزوماً پاسخ‌گوی علت انقلاب و بیان‌کننده روابط بین پدیده‌ها و تبیین آن نیست (گلدستون، ۱۳۹۳: ۱۴).

پنجم، نظریه‌پردازان انقلاب این پدیده را در دو معنا به کار برده‌اند: نخست به معنای تحول بنیادین و گذار جامعه از یک مرحله به مرحله دیگر (که عمدتاً در میان نظریه‌های مارکسیستی انقلاب - که کاتوزیان از منتقدان نظریه تک خطی آن است - خریدار دارد) و دوم، متضمن براندازی حکومت همراه با خشونت جمعی (طالبان، ۱۳۹۳: ۳). (برخی از نظریه‌پردازان انقلاب مانند تیلور آن را در هر دو معنا به کار برده‌اند). از این منظر مفهوم انقلاب در اندیشه اجتماعی و سیاسی بشر از مصر و یونان باستان تا قرون وسطی نیز سابقه دارد. اما همین اشخاص نیز معتقدند که در قرن بیستم بیشترین تعداد انقلاب‌ها رخ داده و این انقلاب‌ها بر حیات ملت‌ها تأثیرات عظیمی نهاده‌اند لذا می‌توان قرن بیستم را قرن انقلاب‌ها نامید (تیلور، ۱۳۸۸: مقدمه). به گمان این جانب انقلاب اساساً پدیده‌ای مدرن است و علت‌العلل آن در انکشاف تاریخی مدرنیته و ناهمسازی‌ها و تعارض‌های آن با جهان سنتی و رویارویی‌های ناشی از این دو جهان باید جست‌وجو کرد.

اما تلقی کاتوزیان با هیچ یک از معناهای متعارف انقلاب سازگار نیست. با اینکه کاتوزیان درباره انقلاب بسیار سخن گفته اما هیچ‌گاه انقلاب را تعریف نکرده و غالباً آن را در مفهومی عام شامل تحولاتی چون شورش، براندازی حکومت و قیام‌های سراسری به کار برده است. همین امر خلط معنایی بزرگی پدید آورده است چنانکه تفاوت آن با شورش، قیام، اصلاح و نهضت در آثار او روشن نیست. به همین خاطر، او بسیاری از شورش‌های پیشامدرن ایرانی و حتی متعلق به دوره اساطیری ایران اعم از جمشید و یا حرکت گئومات و جنبش‌های بزرگ اروپائی از روزگار باستان و میانه را در زمره انقلاب برشمرده و تفاوتی ماهوی بین آن‌ها و انقلاب مشروطه قائل نشده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۴). افزون بر این، موجب شده است که انبوهی از شورش‌ها، بحران‌های مدرن مانند حرکت‌های فاشیستی یا اصلاحات تاجر در انگلستان که بدون خونریزی و خشونت رخ داده‌اند در ردیف انقلاب شمرده شوند (همان: ۴۴-۵۱).

ششم، کاتوزیان معتقد است انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی از نظر ظاهری یعنی برخی شعارها و آرمان‌ها و واژگان بی‌کم و کاست شبیه انقلاب‌های اروپایی بودند اما در باطن و کنه قضایا یعنی ویژگی‌های اساسی شان بی‌کم و کاست شبیه قیام‌های سنتی ایران بودند. یعنی هردوی

آن‌ها انقلاب برضد حکومت خودکامه بوده‌اند. هم حوادث و هم تحلیل‌های بعدی نشانگر همین نتیجه‌گیری است (همان: ۵۹). این سخن در متن خود دارای تناقضی آشکار است. چگونه می‌توان هم ویژگی‌های ظاهری پیشرفته‌ترین انقلاب‌های اروپائی را در کنار ماهیت قیام‌های سنتی حفظ کرد. اندکی دقت در تاریخ ایران نشان می‌دهد که ایده‌های انقلاب مشروطه و روش‌های مبارزه و ماهیت خواسته‌ها، رفتارها و باورها نسبت معناداری با شورش‌های متداول در تاریخ ایران ندارد و کاتوزیان این وجوه مشترک را هرگز شرح نداده است. واقعیت این است که انقلاب مشروطه نه در شکل و شیوه قیام و نه در شعارها و آرمان‌ها و نه در فرایندهای انقلابی شباهتی به قیام‌های پیشین نداشت و از سنخ انقلاب‌های مدرن بود.

هفتم، با ساده‌سازی‌های کاتوزیان، عناصر مهمی از مؤلفه‌های انقلاب مشروطه مانند ایدئولوژی، مفاهیم، برنامه، رهبری و فرایندها آشکارا نادیده گرفته شده‌اند. نظریه او درباره انقلاب مانند این است که بگوییم در هیچ یک از انقلاب‌های ایرانی طرح نظام مطلوب و بدیل وجود نداشته است. در حالی که یک نظریه باید بتواند مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی، اقتصادی، فکری و فرهنگی و مناسبات بین‌المللی در وقوع انقلاب، علل خیزش انقلابی، فرایندهای انقلاب، شعارها، دستاوردها را توضیح دهد یا دست‌کم برخی از ابعاد آن روشن کند. و نظریه‌پرداز باید بتواند واقعیت انقلاب را با شواهد تاریخی و ایده‌های نظری توضیح دهد. در واقع، پدیده انقلاب توسط ترکیب متفاوتی از علت‌ها یا جریان‌های علی متمایزی شکل می‌گیرد (طالبان، ۱۳۹۳: ۲۵۰)، لذا انقلاب‌ها بسیار پیچیده‌تر از آنند که بتوان با یک گزاره کلی آن‌ها را توصیف و تبیین کرد. بنابراین داعیه نظریه‌پردازی کاتوزیان در حوزه انقلاب‌ها را نباید چندان جدی گرفت.

هشتم، این سخن کاتوزیان پذیرفتنی نیست که آنچه همه نیروهای انقلاب‌گرا را کنار هم جمع کرد و در مسیر انقلاب متحد ساخت، این شعار بود که «این برود هر چه می‌خواهد بشود.» (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۶۳). اتفاقاً در مشروطیت ایده رفتن شاه و عزل و برکناری او اساساً مد نظر نبود بلکه هدف اصلی کاهش قدرت شاه مستقر بود. شیوه مبارزه مبتنی بر بست‌نشینی و مهاجرت در هیچ یک از قیام‌های پیشین سابقه نداشت. بعلاوه در مشروطیت آرمان‌هایی مطرح شد که هنوز خواسته جامعه ایران است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که با انقلاب مشروطه تغییر بلند مدت فکری در افق دنیای مدرن رخ داد و از این نظر جامعه ایران در نقطه غیرقابل بازگشتی قرار گرفت. اگرچه ممکن است از منظر سیاسی گاه به گذشته بازگشته باشد.

شاید به همین خاطر بود که سال‌ها بعد دکتر کاتوزیان در این ایده‌ها تجدید نظر کرد و یا دستخوش تناقض در گفتار شد و نوشت، انقلاب مشروطه اولین قیام عمومی در تاریخ ایران بود که

برخلاف شورش‌های گذشته علیه سلاطین مستبد، تنها درصدد ساقط کردن یک دولت استبدادی خاص نبود بلکه برنامه مثبت روشنی هم - ملهم از تجربه اروپا - داشت که عبارت بود از میان برداشتن حکومت استبدادی و جایگزین کردن آن با حکومت قانون در قالب سلطنت مشروطه و سرانجام توانست قانون اساسی‌ای را مستقر کند که هم شالوده‌ای قانونی (در مقابل حاکمیت استبدادی دیرین) برای دولت فراهم می‌آورد و هم حکومتی پارلمانی با اصول اساسی دموکراتیک (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۹) و انقلاب مشروطه برای نخستین بار مستبد و استبداد را به عقب راند و اساس دموکراسی پارلمانی را در ایران بنیاد نهاد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۹). جنبش مشروطه دریچه‌ای به سوی سیاست و جامعه اروپایی قرن نوزدهمی بود که قصد داشت حکومت را مقید و مشروط سازد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۵۹).

۳. مفاهیم و شعارهای انقلاب

کاتوزیان در میان مشروطه‌پژوهان ایرانی به جهت تمرکز بر مفاهیم اصلی مشروطه ایران، پژوهشگری منحصر به فرد است، زیرا در آثاری که تا کنون درباره مشروطیت نوشته شده‌اند چنین رویکردی کمتر ملاحظه می‌شود. او در عین حال که دقیق‌ترین تعریف‌ها را از مضامین اصلی مطالبات مشروطه‌خواهان عرضه کرده، به مقایسه این مفاهیم با مفاهیم مشابه در انقلاب‌های مدرن پرداخته است، مانند: حاکمیت قانون (همان: ۶۰)؛ حکومت مشروطه؛ (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۱۰۱) آزادی؛ استبداد؛ مشروعه؛ که اکنون تنها به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. واژه مشروطه

کاتوزیان برغم تعریف دقیق و استوارش از حکومت مشروطه، در بررسی واژه مشروطه تا حدی یک‌سویه عمل نموده و از طرح روایت‌های رقیب خودداری ورزیده است، روایت‌هایی که نشانگر تغییر افق معنایی هستند. روشن است که در میان پژوهشگران و مورخان ایرانی پیرامون منشاء و خاستگاه واژه مشروطه - که آیا ریشه عربی دارد یا لاتین - اتفاق نظر وجود ندارد. هم علمای مشروطه‌گر نجف و هم برخی از نویسندگان عهد مشروطه و حتی برخی از نمایندگان مجلس در نطق‌های خود مشروطه را برگرفته از واژه عربی «شرط» دانسته‌اند (حائری، ۱۳۸۱: ۲۵۴-۲۵۵).

اما برخی از مشروطه‌خواهان و پژوهشگران تاریخ مشروطه آن را از ریشه لاتین «شارت» (charte) شمردند. تقی‌زاده رهبر تندروی مجلس اول معتقد است، واژه مشروطه از «شارت» فرانسوی یا «چارتا» انگلیسی که از اصل لاتینی کارتا - به معنای قانون اساسی - اخذ شده است (تقی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱/۳۰) این واژه پس از ورود به عثمانی به صورت مشروطیت درآمد و از آن جا

وارد ایران شد (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۵). شاید به دلیل همین ابهام‌ها بود که در فرمان محمدعلی شاه از هر دو واژه استفاده شد و ایران در ردیف کشورهای مشروطه صاحب کنستیتوسیون در آمد (حائری، ۱۳۸۱: ۲۵۲). این مساله ممکن است یک اختلاف واژگانی محسوب شود اما از یک اختلاف مبنائی حکایت دارد که خاستگاه نظری و مفهومی آن را نشان می‌دهد، با عنایت به آن که چنین حاکمیتی در میان مسلمانان - چه ترک و چه عرب - سابقه نداشته است، سخن تقی‌زاده پذیرفتنی‌تر است اما روشن نیست که چرا کاتوزیان به آن توجهی نکرده و قاطعانه آن را مأخوذ از شرط عربی دانسته است.

۲. مشروعه و مشروعه‌خواهی

مشروعه‌خواهی به عنوان یکی از مسائل بحث‌انگیز تاریخ مشروطه دکتر کاتوزیان را نیز به تأمل واداشت. به اعتقاد او در آغاز شعار مشروعه شیخ فضل‌الله محتوای روشنی نداشت بلکه حاوی انتقاداتی بود از مشروطه. ادعای اصلی این بود که مشروطه موجب خدشه‌دار شدن مذهب می‌شود اما تعریف روشنی از مشروعه به عنوان یک نظام حکومتی مطلوب ارائه نمی‌شد. مشروعه نمی‌توانست به حکومت معصومین بیانجامد. به همین خاطر به ابزار شاه تبدیل شد تا استبداد خود را با تعدیل‌هایی دوباره برپا دارد و وسیله‌ای باشد در خدمت علما تا قدرت و نفوذ اجتماعی خود را افزایش دهند و ابزاری در خدمت شیخ فضل‌الله تا رقیبان خود به خصوص بهبهانی را از میدان بدر کند و به مهم‌ترین مجتهد سیاسی کشور بدل شود تا به عنوان شریک محمدعلی شاه در قدرت عمل کند. کاتوزیان معتقد است، حتی با پیروزی استبداد، تحقق این ایده امکان‌پذیر نبود زیرا در همه نظام‌های استبدادی قدرت غائی نه قسمت‌کردنی است و نه تابع قرارداد. به همین خاطر هرگاه فرد یا گروهی به قدرت وابسته شد قدرت سیاسی و نیز اقتصادی فرد یا گروه نمی‌تواند مستقل از آن باقی بماند در حالی که قدرت علمای شیعه در طول تاریخ مستقل از حکومت باقی مانده بود (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۱۰۸).

روایت کاتوزیان از مشروعه‌خواهی از سوی منابع اصلی و تحقیقات جدید تأیید می‌شود (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۵۰۲-۲/۵۰۳؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۲۹-۲/۱۳۰؛ کسروی، ۱۳۸۵: ۴۹۰؛ مومنی، ۱۳۷۸: ۲۱۱-۲۱۴؛ بهشتی سرشت، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۸) اما مشروعه حداکثر می‌توانست وسیله‌ای در اختیار بخشی از علما باشد نه همه علما. افزون بر این، از نگاه نوری هم شاه و هم مجتهد به یک‌میزان صاحب مشروعیت بودند. به باور او هم فقها و هم شاه شیعه هر یک به طور مستقل نیابت از معصوم داشتند: یکی در امور دینی و دیگری در امور دنیائی، و نیابت هیچ یک

منوط به دیگری نبود. همین که شاه ظواهر شرع را رعایت و از فقیهان پشتیبانی کند و بتوان او را عادل نامید، کافی است. از نگاه او محمدعلی شاه واجد همه این شرایط بود (کدیور، ۱۳۸۴: ۲۵۳). بنابراین، بهترین نوع حکومت در عهد غیبت، «سلطنت مشروعه» بود یعنی حکومتی که در آن فقیهان عادل (با تصدی امور شرعی) و پادشاهان اسلام پناه (با تصدی امور عرفی) توأمان حکومت کنند (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۴۶-۶۱ و کدیور، ۱۳۷۶: ۷۳-۷۵). اما نه نوری و نه هواداران او توضیح نداده‌اند که چگونه می‌توان خط مرز دقیقی بین این دو حوزه ترسیم کرد و مانع از دست‌درازی یکی به دیگری شد و اگر تزاممی میان آن دو رخ داد داور نهائی کی است؟ اما با آراء کاتوزیان می‌توان این موضوع را به آسانی حل کرد: داور نهائی و تعیین‌کننده قلمرو عمل سلطان خود کامه بود که هیچ نهاد و نیرویی نمی‌توانست به صورت نهادی قدرت آن را محدود کند.

شاه در برابر پیشروی مشروطه‌خواهان، هوشمندانه به جای دفاع از استبداد از مشروعه سخن گفت. این شگرد به معنای استقرار حکومتی مبتنی بر قانون و فقه اسلامی بود اما در عمل به احیای استبداد می‌انجامید که تنها با دخالت مستقیم شماری از مراجع شیعی در امور حکومتی تا اندازه‌ای تعدیل شد (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۱۰۴). بدین ترتیب کاتوزیان به درستی این اندیشه را زائیده دربار می‌داند تا روحانیت.

کاتوزیان با بررسی مناقشات نظری و عملی علمای مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه و بررسی مختصر آرای آن‌ها این حقیقت را کتمان نمی‌کند که بخشی از این منازعات زائیده رقابت‌ها و کشمکش بر سر منافع شخصی بوده است و این در همه انقلاب‌های دنیا رخ داده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۷۲) او با این اقدام همچون دکتر حائری ضمن فاصله گرفتن از فضای قدسیتی که پس از انقلاب پیرامون روحانیت و مراجع شکل گرفت به رقابت‌های دینی و دنیائی آنان اشاره کرد (حائری، ۱۳۸۱: ۱۹۰).

او می‌نویسد، لوایح نوری مشحون از حمله به مشروطه‌خواهان و ایده‌های آن‌ها و نگرانی از ورود جماعت زرتشتیان به خانه خدا، دسیسه‌های بایان، مخالفت با نوسازی و توسعه اقتصادی، ترس از فرهنگ بیگانه و تأسیس یک دادگستری جدید و مستقل، قدرت قضائی مجتهدان مذهبی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۰۷). نوری پس از کودتا در دفاع از روش محمدعلی شاه گام برداشت و از تشکیل مجلس شورای مملکتی دفاع کرد. مجموعه اقدامات نوری نشان داد که وی در راه جلوگیری از نفوذ و سیطره تجدد حاضر بود مشروطه از اصل برچیده شود به همین خاطر علمای نجف نسبت به احتجاجات نظری نوری و پیروانش شدیداً واکنش نشان دادند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۶۹). چنان‌که به تعبیر آجودانی عمده رساله‌های نگارش یافته مستقیم و غیرمستقیم پاسخی به مدعیات اوست (آجودانی، ۱۳۸۳: ۳۸۳-۳۸۴).

۴. ملاحظاتی درباره‌ی بازیگران اصلی انقلاب

کاتوزیان در آثار مختلفش درباره‌ی بازیگران انقلاب به ویژه روحانیان و روشنفکران و بازرگانان سخن گفته است که اینک مجال بررسی آن نیست. اما یکی از نکات بحث‌انگیز در کار کاتوزیان اشاره به نقش فراماسونری در انقلاب مشروطه است. به اعتقاد او، موضع فراماسونری در انقلاب مشروطه همانند انقلاب فرانسه بود. یعنی بسیاری از انقلابی‌های برجسته و تندرو به فراماسونری وابستگی داشتند. او به عنوان نمونه از سیدجمال، تقی‌زاده، دهخدا و... نام برده است (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۶). اما کاتوزیان به تحلیل این نوع پیوندها و بدنامی‌های ناشی از این پیوستگی‌ها نپرداخته و در برابر اتهام «بیگانه‌پرستی» فراماسونرها در تاریخ ایران - برخلاف نظریه توطئه - سکوت کرده است. شاید این سکوت او ناشی از وجود پیوندهای آشکار این جریان با جهت‌گیری کلان لیبرال دموکراسی غربی باشد. در هر حال کاتوزیان بدون آن که در این موضوع تأمل کند بر تأثیرگذاری فکری متفکران پیشامشروطه ایران تأکید نموده و به شرح اندیشه قانون‌خواهی در آثار آن‌ها از ملکم خان تا میزا یوسف مستشارالدوله و طالبوف و کرمانی و آخوندزاده پرداخته است.

به طور کلی پژوهندگان مشروطه در تأثیرگذاری روشنفکران همداستانند اما درباره‌ی نقش آفرینی روحانیان میان آن‌ها اختلاف‌نظرهای جدی وجود دارد. کاتوزیان برخلاف بسیاری از روشنفکران مارکسیست و غیرمارکسیست هم‌عصرش که نقش مذهب و رهبران مذهبی را در فرایندهای انقلاب نادیده گرفتند و یا کم‌اهمیت جلوه دادند (فشاهی، ۱۳۶۰؛ آدمیت، ۱۳۸۰)، به صورت تفصیلی‌تری به تحلیل و ارزیابی نقش روحانیت در فرایند انقلاب مشروطه پرداخت. نکته این جاست که او پیش از برجسته شدن این گونه مطالعات در فضای پس از انقلاب اسلامی، در گفتاری ذیل عنوان «تذکری درباره‌ی نقش علما» به تأمل در این موضوع پرداخت. این امر نشانگر آن است که کاتوزیان به درستی می‌دانست که در انقلاب مشروطه بسیاری از سنت‌های ایرانی اسلامی با آموزه‌های مدرن به هم آمیختند. از همین رو انقلاب مشروطه محصول تجربه‌ای خاص و منحصر به فرد بود که کاتوزیان هوشمندانه در آن نظر کرد.

کاتوزیان برای تشریح ابعاد مختلف نقش آفرینی مذهب در یازده بند به تبیین آن پرداخت. به باور او اسلام تنها یک دین عرفانی نیست بلکه طریقه زندگی است و چشم انداز دو دنیائی در آن وجود دارد اما تفسیر شیعی از اسلام تا حدی مسیحائی است که هم می‌تواند در خدمت انفعال و سازش و تسلیم قرار گیرد و هم در خدمت تحرک و طغیان. او سپس ابعاد مختلف تاریخی و نظری رابطه دین و سیاست را از منظر تشیع و روحانیت به بحث می‌گذارد. اهتمام او به این موضوع نشانگر درک تاریخی عمیق او از تحولات کشور در دوره معاصر است (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۱۰۶-۱۰۷).

او در این تحلیل نه همانند خاطره‌نگاران انقلاب کشاکش مذهبی را صرفاً به منازعات شیخ فضل‌الله و بهبهانی تقلیل داد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۰۵ و ۲/۱۳۱) و نه نقش مذهب را انکار کرد و یا بازیگری فعال علما را بی‌اهمیت خواند. کاتوزیان در شرح نقش علما از شخصیت‌هایی چون امام جمعه خویی، نوری، شیخ محمد آملی، محسن اراکی، میرزا حسن تبریزی، شیخ محمد واعظ، سیدعلی یزدی، بهبهانی، طباطبائی، آخوند خراسانی، ماندرانی، یزدی، تهرانی و... یاد کرد که این امر هم نشانگر احاطه او به این نقش آفرینی‌هاست و هم ادای یک حق تاریخی و پژوهشی. چنان که به درستی می‌نویسد، کم‌اهمیت جلوه دادن نقش علما با توجه به نقش جامعه شهرنشین ایرانی از بازگانان و حتی اربابان زمین‌دار که شدیداً تحت تأثیر روحانیت قرار داشتند روایت نادرستی است (کاتوزیان، ت ۱۳۸۰: ۱۶۶).

او در بازنگری‌های بعدی‌اش که پس از انقلاب صورت گرفت، هرگز تحت تأثیر گفتمان رسمی جمهوری اسلامی - که می‌کوشید با برجسته ساختن نقش روحانیون جریان روشنفکری را به حاشیه براند - قرار نگرفت و باز روایت مستقل خود را ارائه کرد.

۵. رخدادهایی که کاتوزیان به آنها پرداخت

کاتوزیان در پردازش انقلاب مشروطه از شرح برخی رخدادهای مهم خودداری ورزیده است که از جمله آن‌ها به ترتیب تاریخی می‌توان از بست‌نشینی‌های بازگانان و تشکیل مجلس و کلای تجار؛ رخدادهای کرمان و موضوع بانک استقراضی که بعدها در خواسته‌های مشروطه‌خواهان بازتاب یافت؛ کانون‌های مخفی و تحول‌خواه و نواندیش تهران و شهرستان‌ها؛ روزنامه‌ها؛ عدالتخانه که وی آن را «تأسیس دادگاه مستقل» معنا می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۰۱)؛ موضوع بست‌نشینی در سفارت انگلیس، ترکیب مشروطه‌خواهان و اقدامات تأسیسی مجلس اول و نهادهای مشروطه، علل و فرایندهای بروز تنش بین شاه و مجلس، انجمن‌های مشروطه‌خواه و کثیری دیگر یاد کرد. در عوض برخی از رخدادهای را بیش از اندازه بزرگ جلوه داده است مانند شکست روسیه از ژاپن و بازتاب آن در متن رخدادهای انقلاب. در هر حال این موضوعات از منظر تاریخ‌نگاری امری متعارف است و ریشه در قضاوت‌ها، برداشت‌ها، تفسیرها و گزینش‌های مورخ دارد و شرح آن اکنون اقتضا ندارد.

۶. ناکامی انقلاب

کاتوزیان درباره ناکامی انقلاب و علل شکست آن چندان سخن نگفته است و با ساده‌سازی موضوع از کنار آن گذشته است. او می‌نویسد ممکن بود انقلاب به اصلاحات و تحولات تدریجی

منجر شود و دستاوردهای بلندمدت داشته باشد اما عادت‌های قدیمی تفرقه و عدم انسجام و همکاری اجتماعی و اعتقاد به برد یا باخت کامل - به طور خلاصه سیاست حذف - جافتاده‌تر از آن بودند که این امکان محقق شود. انقلاب مشروطه همهٔ خصلت‌ها و ویژگی‌های شورش‌های جامعهٔ ایرانی علیه حکومت را در خود داشت (همان: ۲۰۹). هرگاه بحران رخ می‌داد برای تخطئهٔ مشروطه و ایجاد ثبات سیاسی این شعر ورد زبان‌ها می‌شد «ملک ایران چوب استبداد می‌خواهد هنوز» (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۱۷) زیرا انقلاب به جای ایجاد نظامی مبتنی بر قانون اساسی، رفته‌رفته آثار هرج و مرج را بروز داد یعنی همانند وضعیتی که پس از سقوط هر فرمانروای خودکامه رخ می‌داد و عناصر اساسی جامعه خودکامه - که دولت خودکامه دست و پای آن را بسته بود - رها و آزاد می‌شدند و شروع به تجزیه قدرت حکومت می‌کردند و کابینه را به گروهی پیوسته در حال تغییر و بی‌اثر تبدیل می‌کردند که محترمانه «قوة مجریه» نامیده می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۶۱).

کاتوزیان برای تبیین علل ناکامی این جنبش به جای بحث‌های تخصصی دقیق و مبتنی بر واقعیات موقعیت‌مند به علل تعمیم‌یافته در تاریخ ایران توسل می‌جوید تا نظریهٔ خود را اثبات کند. منطق هرج و مرج فزایندهٔ پس از انقلاب ریشه در الگوی آشنای پیامدهای سرنگونی حکومت‌های استبدادی داشت اما این بار دست‌کم در ظاهر متفاوت بود. از دیدگاه کاتوزیان ناکامی حکومت مشروطه معلول علل زیر بود:

نخست، تفکیک قوا با تعارض قوا اشتباه گرفته شد، در نتیجه، جنگ قدرت بین قوای سه‌گانه رخ داد.

دوم، گرایش به خودمختاری، شورش و غارت ایالات در مناطق مرزی که در زمان ضعف دولت مرکزی بروز می‌یافت این بار نیز با کمک حکمرانان و عمال حکومت گسترش یافت.

سوم، بنیادی‌ترین عامل هرج و مرج، تضاد به جای رقابت در مرکز بود که بیش از هر چیز در قتل‌های سیاسی خودنمائی می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۱۰).

چهارم، نیروها و عوامل داخلی چه در مرکز و چه در ولایات به سوی ایجاد اختلال، کشاکش و تجزیهٔ کشور رهنمون شدند. درحالی‌که اگر نیروهای سیاسی در تهران هم خود را در چارچوب قانون اساسی صرف مدیریت‌پذیری می‌کردند تا مدیریت ستیزی، وضع کشور در قرن بیستم غیر از این می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۶۵).

پنجم، اختیارات فوق‌العاده مجلس ایران که در قانون اساسی از پارلمان روسیه، آلمان، اتریش و حتی بریتانیا (به علت نداشت یک مجلس اشرافی) بالاتر بود، از عوامل بحران مشروطه بود، زیرا می‌توانست در جزئی‌ترین مسائل دولت دخالت کند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۰۳).

ششم، فقدان نظام حزبی مناسب و کارآمد که بتواند برای تشکیل کابینه‌های با دوام‌تر با شاه و احزاب دیگر گفت‌وگو کند و از طریق آن مجلس را با خود همراه نماید، موجب بی‌ثباتی می‌شد. احزاب مثل قارچ می‌روئیدند و مثل موم تغییر شکل می‌دادند و برنامه‌ای برای تبدیل شدن به سیاست‌های اجرائی نداشتند. خط‌کشی‌های احزاب بیشتر بر بنیاد افکار و عقاید بود تا وابستگی طبقاتی (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۶۶-۶۷).

در چنین وضعیتی با بروز بحران و هرج و مرج، رمقی برای ایجاد و استقرار مشروطیت باقی نمی‌ماند. کشاکش خانمان‌سوز مشروطه‌خواهان با یکدیگر حتی کار عادی کشورداری را بسیار دشوار می‌ساخت. اگر این بی‌اعتمادی و ستیزه‌جویی ویرانگر در کار نبود، رشد سیاسی تدریجی و پایداری شکل می‌گرفت و قدرت‌های خارجی مداخله‌گر و خان‌های ایلات و سردمداران ولایات به آن تمکین می‌کردند (همان: ۹۳).

با بررسی ایده‌های کاتوزیان اکنون این پرسش مطرح است که آیا اگر منازعه مستمر و مخرب مشروطه‌خواهان و بی‌اعتمادی و درگیری بر مسائل مختلف وجود نمی‌داشت در بلندمدت مشروطه استقرار می‌یافت؟ به باور نگارنده استقرار مشروطه در ایران ریشه در مسائل بنیادی تری داشت و سخن بر سر امکان یا عدم امکان نهادینه شدن انقلاب آرمان‌های آن بود. نگاهی به ساخت سیاسی-اجتماعی پیشامشروطه ایران نشان می‌دهد که ساختار سیاسی در عرصه نظر متمرکز بود و در عرصه عمل پراکنده. چنان‌که دولت قاجار قادر به ایجاد تمرکز سیاسی-اداری نبود تا بتواند منازعات و کشمکش‌ها را مهار کند، زیرا دولت ابزار و امکانات آن را از نظر تئوری و نه از نظر عملی در اختیار نداشت. بنابراین، مشروطه‌خواهان وارث ساختاری نامتمرکز و پراکنده‌ای شدند که می‌بایست در متن آن قدرت سیاسی مجدداً توزیع شود.

کاتوزیان در حکم (تر یا نظریه) سیزدهم این موضوع را به زیبایی شرح داده و با ارائه شواهد تاریخی نشان داده است که تراکم قدرت استبدادی لزوماً موجب تمرکز دستگاه اداری نمی‌شود. میزان تمرکز اداری نسبتی مستقیم و استوار با نوع نظام حکومتی دارد. به همین خاطر برخی از حکومت‌های تک‌حزبی جدید مداخله‌جو تر و متمرکز تر از حکومت‌های مطلقه اروپا بوده‌اند. دگرگونی‌های بزرگ در فناوری، تشکیلات اجتماعی، ارتباطات، راه‌ها و حمل و نقل، برنامه‌های سیاسی و... بر فرایند تراکم و تمرکز قدرت اثر می‌نهد. بنابراین تراکم قدرت لزوماً به تمرکز اداری، مداخله‌گری و سلطه‌جویی مرکزی نمی‌انجامد. مشخصه دولت استبدادی این است که قدرت در آن متمرکز است و خودکامانه به کار می‌رود، ولی دولت ممکن است متمرکز و مداخله‌جو نباشد. در ایران دولت‌هایی چون ساسانی و صفوی متمرکز و حکومت‌هایی چون

اشکانی، سلجوقی و قاجار دولت‌های استبدادی نامتمرکز بودند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۰-۲۲). در عهد قاجار از یک‌سو، هزینه سنگین ایجاد تمرکز با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی کشور از عهده دولت خارج بود و از دیگر سو، ایجاد دولت مطلقه به مبانی فکری و معرفتی خاص خود نیاز داشت که در آن زمان این امکان فراهم نبود. بنابراین می‌توان گفت، با پیروزی مشروطه، تراکم قدرت استبدادی درهم شکست اما ساختار نامتمرکز نه تنها باقی ماند بلکه با توزیع قدرت هرچه بیشتر نامتمرکز شد. در نتیجه، پراکندگی و عدم تمرکز چند برابر افزایش یافت. (بنگرید به جدول زیر):

پیامدها	منابع قدرت سیاسی	ماهیت قدرت سیاسی	نظام سیاسی
تراکم قدرت استبدادی در عرصه نظر + پراکندگی و عدم تمرکز در عمل = ثبات سیاسی شکننده	نامتمرکز	متراکم و خودکامه	پیش از مشروطه
پراکندگی و توزیع قدرت در نظر + پراکندگی و عدم تمرکز در عمل = بی‌ثبات کامل سیاسی	نامتمرکز	دموکراتیک و توزیعی (پراکنده و نامتمرکز)	پس از مشروطه

بدین ترتیب، کاتوزیان که همواره کوشیده است مراحل مختلف تاریخ ایران و انقلاب مشروطه را با تاریخ اروپا و انقلاب‌های اروپائی مقایسه کند، به امکان و عدم امکان تحقق مشروطه، بسترها و زمینه‌های تحقق دموکراسی در ایران توجه نکرده است و ساده‌انگارانه چنین می‌پندارد که اگر حسن‌نیتی بود امکان تحقق آرمان‌های مشروطه و استقرار حاکمیت قانون فراهم می‌آمد. در حالی که مقایسه با غرب این حقیقت را آشکار می‌ساخت که شرایط ایران عصر مشروطه هرگز نه از منظر اجتماعی - طبقاتی و نه اقتصادی - صنعتی و نه از منظر تعامل دین و دموکراسی و نه مبانی فکری - فلسفی و نه حتی نهادها و نخبگان هرگز با وضعیت پیشامشروطه اروپا شباهت نداشت. لذا در وضعیتی نبود که در بستر سست و باتلاقی آن بنای شکوهمند مشروطه را پی‌نهد. حتی اگر با حسن نیت نیروهای مشارکت‌گر داخلی شرایط فراهم می‌آمد، بستر اجتماعی - سیاسی مانع از تداوم آن می‌شد و طبعاً نیروهای مداخله‌گر خارجی نیز در راه تحقق آن کارشکنی می‌کردند. این در حالی است که کاتوزیان موانع استقرار مشروطه را تنها به سطح عاملان و بازیگران محدود می‌کند و کمتر به ساختارها، نهادها، اندیشه‌ها و آموزه‌ها و باورها توجه دارد یعنی همان بستری که بازیگران و عاملان می‌بایست نقش‌های تاریخی مهمی چون استقرار مشروطه و نهادینه کردن آن را محقق سازند.

نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت: نخست، تأمل در مشروطه از دغدغه‌های مهم و جدی کاتوزیان است و او در مباحث نظری و مفهومی مشروطه ایران شخصیتی صاحب‌نظر و نوآور محسوب می‌شود. به همین خاطر آرای او نیازمند بررسی‌های انتقادی است تا هم نظریه‌پردازی درباره مشروطیت رونق بگیرد و هم ضعف و قوت دیدگاه‌های موجود آشکار شود. دوم، دیدگاه‌های کاتوزیان درباره نظریه‌های انقلاب‌های ایرانی حاوی پاره‌ای کاستی‌های روشی، معرفتی و موضوعی است که باید در کاربری آن تجدید نظر کرد. سوم، آرای کاتوزیان درباره مفاهیم، آرمان‌ها، بازیگران انقلاب مشروطه و به ویژه نقد کلان نظریات مارکسیستی و توطئه‌نگر بسیار قابل تأملند و باید مورد بازخوانی قرار گیرند. چهارم، اکنون زمان آن رسیده است که کاتوزیان با بازنگری و بازاندیشی در روایت‌های خود پیرامون انقلاب مشروطه متنی منقح پدید آورد و مطالعات مشروطه‌پژوهی را ارتقا دهد و چالش‌های تازه‌ای درافکند تا نام او در ردیف مشروطه‌پژوهان صاحب‌نام باقی بماند. پنجم، امروز به نقد آرای صاحب‌نظران سخت نیازمندیم زیرا از این رهگذر می‌توان به انباشت معرفت، تولید علم، نظریه‌پردازی، توسعه دانش تاریخننگاری و جامعه‌شناسی تاریخی ایران مدد رساند و از این طریق مباحث مشروطه‌پژوهی را گسترش داد.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند و دیگران (۱۳۸۲). *جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۳). *مشروطه ایرانی*. تهران: اختران.
- بشیریه، حسین (۱۳۶۸). *انقلاب و بسیج سیاسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- بلیکی، نورمن (۱۳۷۵). *طراحی پژوهش اجتماعی*. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان.
- بهشتی سرشت، محسن (۱۳۸۰). *نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- تربتی، سروناز (۱۳۷۸). *تئوری توطئه*. تهران: نشر لقمان.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۸۳). *لفظ مشروطه، مجموعه مقالات مشروطه‌خواهی ایرانیان*. به کوشش ناصر تکمیل همایون. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- _____ (۱۳۷۹). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. به کوشش عزیزالله علیزاده. تهران: فردوس.
- تیلور، استن (۱۳۸۸). *علوم اجتماعی و انقلاب‌ها*. ترجمه علی مرشدی‌زاد. تهران: دانشگاه شاهد.

- جعفریان، رسول (۱۳۸۴). **بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس: بررسی تحولات یک ماهه تحسن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس در جمادی‌الاولی - جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ قمری**. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۱). **تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**. تهران: امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲). **حیات یحیی**. تهران: عطار و فردوسی.
- روشه، گئی (۱۳۷۶). **تغییرات اجتماعی**. ترجمه منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴). **رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت)**. تهران: کویر.
- ساسانی، خان‌ملک (۱۳۵۴). **دست‌پنهان سیاست انگلیس در ایران**. تهران: بایک.
- شاکری، خسرو (۱۳۸۴). **پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی**. تهران: اختران.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۳). **روش‌شناسی مطالعات انقلاب با تأکید بر انقلاب اسلامی ایران**. تهران: پژوهشکده امام خمینی.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۶۰). **تکوین سرمایه‌داری در ایران (۱۷۹۶-۱۹۰۵)**. تهران: گوتنبرگ.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱). **ایرانیان دوره باستان تا دوره معاصر**. ترجمه حسن شهیدی، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۰). **تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران**. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
- _____ (۱۳۷۱). **اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۸). **استبداد، دموکراسی و نهضت ملی**. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۷۲). **مصدق و نبرد قدرت**. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- _____ (۱۳۹۰). **ایران جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر**. ترجمه عبدالله کوثری. تهران: نی.
- _____ (۱۳۷۹). **دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی**. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- کدیور، محسن (۱۳۸۴). **اندیشه سیاسی آخوند خراسانی (مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله آخوند محمدکاظم خراسانی)**. تهران: دانشگاه تهران.
- کدیور، محسن (۱۳۷۶). **نظریه‌های دولت در فقه شیعه**. تهران: نشر نی.
- کسروی، احمد (۱۳۷۶). **قیام شیخ محمد خیابانی**. ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان. تهران: مرکز.

- کسروی، احمد (۱۳۸۵). *تاریخ مشروطه ایران*. تهران: انتشارات میلاد. چاپ اول.
- کوهن، استفورد (۱۳۹۳). *تئوری‌های انقلاب*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: قومس.
- گلدستون، جک (۱۳۹۳). *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۷). «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی». *مجله راهبرد*. شماره ۹.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: علمی.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۰). *نظریه‌های انقلاب*. تهران: سمت.

References in English

- Abrahamian, E *et al.* 2003. *Djastārī Darbāriyi Ti'ūrīyi Tūṭi'ih Irān*. M.I. Fatāhī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ādjūdānī, M. 2004. *Mashrūṭih Irānī. Akhtarān*, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bashūrīyih, H. 1989. *Inqilāb wa Basīdji Sīyāsī*. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bihishtī Sirīsh, M. 2001. *Naqshi 'Ulamā dar Sīyāsāt (AZ Mashrūṭih tā Qādjar)*. Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Blake, N. 1996. *Ṭarāhī Pazūhishhāyi Idjtimā'i*. B. Sārūkhānī. (Translator). Kiyhān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Cohn, S. 2014. *Ti'ūrīhāyi Inqilāb*. 'A. Ṭayīb. (Translator). Kumis, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dja'farīyān, R. 2005. *Bast Nīshīni Mashrūṭiati Khahān dar Sīfāratī Ingīlīs; Barrisī Taḥawulāti Taḥaṣunī Mashrūṭiati Khahān dar Sīfāratī Ingīlīs in Djumadī al-Ūlā wa Djumadī al-Thānī 1324 A.H.* Institute for Iranian Contemporary Historical Studies, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dūlat Ābādī, Y. 1983. *Ḥayāti Yaḥyā*. 'Aṭār and Firdūsī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Fiṣhāhī, M.R. 1981. *Takwīni Sarmāyidārī dar Irān (1796-1905)*. Gutenberg, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Goldstone, J. 2014. *Muṭālī'ātī Nazarī, Taṭbīkī wa Tārīkhī dar Bābi Inqilābhā*. M.T. Dīlfurūz. Kawīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḥā'irī, 'A. 2002. *Taṣḥayū' wa Mashrūṭiati dar Irān wa Naqshi Irānīyāni Muḳīmī 'Irāq*. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kadīwar, M. 1997. *Nazarīyih Hāyi Dūlat dar Fiḳhi Shī'ih*. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. 2005. *Andīshiyih Ākhūndi Khurāsānī*, Tehran University, Tehran. (**Journal**)

- Kātūzīyān, M.‘A. 1992. Iktisādī Sīyāsī Īrān az Mashrūṭīāt t Pāyāni Silsilih Pahlawī. M.R. Nafīsī & K. ‘Azīzī. (Translators). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 1993. Muṣadīq wa Nabardi Kudrat. A. Tadayun. Rasā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2000. Dūlat wa Djāmi‘ih dar Īrān; Inqirāzi Kādjar wa Istikrāri Pahlawī. H. Afshār. (Translators). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2001. Tazādi Dūlat wa Milat; Nazārīyih Tārīkh wa Sīyāsāt dar Īrān. ‘A. Ṭayīb. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2009. Istibdād, Dimūkrāsī wa Nihzati Millī. Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2011. Īrān Dūlat wa Kūtāh Mudat wa Sih Maḳālīh Dīgar. ‘A. Kūtharī. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2012. Īrānīyāni Dūrih Bāstān tā Dūrih Mu‘āshir. H. Shāhīdī. Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kasrawī, A. 1997. Kīyāmi Shīykh Muḥammad Khīyābānī. M.‘A.H. Kātūzīyān. (Edition & Introduction). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____ 2006. Tārīkhi Mashrūṭīati dar Īrān. 1th Ed. Mīlād, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Malikzādīh, M. 1992. Tārīkhi Inqilābi Mashrūṭīati Īrān. ‘Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Manūčīhrī, ‘A. 2001. Nazārīyih Hāyi Inqilāb. Samt, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Roche, G. 1997. Taghīrāti Idjtimā‘ī. M. Wuthūkī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sāsānī, Kh.M. 1975. Dasti Pinhāni Sīyāsati Ingīlīs dar Īrān. Bābak, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shākīrī, Kh. 2005. Pīshīnihāyi Iktisādī- Idjtimā‘ī Djunbishi Mashrūṭīāt wa Inkishāfi Sūsiyāl Dimūkrāsī. Akhtarān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Taḳīzādīh, H. 2004. Lafzīh Mashrūṭīh, Maḳīmū‘ih Maḳālāti Mashrūṭīh Khāhī. N. Takmīl Humāyūn. (Compiler). Center for the Recognition of Islam and Iran, Tehran. (**Journal**)
- _____ 2000. Tārīkhi Inqilābi Mashrūṭīati Īrān. ‘A. ‘Alīzādīh. (Compiler). Firdūs, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ṭālibān, M.R. 2014. Rawīsh Shināsi Muṭālī‘āti Inqilāb bā Ta’kīd bar Inqilābi Islāmī Īrān. Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Taylor, S. 2009. ‘Ulūmi Idjtimā‘ī wa Inqilābhā. ‘A. Murshīdī Zādīh. Shahed University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Turbatī, S. 1999. Ti‘ūrīyī Tūṭī‘ih. Luḳmān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Zargarī Nīzhād, Gh. 1995. Rasā‘ili Mashrūṭīati (18 Risāli Darbāriyih Mashrūṭīati). Kawīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)

Critic and assessment of Dr Katozian's viewpoint about constitutional revolution in Iran

Ali Reza Mollaiy Tavani¹

Received: 10/01/2018

Accepted: 20/05/2018

Abstract

Constitutional revolution is one of the most important occurrences in the contemporary history of Iran that was known as the modern era of the history of Iran. This revolution was assessed from deferent approaches since occurrence in 1906 so far. Arising and continuity of thought disputes about this revolution indicate that and necessity of critical dialogue about that. This article assessed Dr. Katozian's viewpoint about the constitutional revolution in Iran. Katozian is one of Iranians' researchers about problems of modern Iran and has offered special and rare viewpoints about the constitutional revolution in Iran in his books. This article attempts to assess Katozian's approaches about the theory of Iranian revolution, aims, agencies and important concepts of constitutional revolution, with analytical method. The article concludes some of Katozian's ideas are correct and some others are not, therefore invites Katozian and other theorists to rethink about constitutional revolution.

Keywords: *Constitutional revolution, Theory of Iranian revolution, Traditional rebellions, Failure of revolution.*

¹ Associated Professor of History, Institute for Humanities and Social Studies
(Corresponding author); ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

two cases are in *Osole Kafi* and one case has a similar narrative in Sheikh Sadough's book, and the rest has not been narrated in none of the authentic Shi'a's narrative books. This shows disproportion of content of these hadiths with Imamiyyi's intellectual foundations.

Keywords: *Shi'a Imamiyeh, Basa'r-al-Darajat, Mohammad ibn Hassan Saffar, Exaggeration, Arbiah books.*

Comparison of the Contents of the Book of *Basa'r-al-Darajat* with Authentic Sources of Shi'i Narrative

**Abbas Boroumand Alam¹
Hosein Ghafari thamar²**

Received: 07/08/2017
Accepted: 03/02/2018

Abstract

The influence of exaggerated words in the hadiths of the Imams (AS), especially during the time of the “short absenteeism”, has created many problems in the religious believes of people in the next centuries. The Book of *Basa'r-al-Darajat* by Mohammad ibn al-Hassan al-Saffar, who died in the year 290, is one of the works that seems to have contained a limited number of hadiths with exaggerated concepts and has given an super natural personality to the Imams (AS), while the same accounts of the Imams (AS), which are mentioned in a large number of Imams' credible sources, do not endorse such a view. Therefore, the question arises as to whether this attitude can be attributed to the intellectual principles of Shi'ite Imamyeh (Twelver Shi'ite). Investigating and extracting information about the author, his time, his intellectual environment, and his narrators, along with a comparison of the content of his work with other authoritative Shi'ite scholars in this period, can clarify the dimensions of this issue. In order to investigate the possibility of exaggeration in parts of this book, meanwhile we study why the narrations of this book have not been quoted in the book by some authoritative narrators such as Muhammad ibn Hassan ibn Waleed, A certain number of dubious hadiths were chosen and overwhelmed with the works of other Shi'ite elders, in particular, and specifically in *Kotob e Arbiah*. The result shows that among the statistical society of the chosen hadiths of this research, which most of all have exaggerated content, only

¹ Associated professor, department of History, Imam Khomeini International University (Corresponding Author); boroomanda@isr.ikiu.ac.ir

² MA in History of Islam from Imam Khomeini International University; behnam1379mo18@yahoo.com

The Phases of Historiography of Iran-Iraq War in the West

Mahbobeh shamshirgarha¹

Received: 12/12/2016

Accepted: 06/08/2017

Abstract

The historiography of Iran-Iraq war in the West, started shortly after the start of the battle, by the experts and strategists .It has been continued with remarkable gains through more than sixty books and hundreds of articles and speeches, since then. however, Iranian scholars have not have enough attention to this subject , so we do not see critical analysis about the views of Western strategists in Iran. But now, After nearly four decades of historiography of war in the West, we can classify the works in five phases based on the most important developments in the Persian Gulf region. It is possible to know the features of these phases and their evolutions because of relative similarity of Western works in each period. So, that is the main subject in this article. which reviews based on the books published in English, in Europe and America. We used the analytical method, with the use of these sources, directly.

Keywords: *Historiography, Western historiography, Iran-Iraq War, Historical analysis.*

¹ Assistant Professor of National Library and Archives; mah.shamshirgarha@yahoo.com

and appointment of governors by the Abbasid Caliphs, which could be a reason for incomplete or sometimes mistaken reporting in historical texts. Therefore, coins can be considered as the most important resources and means for establishing the chronology of the rule of Abbasid governors. As the result of present study, in addition to finding an answer to the reasons for the heterogeneity in the chronology of the government of governors, a new and accurate list of the governors in Tabaristan is presented.

Keywords: *Arab-Sasanid Coins, Arab-Tabaristan Coins, Abbasid Governors.*

Study of the Governance of Abbasid Rulers in Tabaristan Based on Chronology of Coins and Written Sources

Fatemeh Gholizadeh¹
Hasan Karimian²
Javad Neyestani³
Seyed Mehdi Mousavi Kooohpar⁴
Safoura Borumand⁵

Date Received: 2018/02/26
Admission Date: 2018/07/23

Abstract

Tabaristan was conquered during Al-Mansour (158-137 AH) after one and a half centuries of resistance to the Arabs. From then on Tabaristan was managed by Abbasid Governors. Our knowledge of the governors of the province is primarily based on historical sources and Arab-Tabaristan coins. Despite the information that is available from Abbasid governors in various sources, determining the precise timing of each and every one of them due to the inconsistency of written texts with numismatic evidences is a challenge for the researchers. The purpose of this research is to answer this question that what are the reasons of the difference between the information extracted from the sources and from the Abbasid coins in Tarbristan? To answer this question, a descriptive-analytical approach has been used. The results of the studies indicate that the political and social turmoil during this period, due to the dissatisfaction of the local people and Ispahbads in the region, as well as the administrative hierarchy of the Abbasids, led to the permanent dismissal

¹ PhD Candidate in Tarbiat Modares University, (Corresponding author);
fatemehaban@gmail.com

² Associated Professor, Department of Archeology, University of Tehran; hkarimian@ut.ac.ir

³ Associated Professor, Department of Archeology, University of Tarbiat Modares;
jneyestani@modares.ac.ir

⁴ Associated Professor, Department of Archeology, University of Tarbiat Modares;
m_mousavi@modares.ac.ir

⁵ Assistant Professor, Institute of History, Institute for Humanities and Cultural Studies;
s.borumand@ihcs.ac.ir

An Approach to History from the Viewpoint of Philosophy of History of Zoroastrianism

Esmail Sangari¹
Alireza Karbasi²

Acceptance date: 03.03.2018

Reception date: 22.09.2018

Abstract

Many intellectual schools in the world, either philosophical or religious, have presented special interpretation and approach in the concept of history and time. Therefore, various and multi-perspective philosophy of history and historical theology have been formed in this field. Ancient Iranians, believed a special philosophy of history which reflects their ideology and religious impression. This philosophy of history is not result of a specified time or is not influenced by a special event, but is result of a gradual evolution during 1000 year that bears specific characteristics. Zoroastrianism is the most important factor in formation and orientation of history in ancient Iran that brought up cyclic and linear attitudes at its core and has given a special direction to that. This viewpoint was influenced by the thoughts of other nations and also has had deep impact on the other religious-philosophical beliefs. Therefore, the philosophical perspective of this religion is surveyed across history and time, because generality and span of this religion in ancient Iran time is more than the other religions. Therefore, the requisiteness of attention to this approach can contain a more detailed cognizance in forming civic and social life in ancient Iran. In this research, it has been tried to present a documentary and scientific image from this aspect Iranians' idea, by studying intellectual and religious sources which are mentioned in Middle Persian texts and sometimes in non-Iranian texts.

Keywords: *History, Cyclic time, Linear time, Zoroastrianism, Historiography.*

¹ PhD in Ancient History, Civilizations and Languages from University of Lyon 2, Assistant professor at the University of Isfahan (Corresponding Author); e.sangari@ltr.ui.ac.ir

² MA in Ancient History of Iran, University of Tehran; alireza.karbasi63@gmail.com

Analysis of Historiography of Jahangir Mirza Qajar in the "Tarikh-e Now"

**Mohammad Reza Nazeri¹
Abbas Sarafrazi²**

Received: 05/09/2017

Accepted: 17/03/2018

Abstract

One of the social groups of the Qajar era, which played a significant role in the writing of historical works, are Qajar princes. One of these princes who, despite being blind, wrote a historical work is Jahangir Mirza the son of Abbas Mirza Nayeb al-Saltaneh. He called his book "Tarikh-e Now". Tarikh-e Now is the first historical work written in the era of Nasir al-Dinshah. In this research, we have tried to find an understanding of the insight, method, audience and attitudes governing this work through the descriptive-analytical method and the internal and external critique of this work. The damages of contemporary historiography, the influence of the author's social situation, the dominance of the discourse of the Iran-Russia wars, the dominance of the political unit, the simple writing style, descriptive dominance over the analytical aspect, are the features, weaknesses and advantages of this historical work.

Keywords: *Historiography, Qajar Princes, Jahangir Mirza, "Tarikh-e Now".*

¹ PhD candidate in Ferdowsi University of Mashhad , (Corresponding Author);
mrn1355@gmail.com

² Associate Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad;
ab.sarafrazi@ferdowsi.um.ac.ir

Ibn al-Athir and the Arabic Maghreb and Andalusia resources

Ali Salarishadi¹

Received: 06/01/2018

Accepted: 10/06/2018

Abstract

Land of the Arabic Maghreb and Andalusia are parts of the land of the famous Traditional Islamic world. These areas have been deeply influenced by Islam and Islamic culture. North Africa was eventful on an extremely large scale. The region, because of its extent and geographical situation and also staying far from the Central and Eastern Islamic lands was impressed by Kharijites, Ismailis, Alavis, who influenced Berber tribes and caused numerous developments. They founded the first big government which was independent of the Abbasid Caliphate. However, the history of this region was not well expressed in the works of Historians of Central and Eastern Islamic lands. Perhaps only Ibn al-Athir has tried to express the events and developments in Arabic Maghreb and Andalusia. He has criticized Tabari on having less attention to the history of this area. The problem is that Ibn al-Athir has not mentioned his historical sources about this region. This article, by the means of comparing, is about to introduce a number of sources on Islamic Maghreb events that were used by Ibn al-Athir.

Keywords: *Land of the Arabic Maghreb, Andalusia, Historians, Tabari, Ibn al-Athir, Historical sources.*

¹ Associated Professor, Department of History, Urmiah University; A.salarishadi@urmia.ac.ir

Abstracts of Papers in English

Contents

Ibn al-Athir and the Arabic Maghreb and Andalusia resources <i>Ali Salarishadi</i>	5 - 28
Analysis of Historiography of Jahangir Mirza Qajar in the “Tarikh-e Now” <i>Mohammad Reza Nazeri, Abbas Sarafrazi</i>	29 - 54
An Approach to History from the Viewpoint of Philosophy of History of Zoroastrianism <i>Esmaeil Sangari, Alireza Karbasi</i>	55 - 77
Study of the Governance of Abbasid Rulers in Tabaristan Based on Chronology of Coins and Written Sources <i>Fatemeh Gholizadeh, Hasan Karimian, Javad Neyestani, Seyed Mehdi Mousavi Kooohpar, Safoura Borumand</i>	79 - 107
The Phases of Historiography of Iran-Iraq War in the West <i>Mahbobeh shamshirgarha</i>	109 - 131
Comparison of the Contents of the Book of <i>Basa’r-al-Darajat</i> with Authentic Sources of Shi’i Narrative <i>Abbas Boroumand Alam, Hosein Ghafari thamar</i>	133 - 156
Critic and assessment of Dr Katozian’s viewpoint about constitutional revolution in Iran <i>Ali Reza Mollaiy Tavani</i>	157 - 177
Abstracts of Papers in English	

Historical Perspective & Historiography

Vol. 27, No. 20/105, 2017-2018

EDITOR-IN-CHIEF: **A.M. Valavi, Ph.D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Fasihi, Ph.D.**

THE EDITORIAL BOARD

Y. Ajand, Professor of Art, University of Tehran
E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran
A. Bigdeli, Professor of History, Shahid Beheshti University
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies
M. Farahani Monfared, Associate Professor of History, Alzahra University
S. Fasihi, Assistant Professor of History, Alzahra University
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
<http://hph.ac.ir>

ISSN: 2008-885X